





دانشگاه آزاد اسلامی

واحد رشت

دانشکده علوم انسانی

گروه آموزشی حقوق

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناس ارشد

گرایش: فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان:

مبانی اختلاف مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند

استاد راهنما:

دکتور مهدی حقیقت‌جو

نگارنده:

محمد یعقوب ابراهیمی

تیر ۱۴۰۲



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد رشت

تعهدنامه اصالت رساله یا پایان نامه

اینجناب محمد یعقوب ابراهیمی دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد پیوسته در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی که در تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۰۶ از پایان نامه خود تحت عنوان (مبانی اختلاف مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزندان) با کسب نمره ۱۷/۷۵ و درجه خوب دفاع نموده ام بدین وسیله متعهد می شوم:

۱. این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجناب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران اعم از پایان نامه، کتاب، مقاله و غیره استفاده نموده ام، مطابق ضوابط و رویه موجود، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست مربوطه ذکر و درج کرده ام.

۲. این پایان نامه قبلاً (برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی هم سطح، پائین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی ارائه نشده است.

۳. چنانچه بعد از فراغت از تحصیل، قصد استفاده و هرگونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت اختراع و ... از این پایان نامه داشته باشم، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم.

۴. چنانچه در هر مقطع زمانی خالف موارد فوق ثابت شود، عواقب ناشی از آن را می پذیرم و واحد دانشگاه مجاز است با اینجناب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچ گونه ادعایی نخواهم داشت.

محمد یعقوب ابراهیمی

تاریخ و امضاء

پاسکزاری

باتقدیم سکر و پاس بی اتنا به محضرب کبریا که توفیق را به اینجانب مرحمت فرموده است، به حکم: «من لم یسکر اناس لم یسکر الله»، بر خود لازم می دانم که از استاد بزرگوارام جناب آقای دکتر مهدی «حقیقت جو» مدیر گروه فقه دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، که با وجود گرفتاری های فراوان و شغل و وظایف شان در نهایت لطف و مهربانی، که سزوار بزرگان علم و دین است، راهنمایی پایان نامه بنده را با آغوش باز و چهره ی بشاش پذیرفتند، وقت گران بهای خود را در تیح این نوشته از لحاظ مکات ادبی، علمی، قواعد نوشتاری و غیره، صرف نمودند.

تقدیم به

به پاس تعبیر عظیم و انسانی‌شان از کلمه ایثار و از خودگذشتگان،

به پاس عاطفه سرشار و گرمای امید بخش وجودشان که در این سردترین روزگار ان بهترین پشتیبان است؛

به پاس قلب‌های بزرگ‌شان که فریاد رس است و سرگردانی و ترس در پناه‌شان به شجاعت می‌گرید؛

و به پاس محبت‌های بی‌دینشان که هرگز فروکش نمی‌کند.

این مجموعه را به پدر و مادر عزیزم تقدیم می‌کنم.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	چکیده
	فصل اول: کلیات تحقیق
۳-۱	۱-۱- مقدمه
۶-۱	۲-۱- بیان مسئله
۱۱-۱	۳-۱- سؤالات اصلی
۱۱-۱	۴-۱- فرضیه‌های تحقیق
۱۲-۱	۵-۱- سوابق تحقیق
۱۴-۱	۶-۱- اهداف تحقیق
۱۴-۱	۶-۱-۱- هدف اصلی
۱۴-۱	۷-۱- روش کار
۱۴-۱	۷-۱-۱- نوع روش تحقیق
۱۵-۱	۷-۱-۲- روش گردآوری اطلاعات (میدانی، کتابخانه‌ای و غیره)
۱۵-۱	۷-۱-۳- ابزار گردآوری اطلاعات
	فصل دوم: مفاهیم و کلیات موضوع
۱۷-۲	۱-۲- مفاهیم
۱۷-۲	۱-۱-۲- مفهوم حمل
۱۷-۲	۲-۱-۲- مفهوم حاملگی
۱۸-۲	۳-۱-۲- مفهوم قتل
۱۸-۲	۴-۱-۲- مفهوم سقط جنین
۲۰-۱-۲	۵-۱-۲- سیر تاریخی به اوضاع فرزند کشی قبل از بعثت سیدنا محمد (صلی الله علیه وسلم)
۲۰-۱-۲	۱-۵-۱-۲- قرآن و تبیین قتل اولاد در عصر جاهلیت:
۲۰-۱-۲	۲-۵-۱-۲- منشاء جلوگیری از ازدیاد نسل، در عصر جدید
۲۱-۲	۲-۲- کلیات
۲۱-۲	۱-۲-۲- انواع قتل
۲۱-۲	۱-۱-۲-۲- قتل حرام
۲۱-۲	۲-۱-۲-۲- قتل واجب
۲۱-۲	۳-۱-۲-۲- قتل مکروه

۲۲	قتل مندوب ۴-۱-۲-۲
۲۲	قتل مباح ۵-۱-۲-۲
۲۲	قتل نفس معصوم ۲-۲-۲
۲۳	قتل مشروع ۳-۲-۲
۲۳	جنایات قتل عمدی ۳-۲
۲۳	قتل عمدی محض ۱-۳-۲
۲۵	حکم شرعی قتل عمدی ۲-۳-۲
۲۷	تقسیمات چندگانه قتل ۴-۲
۲۷	تقسیم دوگانه ۱-۴-۲
۲۷	قتل عمد ۱-۱-۴-۲
۲۹	شبه عمد ۲-۱-۴-۲
۲۹	قتل خطای ۳-۱-۴-۲
۳۰	تقسیم چهارگانه ۲-۴-۲
۳۱	تقسیم پنج گانه ۳-۴-۲
۳۲	ثبوت حرمت قتل از دیدگاه رسول الله (ص) ۵-۲
۳۲	مجازات قتل از دیدگاه رسول الله (ص) ۱-۵-۲
۳۳	زننده بودن ۱-۶-۲
۳۴	قتل در نتیجه اقدام جانی تحقق یابد ۲-۶-۲
۳۴	عمل جانی کشنده باشد ۱-۲-۶-۲
۳۴	نوع عمل جانی ۲-۲-۶-۲
۳۴	آلات و ابزار عمل جانی ۳-۲-۶-۲
۳۴	رای امام مالک ۴-۲-۶-۲
۳۵	رای امامان شافعی و احمد ۵-۲-۶-۲
۳۶	رای امام ابوحنیفه ۶-۲-۶-۲
۳۶	مجرم قصد قتل داشته باشد ۳-۶-۲
۳۷	قتل شبه عمد ۷-۲
۳۹	آر کان قتل شبه عمد ۱-۷-۲
۳۹	عملی که منجر به فوت مجنی علیه شود ۱-۱-۷-۲
۴۰	مجرم در ارتکاب عمل قصد کننده باشد ۲-۱-۷-۲
۴۰	رابطه‌ی سببیت میان عمل قاتل و مرگ مقتول ۳-۱-۷-۲

۴۱-۲-۸- قتل خطایی ۴۱

۴۲-۲-۸-۱- ارکان قتل خطایی ۴۲

فصل سوم: احکام قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت

۴۴-۳-۱- احکام قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت ۴۴

۴۴-۳-۲- مجازاتهای اصلی ۴۴

۴۴-۳-۲-۱- قصاص ۴۴

۴۶-۳-۲-۲- قتل چه اشخاصی موجب قصاص نمی‌شود؟ ۴۶

۴۶-۳-۲-۳- حکم قصاص چگونه اجرا می‌شود؟ ۴۶

۴۷-۳-۲-۴- کفاره قتل شبه عمد چیست؟ ۴۷

۴۷-۳-۲-۵- دیه مغلظه چیست؟ ۴۷

۴۸-۳-۲-۶- جریمه قتل خطا چیست؟ ۴۸

۴۸-۳-۲-۷- کفاره قتل خطا چیست؟ ۴۸

۴۸-۳-۳- انواع گناهان ۴۸

۴۹-۳-۳-۱- گناهان کبیره ۴۹

۵۱-۳-۴- مبانی قصاص ۵۱

۵۱-۳-۴-۱- پدر مقتول بودن قاتل ۵۱

۵۸-۳-۵- حرمت قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت ۵۸

۵۸-۳-۶- مجازات قتل فرزند در قرآن و احادیث از دیدگاه مذاهب اهل سنت ۵۸

۵۸-۳-۶-۱- قسم اول آیات مربوط به مجازات کشتن انسان و به تبع آن قتل فرزند ۵۸

۵۹-۳-۶-۲- قسم دوم آیات مربوط به قتل فرزند ۵۹

۶۷-۳-۶-۳- قسم سوم آیات مربوط به دخترکشی ۶۷

۶۹-۳-۷- احکام سقط جنین از دیدگاه مذاهب اهل سنت ۶۹

۶۹-۳-۷-۱- علل اسقاط عمدی جنین ۶۹

۷۲-۳-۷-۲- حکم اسقاط عمدی جنین پس از دمیده شدن روح ۷۲

۷۴-۳-۷-۳- دیدگاه فقیهان معاصر اهل سنت در سقط جنین ۷۴

۷۵-۳-۷-۴- مجازات‌های عمل سقط جنین ۷۵

۷۵-۳-۷-۴-۱- بیان کیفیت و وصف شرعی جنایت بر جنین ۷۵

۷۸-۳-۷-۴-۲- قصاص یا دیه کامل ۷۸

۸۳-۳-۷-۵- احکام میراث جنین که در شکم مادر است ۸۳

۸۴-۳-۷-۶- توجیه اسقاط عمدی جنین در صورت تهدید جان مادر از دیدگاه فقیهان معاصر ۸۴

- ۸۸-۳-۸- اسقاط عمدی جنین پیش از دمیدن روح ۸۸
- ۸۸-۳-۸-۱- مذهب حنفی ۸۸
- ۸۸-۳-۸-۲- مذهب مالکی ۸۸
- ۸۹-۳-۸-۳- مذهب حنبلی ۸۹
- ۸۹-۳-۸-۴- مذهب شافعی ۸۹
- ۹۰-۳-۹- تحلیل آرای یاد شده ۹۰
- ۹۲-۳-۱۰- موانع ارث ۹۲
- ۹۲-۳-۱۰-۱- رق ۹۲
- ۹۲-۳-۱۰-۲- قتل ۹۲
- ۹۴-۳-۱۱- احکام دیه جنین ۹۴
- ۹۴-۳-۱۱-۱- عُره ۹۴
- ۹۶-۳-۱۱-۲- قصاص ۹۶
- ۹۷-۳-۱۲- مراحل دیه جنین ۹۷
- ۹۷-۳-۱۳- وقف، هبه برای حمل، اداره اموال و جبران خسارت جنین ۹۷
- ۹۷-۳-۱۳-۱- دوره کودک کشی ۹۷
- ۹۸-۳-۱۳-۲- دوران تحقیر ۹۸
- ۹۸-۳-۱۳-۳- دوره انتقال ۹۸
- ۹۹-۳-۱۴- حق برخوردار داری از سلامت رشد ۹۹
- ۹۹-۳-۱۴-۱- توجه به تغذیه و سلامتی مادر ۹۹

فصل چهارم: نتیجه‌گیری

- ۱۰۳-۴-۱- نتیجه‌گیری ۱۰۳
- ۱۰۴-۴- منابع ۱۰۴

چکیده

حال که بررسی دیدگاه فقهای مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند و سقط جنین و احکام مترتب بر آنها به پایان رسید در اینجا لازم به نظر می‌آید که مهم‌ترین نتایج و دستاوردهای این تحقیق آنان اهمیت و خطورت تعدی بر جنین به هر دلیل و قصدی که باشد را در ذهن داشته باشند و خانواده مسلمان از پیامد فریب اندیشه وارداتی بر حذر بماند عده‌ای اعتقاد دارند که اگر از افزایش جمعیت پیش‌گیری نشود دیگر جای برای زنده‌گی بر روی کره‌ای زمین نخواهد بود این نظریه مردود است زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: (ازدواج کنید اگر فقیر و تنگدست هستید خداوند از فضل و بخشش خویش شما را غنی و بی‌نیاز می‌گرداند). و همچنین رزق و روزی فرزندان را خود به عهده گرفته و می‌فرماید: (فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی از بین نبرید که ما شما و آنها را روزی می‌دهیم) یکی از مسائل مهم فقهی، مسئله قصاص پدر و مادر در برابر کشتن عمدی فرزند است این موضوع به تفصیل مورد بحث فقهای مذاهب اهل سنت قرار گرفته است فقهای مذاهب اهل سنت درباره قصاص پدر و مادر در برابر کشتن عمدی فرزند، دو دیدگاه متفاوت ارایه کرده اند دیدگاه نخست؛ جمهور مذاهب اهل سنت (حنیفیه، شافعیه و حنابله) قایل به عدم قصاص والد به سبب کشتن عمدی فرزند هستند که مهم‌ترین دلیل این حکم نزد این دسته از فقهای مذاهب اهل سنت لایقاد الوالد بالولد است. دیدگاه دوم؛ مالکیه بنا بر قول راجح، قایل به قصاص پدر و مادر در مقابل کشتن عمدی فرزند هستند ادله این دسته از فقهای مذاهب اهل سنت، استدلال به عموم ادله قصاص است.

فصل اول

کلیات تحقیق

۱-۱- مقدمه

خداوند در قرآن کریم حدود، و تعزیراتی وضع کرده، تا در هنگام تجاوز بر دیگران قانون بر آنها تطبیق گردد، تا مردم آرامش امنیت داشته باشند، و ترس وحشت از آنها زدوده شود. زیرا مثال‌های زیادی در مورد تطبیق حدود الله در امت‌های سابق در قرآن کریم و احادیث نبوی (صلی الله علیه وسلم) یاد شده، که جهانیان را بیشتر متوجه این مسئله می‌کند، که دین مبین اسلام تنها دین سماوی نیست که حدود الله را در جامعه تطبیق می‌کند. بلکه ادیان سماوی گذشته که آنها نیز برگرفته شده از دستورات خداوند بوده، احکام و فرامینی را برای بهبود وضعیت زندگی اجتماعی بندگان به همراه داشته است، تا با تطبیق آن، مردم احساس آرامش سکون کنند.

خداوند در قرآن کریم به مسئله مهم قصاص اشاره می‌کند و می‌فرماید: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ = برای شما در قصاص «کردن ای بندگان» حیات است).

واقعا جاری ساختن حدود خداوند متعال برای انسان‌ها حیات مجدد را می‌دهد. هرگاه در میان جامعه حدود الله تطبیق نگردد، این زمانی است که مردم نمی‌توانند احساس آرامش داشته باشند، و در صورت عدم تطبیق حدود آنچه را نباید انجام دهد، بدون خوف و هراس، انجام می‌دهد، و آرامش را از جمعه سلب می‌کند؛ که آنگاه مردم نمی‌توانند در آرامش زندگی کنند، و فررموده‌های خداوند را؛ چنانکه باید، برگذارند. پس تطبیق قوانین اسلامی است، که موجب می‌شود راه همه نا بسامانی‌ها بسته گردد و امنیت در جامعه تامین شود.

چنانچه رسول خدا بر اهمیت و ارزش تطبیق حدود الله در جامعه اسلامی سخت تاکید ورزیده و در جای، گفته است.

از ابی هریره (رض) روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: حد در روی زمین اجرا شود. برای زمینیان بهتر از آن است، که چهل بامداد باران ببارد.

باید خاطر نشان کنیم؛ نبود تعادل در تطبیق قانون اسلامی نسل‌ها رابه ورشکسته‌گی می‌کشاند، و از عاقبت سختی که در انتظارشان است، آن را به سخت هشدار می‌دهد. زیرا قتل در جامعه شخصیت کرامت و ایمان شخص مسلمان را که در زیر زره بین اسلام قرار دارد متضرر می‌

سازد، و حیات دنیوی و اخروی اش به شدیدترین وجه لطمه می‌زند.

زیرا یگانه چیزی که امروز امت اسلامی را تنگنا قرار داده است و انواع مظالم افزایش یافته، عدم تطبیق حدود الله است.

سقط جنین از مسائل پر اهمیتی است که جوامع اسلامی و غیر اسلامی را به طور یکسان به خود مشغول ساخته است و امروزه در کشورهای غربی که فساد و بی‌بند و باری فزونی یافته است ترویج جواز سقط جنین بدون قید و شرط یکی از شگردهای کسب آرای رای دهندگان زن و مرد تبدیل شده است. و اگر دولت‌های غربی راجع به سقط جنین دو دیدگاه متناقض دارد؛ دیدگاه قائل به اباحه مطلق و چه بسا وضع قوانین برای این منظور به بهانه آزادی شخصی و در جهت کمک به زنان فاسد و بی‌بند بار یا به بهانه تنظیم خانواده و کاهش تعداد فرزندان. و دیدگاه قائل به منع و تحریم مادام که سقط جنین بدون سبب معقول مانند ترس بر جان مادر در صورت ادامه حاملگی یا ترس از انتقال بیماری مسری از مادر به جنین یا ترس از ناقض الخلقه به دنیا آمدن جنین انجام بگیرد کشورها و جوامع اسلامی نیز به خاطر تعامل و آمیختگی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به دور از این کشمکش و دوگانگی نیستند با اینکه انگیزه‌های سقط جنین در نزد مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان متفاوت است بدین گونه که انگیزه‌های سقط جنین در جوامع غربی بیشتر به مساله فساد و بی‌بندوباری اخلاقی و در نتیجه حاملگی ناخواسته بر می‌گردد و سقط جنین در نزد مسلمانان بیشتر به منظور ترس از جان مادر به خاطر ضعف جسمی او در صورت ادامه حاملگی انجام می‌گیرد. از سویی دیگر جوامع اسلامی و غیر اسلامی در برخی موارد و مقاصد سقط جنین مانند تنظیم خانواده یا کاستن از افراد خانواده به جهت فقر و تنگدستی با یکدیگر همنوا و هم راستا می‌باشند.

در هر حال، انگیزه اقدام به سقط جنین هر چه باشد شریعت غرای اسلامی بر اساس قواعد منضبط و فراگیر بوسیله بیان حکم شرعی موارد قابل توجه بویژه مسائل در ارتباط با جنین و مراحل آن را به طور مفصل تبیین ساخته است و فقهای مذاهب اهل سنت در باره حکم سقط جنین و آثار مترتب بر آن که مقصود اصلی این تحقیق است سخن گفته‌اند.

امیدوارم این تحقیق برای عموم مسلمانان بویژه خانواده‌ها سومند واقع شود تا حرمت آدمی را نگه دارند و از تعدی و تجاوز به آن حتی اگر جنین باشد پرهیز نمایند و فریب و تمدن و پیشرفت گراف و آزادی دروغین و غسل آمیخته به زهر بوسیله کسانی که در نزد خداوند پست‌تر از سرگین غلتان هستند و به اباحه سقط جنین به طور مطلق اعتقاد دارند و حرمت جان جنین را نگه می‌دارند نخورند و بدانند که شریعت اسلام حرمت جان جنین را نگه داشته و او را به عنوان انسان دارای حق حیات و زندگی بشمار آورده است حتی اگر جنین ناشی از زنا باشد و بر همین اساس است که

شریعت اسلام به منظور جلوگیری از هلاک شدن جنین، اقامه حد بر مادر جنین منع کرده است تا زمانی که جنین به دنیا بیاید و از مادرش بی نیاز گردد زیرا جنین به خاطر جرم مادرش مورد مؤاخذه واقع نمی‌شود. حال اگر جنین ناشی از زنا دارای اعتباری است جنین ناشی از رابطه مشروع زناشوئی که برای دو طرف این رابطه به عنوان قربت و عبادت مستحق ثواب بشمار می‌آید از چه مقدار اعتبار برخوردار می‌باشد.

یکی از آسیب‌های مهم در همه جوامع انسانی، ارتکاب جرم قتل که به عنوان یکی از قدیمی‌ترین جرائم در جهان مطرح می‌باشد، در واقع از زمانی که جامعه بشری شکل گرفت و کشاکش و صطکاک منافع بین انسان‌ها آغاز شد جرم قتل نیز به وجود آمد و به طور کلی جنایت بر نفس به سه قسم: عمدی، غیر عمدی و خطای محض تقسیم بندی می‌گردد و هر جرمی به تناسب خود دارای مجازاتی است، مجازات قتل، قصاص و در مرحله خفیف‌تر آن، تبدیل قصاص به دیه می‌باشد که اولیای دم اجرای آن را نسبت به قاتل خواستار می‌شوند و مجازات قتل همواره به عنوان یک عامل تسلی دهنده بازماندگان مقتول مد نظر بوده است، اما اولیاء دم معمولاً نقش تعیین کننده‌ای در مورد مجازات قاتل دارند. با بخشش ولی دم، قاتل زندگی خویش را ادامه داده و با عدم عفو او حیات قاتل فرجام می‌یابد. دین اسلام کامل‌ترین دین است و احکام آن از سوی خداوند متعال تشریح شده است، در این احکام به خصوصیات و ویژگی‌های فطری و ذاتی انسان توجه شده است، از جمله این احکام قصاص است که اسلام در این مورد هم مانند دیگر مجازات‌ها از یک نظریه مختلط پیروی می‌کند و از ویژگی‌های آن جامع بودن آن نسبت به آثار مادی و معنوی مجازات، توجه به خصوصیات و ویژگی‌های فطری و ذاتی انسان و هم چنین نسبتی بودن و عدم مطلق گرایی آن را می‌توان نام برد. قصاص در اسلام هم به گذشته (یعنی به جرم و مستحق بودن مجرم و تحقق عدالت و تحقق آثار و نتایج فردی و اجتماعی) و هم به آینده توجه داشته یعنی آثار اجرای قصاص هم به گذشته و هم به آینده بر می‌گردد و قصاص بهترین راه برای جلوگیری از وقوع جرائم علیه تمامیت جسمانی افراد است که از مهم‌ترین کارکردهای قصاص پیش‌گیری از وقوع جرم و حفظ نظم و امنیت اجتماعی است و کارکردهای دیگری چون عدالت، التیام روحی مجنی علیه با اولیای دم، تهذیب مجرم در کنار آن تحقق می‌یابد و می‌توان به یقین گفت نسبت جرائم در جوامعی که مجازات قصاص در آن وجود دارد نسبت به جوامعی که این گونه مجازات‌ها وجود ندارد بسیار کم‌تر است.

قصاص در صورتی ثابت می‌شود که مرتکب، پدر یا از اجداد پدری مجنی علیه نباشند و مجنی علیه، عاقل و در دین با مرتکب مساوی باشد.

در بحث قصاص نفس، مجازات قتل عمدی، قصاص می‌باشد اماممکن است موانعی رخ دهد

که اعمال مجازات قصاص را نا ممکن سازد. یکی این موانع، پدر بودن قاتل برای مقتول می باشد که به تبع آن بحث مادر بودن قاتل نیز مطرح می شود، حقوق کیفری مذاهب اهل سنت به شدت تحت تأثیر فقهای مذاهب اهل سنت در وجوب قصاص مادر به خاطر قتل فرزند اتفاق نظر دارند. از طرفی ادله ارائه شده از سوی طرفین نشان می دهد که برخی از ادله مخالفین از استحکام زیادی بر خوردار است و قانون گذار باید به این ادله توجه کند و خلأیی را که در این زمینه احساس شود جبران کند.

کشتن دیگری به معنای وارد کردن خسارت بر او است. مصلحت قصاص نیز برای جبران آن خسارت است. عنصر عمد در قصاص جایگاه ویژه ای دارد و مطالبه ولی دم شرایط تحقق قصاص را فراهم می سازد. اما شرایط مذکور در قتل فرزند توسط پدر ثابت نیست زیرا در این جا خسارت بر دیگری نیست بلکه خسارت بر خود است از طرفی عشق پدر به فرزند موجب ورود شبهه عمد در قتل می شود.

تحقیق حاضر به روش توصیفی و کتابخانه ای است که در فصل اول به کلیات تحقیق، در فصل دوم به مفاهیم و کلیات موضوع و در فصل سوم به احکام قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت و در فصل چهارم نتیجه گیری و منابع.

۱-۲- بیان مسئله

سپاس خدای را که به انسان دانش عطا فرمود واز گم راهی و به روشنایی هدایتش کرد و به او آگاهی بخشید. درود وسلام بر محمد (ص) که خدایش او را بشارت دهنده وترساننده وهادی ومعلم همه ی انسانها قرارداد (تاهرکه هلاک شدنی است هلاک شود وان که لایق زندگی است زنده بماند). بحث ما در مورد احکام قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت که سقط جنین نیز شامل بحث است، لذا خوب خواهد بود تا اشاره به آیات احکام قتل بخصوص آیات که ارتباط به احکام قتل فرزند در قرآن کریم داشته باشیم (یا ایهاالذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانی بالانی فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف وأداء إلیه بإحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمه فمن العتدی بعد ذلک فله عذاب أ لیم). (بقره آیه ۱۷۸)

ودرجای دیگری الله می فرماید: ولاتقتلوا أولادکم خشیه أ ملاق نحن نرزقهم وإیاکم إن قتلهم کان خطئاً کبیراً. (اسراء آیه ۳۱)

علماء در مورد احکام قتل فرزند با هم اختلاف نظر دارند گروهی معتقد هستند که در این

مورد قصاص باید انجام شود عده معتقد اند که حد قصاص بر والدین صورت نمی گیرد گروهی هم معتقد اند که با این دیه صورت می گیرد موضوع احکام قتل فرزند از مسائل اساسی و مهم، امری دلبخواه و اتفاقی نیست، بلکه این مسئله نیاز به راه های معین، ضوابط مشخص و قواعد که با توسط آن مسیر درست را مجتهد بیابد نیاز دارد. مجتهدین مکلف به پیروی از ضوابط علمی هستند تا استخراج های علمی (فقهی) شان مورد قبول و رسیدن به احکام صحیح، ممکن و میسر گردد. لذا اغلب واکثر احکام و أدله شرعی در قتل فرزند به صورت قطعی و صریح الدلاله بوده تا جایی برای اختلاف نبوده باشد و در باب فقه اغلب أدله شرعی ظنی بوده تا باب اجتهاد فقا هت باز باشد تا امت درگیر مشکلات و انحصارت نشود پس زمانی که أدله محتمل بود اینجاست که اختلافات دیدگاه ها به وجود می آید.

قتل در شریعت اسلام و قوانین عرفی تعریف یکسان و واحدی دارد و عبارت است از اقدامی که باعث سلب حیات می شود یعنی گرفتن جان انسانی با فعل انسان دیگر از دیدگاه شریعت اسلام اصل قتل بردونوع است ۱- قتل نامشروع که عبارت از هرگونه قتلی است که مبانی شرعی ندارد ۲- قتل مشروع و منظور از این نوع قتل، قتلی است که ناشی از عداوت دشمنی نیست و به عبارت دیگر مبنای شرعی دارد، مانند اعدام قاتل و مرتد. بعضی از فقها، از حیث مشروع و نامشروع بودن، قتل را بر پنج قسم می دانند:

قتل واجب؛ که عبارت است از کشتن مرتد زمانکه توبه نکند و کافر حربی مادامی که تسلیم یا امان نخواهد.

قتل حرام؛ که عبارت است از کشتن یک بی گناه بدون مجوز قانونی.

قتل مکروه؛ عبارت است از اینکه رزمنده مسلمان خویشاوند کافر خود را تا وقتیکه خدا و پیامبر را «دشنام» نمی کند به قتل برساند ولی اگر به خدا و پیامبر دشنام دهد کشتن او مکروه نیست.

قتل مستحب؛ عبارت است کشتن خویشاوند کافر است وقتی الله و پیامبر را «سب» نماید.

قتل مباح؛ مانند قتل جانی تهت عنوانی قصاص و گاهی قتل رساندن اسیر. اگر در حیات مانند اسیر مفسده با شد قتل آن واجب است همچنانکه بعضی چنین نظر داده اند، و گاهی مستحب است اگر در کشتن «مصلحت» باشد.

انواع قتل: فقهای مذاهب اهل سنت بر اساسی نظر و دیدگاه خاص خود تقسیمات گوناگون از قتل ارائه کردند که هر کدامشان را بیان خواهیم کرد:

اول، تقسیم دوگانه: بعضی از فقها قتل را به عمد و خطا تقسیم کرده و منکر نوع دیگر شده اند.

دوم، به سه قسم تقسیم نمودند: بشتین فقها مذاهب اهل سنت قتل را به سه قسم می دانند.

الف) قتل عمد: قتل در صورتی عمدی است با انجام دادن کاری که کشنده است و با قصد قتل کسی را بکشد.

ب) شبه عمد: قتل در صورتی شبه عمد است که قاتل قصد فعل دارد ولی خواهان نتیجه (یعنی قتل مقتول نیست) لیکن مقتول در اثر این کار فوت می‌کند.

ج) قتل خطای: در حالت زیر، قتل، خطای گفته می‌شود:

۱- قاتل در انجام دادن کاری عمد دارد و قاصد است ولیکن مقصود مجنی علیه نبوده است.

۲- قاتل در انجام فعل قصد داشته و نیز مجنی علیه هدف او باشد لیکن با این گمان که انجام دادن این کار قربانی مباح و مجاز است.

۳- قاتل اساساً قصد فعل ندارد ولی قتل در اثر اقدام و عمل وی صورت می‌گیرد.

۴- بین قتل و فعل قاتل رابطه سببیت برقرار باشد.

سوم، تقسیم چهارگانه: بعضی از فقها قتل را چهار نوع می‌دانند: عمد، شبه عمد، خطا، به مثابهی خطا.

چهارم، تقسیم پنج گانه: بعضی از فقها قتل را بر پنج نوع می‌دانند:

۱- عمد؛ ۲- شبه عمد؛ ۳- خطایی؛ ۴- به مثابهی خطا؛ ۵- و قتل به سبب.

قتل و انسان کشی بزرگ ترین و سنگین ترین گناه است که ممکن است بر حیات و جامعه انسانی وارد شود چنانچه قرآن کریم به این موضوع اشاره دارد که جان یک انسان را به مثابهی همه انسان ها و کشتن یک نفر را برابر به قتل همگان قرار داده است قتل خویشاوندان به طور عموم و قتل فرزند به طور خصوص به بزرگی این گناه افزوده و نقش تخریبی آنرا در جامعه در ابعاد اجتماعی دوچندان می‌نماید: ارتباط به قتل فرزند در قرآن کریم می‌توانیم به سه دسته از آیات قرآنی اشاره کرد (دسته اول) آیاتی است که مطلقاً (کشتن انسان را) مورد اشاره قرار داده و ضمن بزرگی این گناه به ویژگی احکام مربوط به آن می‌پردازد. (دسته دوم) آیات است که دربرگیرنده قتل فرزند است بدون آنکه فرق بیان داشته باشد در بین فرزند مذکر و مؤنث (دسته سوم) آیات است که با لحاظ جنسیت فرزند به طور خاص به مسأله دختر کشی اشاره می‌کند و آنرا مخصوص به ذکر نموده است.

قتل عمد در شرع مقدس اسلام از بزرگ ترین گناه کبیره و یکی از بزرگ ترین جرائم به حساب آمده است. در باره ی حرمت قتل و عظمت گناه و نیز مجازات آن، آیات و روایات متعددی در قرآن و سنت وجود دارد. در آیات ذیل به حرمت قتل اشاره شده است: (وهرگز نفس محترمی را که خدا قتلش را حرام کرده مکشید، مگر آنکه به حکم حق، مستحق قتل شود و کسی که خون مظلوم را به ناحق ریزد ما به ولی، حکومت، و تسلط بر قاتل داریم. پس در مقام انتقام، آن ولی در قتل و خون ریزی

اصراف نکند که او از جانب مؤید و منصور خواهد بود) و آنان که با خدای یکتا کسی را شریک نمی‌خوانند و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی‌رسانند، و هرگز عمل زنا نمی‌کنند که هرکه این عمل را کند کیفرش را خواهد یافت هرگز فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید که مارازق شما و آنها هستیم زیرا این قتل فرزندان بسیار گناه بزرگ است پس بگو ای پیامبر بیاید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده همه را به راستی بیان کنیم در مرتبه اول اینکه به هیچ وجه شرک به خدا نیارود و دیگر اینکه درباره پدر و مادر احسان کنید. و دیگر اولاد خود را از بیم فقر نکشید، ماشما و آنها را روزی می‌دهیم، و دیگر به کارهای زشت، آشکار و نهان نزدیک نشوید و نفس را که خدا حرام کرده نکشید مگر به حق که خدا شما را به آن سفارش کرده باشد (و در مصلحت این احکام تعقل کنید).

حرمت قتل در سنت: از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «جز در سه مورد قتل مسلمان جایز نیست آن موارد عبارت اند از: ارتداد؛ زانی به احسان؛ و قتل در مورد قصاص» و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «مأموریت یافتیم با مردم بجنگم تا به وحدانیت خدا و رسالت من ایمان بیاورند و چون به این دو امر اعتراف کنند، جان‌ها و اموال آنان در امان خواهد بود جز در موارد قانونی، حساب آنان با خدای عزوجل است» و نیز فرمود «هرکس با وسیله خود را بکشد در قیامت با همان وسیله عذاب داده می‌شود» و نیز فرمود: «هرکس در قتل مسلمانی سخن بگوید که در قتل آن مؤثر باشد الله آن کلمه را در روز قیامت از مقابل چشمانش آویزان می‌کند و از آمرزش خداوند مأیوس خواهد بود». و نیز آن حضرت فرموده است: «در نزد خداوند کشتن یک مؤمن معادل زوال و نابودی جهان است»

و در خطبه عرفات فرموده است: «آگاه باشید! خون و جان‌های تان بر شما حرام است (محترم است) مانند حرمت و احترام این روز در این ماه و در این جایگاه».

مجازات قتل در سنت: از رسول خدا روایت شده است که «دشمن‌ترین مردم نسبت به خداوند کسی است که بی‌گناهی را بکشد و یا مورد ایراد ضرب قرار دهد (یعنی قتل و ضرب از جهت قصاص نمی‌باشد) و کسی که از رهبران خود (رهبران دینی) پیروی نکند همانا بر آنچه بر محمد (ص) نازل آمده کافر خواهد بود» و هم چنین روایت شده: «کسی که مؤمنی را من غیر حق (غیر از جهت قصاص) به قتل رساند به این ملاحظه قصاص خواهد شد، مگر آن که اولیای دم مقتول، رضایت دهند و اگر کسی مانع از قصاص گردد پس لعنت و خشم خدا بر او باد و او از تأدیه زر و سیم و یا معادل دیه وجه نقد پذیرفته نیست» و فرمود «در قتل عمد قصاص است» و فرموده است: «خانواده ای که از کسان اویی گناه کشته شود، بین دو امر نیک مخیرند؛ اگر مایل بودند قاتل را قصاص کنند و اگر مایل نبودند دیه بگیرند».

از آنجای که بحث ما ارتباط است به مبانی اختلاف مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند لازم است اشاره‌ی به احکام سقط جنین نیز داشته باشیم.

سقط در لغت به معنی افتادن، سقوط کردن، انداختن خارج شدن از بین رفتن و واقع شدن است. در اصطلاح فقهی سقط به معنی خارج شدن جنین از رحم مادر قبل از کامل شدن دوره بارداری است. به عبارت دیگر اگر جنین قبل از پایان دوره حاملگی و کامل شدن به صورت مرده از رحم خارج شود بدان سقط میگویند مانند اینکه جنین در شش ماهگی به صورت زنده از رحم مادر خارج شود.

سقط جنین به دلیل آنکه پیامدهای بسیار برای مادر و خانواده و جامعه به دنبال دارد لذا از جهات متعدد قابل ملاحظه و بررسی است. از جمله پیامدهای سقط جنین تأثیر گذاشتن بر سلامت روحی و جسمی مادر جنین است و پیامد دیگر سقط جنین مسئولیت کیفری است که متوجه شخص مرتکب عمل سقط جنین می‌گردد زیرا نخستین حق که در آن قرآن کریم برای انسان مطرح شده است حق حیات و زندگی است.

در نگاه قرآن کریم نابودی حق حیات به ناحق با نابودی تمام جامعه برابر است.

خداوند متعال می‌فرماید: (من قتل نفساً به غیر نفس اوفساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاهما فکانما احیاء الناس جمیعاً) سوره مائده {آیه/۳۲}

یعنی: هرکس دیگری را بدون ارتکاب قتل یا فساد در زمین بکشد چنان است که گویا همه انسان‌ها را کشته است. و هرکس انسان را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است.

نخستین و مهمترین حق برای جنین حق حیات و زندگی است از دیدگاه فقهای مذاهب اهل سنت حفظ جنین مانند حفظ جان سایر افراد لازم است و قتل و سقط جنین جز در موارد استثنایی ممنوع و حرام می‌باشد.

درفقه و حقوق اسلام با توجه به اهمیت که حیات جنین دارد قوانین و مجازات سنگینی برای مرتکبان سقط جنین و پایمال کنندگان حق حیات جنین پیش بینی و مقرر شده است.

سقط جنین را می‌توان به اقسام زیر تقسیم نمود.

۱- سقط عادی و طبعی، ۲- سقط طبعی و درمائی، ۳- سقط جنین عمدی غیر قانونی یا جنائی.

۱-۳- سؤالات اصلی

۱. فقهای مذاهب اهل سنت چه اختلافات در احکام قتل فرزند از قرآن و حدیث و اقوال مجتهدین دارند؟
۲. نکات اشتراک و افتراق دیدگاه فقها در مورد قتل فرزند چیست؟
۳. آیا اختلاف فقهای مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند از آیات قرآنی سبب تساهل در اجرا حدود و قصاص نگردیده است؟
۴. استنباط احکام قتل فرزند از مبانی شرعی که فقهای مذاهب برداشت نموده اند با کدام مذهب از مذاهب دیگر اهل سنت تشابه بیشتر دارد؟
۵. فقهای مذاهب اهل سنت ارتباط به مجازات سقط جنین چه دیدگاه دارند؟

۱-۴- فرضیه‌های تحقیق

۱. فقهای مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند از لحاظ حرمتش بایک دیگر اختلاف نظر ندارند اما از لحاظ این که والدین فرزند خود را به قتل برساند قصاص می‌شود یا خیر باهم اختلاف نظر دارند.
۲. فقهای مذاهب اهل سنت در استنباط احکام قتل فرزند از مبانی شرعی متکی بر اصول و قواعد هستند که نزد هر کدام از اعتبار خاصی برخوردار می‌باشد. لذا ملاحظه می‌فرماید که در اثبات و استنباط احکام قتل فرزند در موارد اختلاف نظر وجود دارد و در بحث استنباط احکام قتل فرزند در مبانی شرعی فقها و مجتهدین مذاهب مختلف اصول معیارهای متفاوت دارند، از همین جهت بوده که در استنباط احکام قتل فرزند اختلاف نظر وجود دارد.
۳. فقهای مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند می‌گویند مجازات قتل عمد قصاص است، چنانچه احکام جرم موجود باشند جانی محکوم به مجازات قصاص خواهد شد. مگر آن که سبب مانع از صدور حکم به قصاص باشد، در میان موانع قصاص، هیچ مانعی نیست که میان فقها اتفاق باشد ولی اکثر فقها بعضی از این موانع اقلیتی هم نوع دیگری از آنها را قبول کرده اند. این موانع در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد.
- اول- قاتل پدر مقتول نباشد: به نظر امام اعظم و شافعی و احمد چنانچه مقتول جزئی از قاتل باشد نمی‌توان به قصاص حکم کرد؛ یعنی در صورتی که قاتل پدر مقتول است، پس چنانچه پدر، عمداً فرزند خود را بکشد به مجازات قصاص نخواهد رسید. پیامبر (ص) فرموده است «پدر به سبب قتل فرزند قصاص نمی‌شود»

«تو و مال تو از آن پدرت هستی» روایت اول در منع قصاص صراحت دارد، در حدیث دوم هرچند صریح در منع نیست از سیاق عبارتی آن، منع مورد بحث مستفاد می‌گردد؛ زیرا مالکیت پدر بر فرزند، هرچند از نوع مالکیت حقیقی به حساب نمی‌آید، همین امر ایجاد شبهه می‌کند و چون براساس قاعده‌ی با وجود شبهه، حدود از میان می‌روند، پدر قصاص نمی‌شود. چنانچه قاتل فرزند مقتول است؛ خواه مقتول مادر باشد یا پدر، قصاص می‌شود، زیرا نص خاصی که وجود ندارد، فقط پدر را استثنا کرده است و فرزند مشمول حکم عمومی باقی خواهد ماند. استدلالی که برای این مسئله می‌شود این است که انزجار و تنفر فرزند از پدر، بیشتر از انزجار و تنفر است که ممکن است از ناحیه پدر باشد، زیرا معمولاً پدر، فرزند خود را بدون چشم داشت منفعت و بخاطر خودش دوست می‌دارد و از او جز زنده نگهداشتن یادش چیزی نمی‌خواهد و همین مسئله علاقه مندی پدر به حیات فرزند را خاهش می‌کند.

دوم: به عقیده مالک و شافعی و احمد، مجنی علیه باید کفو جانی باشد و گرنه جانی قصاص نمی‌شود. سوم: جانی در ارتکاب جنایت معاونت کرده باشد.

چهارم: قتل با تسبیب باشد پنجم: ولی دم شناخته نشود ششم: قتل خارج از قلمرو حکومت اسلامی رخ داده باشد.

۴. از دیدگاه فقهای مذاهب اهل سنت در شریعت اسلام کودک دارای حق حیات است و کسی نمی‌تواند حق یاد شده را سلب کند و پایمال سازد. سقط جنین غیر قانونی در واقع سقط جنین‌هایی است که توسط پزشکان غیر مسئول، افراد غیر پزشک و با استفاده از امکانات غیر قانونی صوت می‌گیرد و اکثر توسط اشخاص انجام می‌گردد که مورد تأیید قانون نمی‌باشند.

۱-۵- سوابق تحقیق

لازم به یاد آوری است که علماء مذاهب اهل سنت ارتباط به احکام قتل فرزند در کشورهای اسلامی به ویژه در کشور ما تحقیقات انجام دادند و نشریه‌های زیاد رابه چاپ رسانیدند قتل ناحق پیشینه تاریخی دارد از زمان حضرت آدم تا به حال زمانیکه قابیل هابیل را به قتل رساند و در زمان همه پیامبران قتل ناحق حرام بوده به ویژه قتل فرزند که در زمان جاهلیت به خاطری اینکه دختران خود را به ازدواج فرد دیگری دریا ورنند دختران خود را زنده به گور می‌کردند اما این عمل بدایشان را قرآن حرام و ناپسند قرار داد و نیز رسول الله این عمل جاهلانه را در احادیث زیاد صراحتاً یادالتاً مورد نکوهش قرار داد بعد از پیامبر صحابه و تابعین و تبع تابعین تا به حال نشریه‌ها و کتاب‌های به‌طور

جداگانه و غیر جداگانه این عمل که عبارت است از قتل فرزند و سقط جنین مورد نهی و جنایتی نا بخشیدنی قرار گرفت ارتباط به مبانی اختلاف مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند احتمالاً تحقیقات به طور کتاب تنهایی یاد رلابه لای یک کتاب مانند کتاب فقه الاسلامی وادله و کتاب فقه علی المذاهب الاربعه و غیره شده بنده نیز یک تحقیق متفاوت تری از تحقیق دیگران انجام. این تحقیق به روش کتابخانه یی انجام شده است که چند نمونه در زمینه های مبانی اختلاف مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند باشد به آن اشاره می نمایم، دکتر عباس شومان در کتاب خود بنام احکام سقط جنین مترجم دکتر سالم افسری در مورد سقط جنین بحث نموده: نابودی سقط جنین از منظر اسلام حرام و ممنوع است و مجازات سنگینی برای جنایت کار در نظر گرفته شده است و حتی پدر و مادر نیز حق سقط جنین را ندارند زیرا نخستین و مهمترین حق جنین از نظر شریعت اسلام حق حیات و زندگی است و به محض قرار گرفتن نطفه در رحم و بارور شدن رحم حق حیات برای جنین سابط می گردد و مادر و سایر خویشاوندان حق تجاوز و نابودی آن را ندارند زیرا در قه مذاهب اهل سنت بعد از قرار گرفتن نطفه در رحم مادر و انعقاد آن، کسی حق نابودی نطفه را ندارند و مادر و پدر مسئول حفظ و نگهداری و حراست از جنین می باشند و کسی که در این مرحله سبب سقط و نابودی جنین شود مستحق مجازات می گردد و پرداخت مجازات مالی محکوم می شود. دیگر آنکه حق حیات جنین در حقوق اسلام آنقدر مورد اهتمام قانون گذار اسلامی بوده که حتی در جنایت جنین کفار و جنین چهار پا هم مساله دیه و ارش و مجازات مالی مترح شده است. از نظر فقهای اهل سنت حیات جنین آن قدر مهم و با ارزش است که حتی در بسیاری از موارد در حکم انسان زنده و متولد شده به شمار آمده است. به طور مثال، در صورتکه زن بمیرد و فرزند در شکمش باشد شکم مادر شکافته می شود و فرزند خارج می گردد یا اگر زنی حامله ی مرتکب گناه زنا یا جرم شود حد قتل و دیگر حدود که برای چنین ضرر دارد بعد از وضع حمل اجرا می گردد و حتی اگر پس از وضع حمل چنانچه قصاص موجب هلاک طفل شود مانند اینکه زنی یافت نشود که به طفل شیر بدهد اجرا حد باید به تأخیر بیفتد تا خطر مرگ نسبت به طفل برداشته شود یا اگر روزه گرفتن زن باردار برای جنین ضرر داشته باشد روزه گرفتن بر زن حامله واجب نیست و زن باید روزه اش را افتار کند و بعداً روزه هایش را قضا بیاورد که تمام این مسائل فقهی و دلایل نبوی و قرآنی بیان گر اهتمام و توجه شارع به حفظ حیات جنین می باشد.

سید محمد در تکیده: در رساله تحت عنوان قتل نسل چنین تحریر داشته است کشتن نابحق فرزندان سوی پدر و مادر گناه بزرگ و دارای کیفر و مجازات بسیار سنگین بوده و در نزد خداوند به منزله کشتن همه مردم است حکم اولی در مجازات قتل عمد قصاص است لیکن اولیا دم در عفو جانی نیر مجازند و پدر و مادر که فرزند خود را به قتل رسانند مستوجب تخفیف بیشتر هستند. دین مقدس

اسلام کلیه برنامه های زندگی بشر را و راه و روش زیست انسان را بیان نموده به اشدت از کنترل ولادت منع فرموده. عاملین و مرتکبین به این عمل زشت و ناپسند را در گمراهی سختی دانسته و عذاب شدید را به آنان مژده داده است.

(قد خسرالذین قتلوا اولادهم سفها به غیر علم و حرم مارزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ماکانو مهتدین) (انعام آیه ۱۴۰).

مسلمانان زیان می بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می کشند و چیزی را که خدا بدیشان می دهد با دروغ گفتن از زبان خدا و برخواستن حرام می کنند. (به سبب چنین دروغ و افتراء و تحریم ناروا و نابه جائی) بیگمان گمراه می شوند و راهیاب نمی گردند. پس قتل اولاد و از بین بردن آن و یا جلوگیری از آن که همان از بین بردن می باشد، خسارت زیانکاری سختی است.

۱-۶- اهداف تحقیق

۱-۶-۱- هدف اصلی

یافتن و شناخت اختلاف مذاهب اهل سنت در احکام قتل فرزند از مبانی شرعی

۱-۶-۲- اهداف فرعی

- ۱- شناخت و معرفت واژه‌ی قتل در فقه مذاهب اهل سنت و اثرات آن.
- ۲- آگاهی از شناخت قتل فرزند در فقه مذاهب اهل سنت
- ۳- دانستن احکام قتل فرزند از دیدگاه فقهای اهل سنت از قرآن و احادیث.
- ۴- دانستن انواع قتل از دیدگاه فقهای مذاهب اهل سنت.
- ۵- احکام قتل جنین از دیدگاه مبانی شرعی و فقهای مذاهب اهل سنت.

۱-۷- روش کار

۱-۷-۱- نوع روش تحقیق

روش پژوهش به صورت کتابخانه‌ای اسنادی خواهد بود.

۱-۷-۲- روش گردآوری اطلاعات (میدانی، کتابخانه‌ای و غیره)

به شیوه که پس از گردآوری داده‌های لازم و آراء موجود در موضوع مورد بحث از کتب معتبر فقهی به تجزیه و تحلیل آنها پرداخته می‌شود و در به رخ موارد هم رأی راجع از نظر نگارنده بیان می‌شود

۱-۷-۳- ابزار گردآوری اطلاعات

(پرسشنامه، مصاحبه، مشاهده، آزمون، فیش، جدول، نمونه برداری، تجهیزات آزمایشگاهی و بانکهای اطلاعاتی و شبکه‌های کامپیوتری و ماهواره‌ای و غیره):

فصل دوم

مفاهیم و کلیات موضوع

۲-۱- مفاهیم

۲-۱-۱- مفهوم حمل

حمل کلمه عربی است و جمع آن، احمال و حمال است. چنانکه در آیه چهارم سوره طلاق قرآن مجید آمده است «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» عده صاحبان حمل با وضع حمل هایشان سپری می‌شود. حمل از لحاظ لغوی لفظ حمل نسبت به جنین دارای معنای خاص‌تری است زیرا، اصولاً حمل محل رشد و نمو جنین می‌باشد که تکامل بیشتری در آن مشاهده می‌شود و اغلباً دارای آثار حیات است. معادل حمل در زبان انگلیسی. «foetusL» می‌باشد. به عبارت دیگر حمل، جنینی است که روح در آن دمیده می‌شود و این مساله در حقوق مدنی نیز از این جهت مورد توجه است. حمل از نظر پزشکی عبارت از به دوران بعد از هفت ماهگی تا قبل از تولد گفته می‌شود. بنابراین اگر در این مرحله از دوران کامل حیات، موجود قابل زیستی که در رحم وجود دارد از بین برود، این اعم «سقط حمل» نامیده می‌شود.

۲-۱-۲- مفهوم حاملگی

حمل در لغت به معنای بلند کردن، به دوش گرفتن و خون لخته استعمال شده است. و هرگاه گفته شود که فلانی آن شی را حمل کرده است یعنی آن شی را بلند کرده و بر شانه خود حمل کرده است. و بر شخص مذکر، حامل و بر مؤنث، حامله اطلاق می‌شود. و حمل با کسر حرف «حاء» به معنای بار است. و هرگاه گفته شود: زن حامله شده است یعنی: زن باردار شده است و به چنین زنی حامل و حامله می‌گویند که واژه حمل به صورت «احمال» و «حمال» جمع بسته می‌شود. (ابن منظور، بی تا: واژه حمل).

و در این آیه شریفه: [وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ] (سوره طلاق، آیه ۴).

همین معنا مقصود است. یعنی: عده زنان باردار وضع حمل است. اما حمل در اصطلاح فقها

بر حمل کالا و مانند آن و بر جنین در شکم مادر اطلاق می‌گردد. (دسوقی، بی تا: ج ۴، ۴۷۴).

و بر این اساس معنای اصطلاحی حمل چیزی غیر از معنای لغوی آن نیست و مقصود از حمل در این تحقیق، عمل خاص یعنی: جنین موجود در شکم است که به آن هم «جبل» گفته می‌شود. (شومان، ۱۳۸۹: ۳۳-۳۴)

۲-۱-۳- مفهوم قتل

قتل در لغت کشتن (دهخدا، ۱۳۷۷: ۸۱۵) چنانچه که قرآن هم به این صراحت دارد (وما قتلوه یقیناً. سوره نساء آیه ۱۵۷) یقین که او را نکشتند. قتل در لغت فعلی است که از هاق روح حاصل می‌شود (غزالی، ۱۴۱۴: ۷۷) چنانچه که گفته می‌شود: قتله قتلا: (از حق روحه) یعنی روحش را کشید. گاه هم وصف برای شخص مقتول قرار می‌گیرد چنانچه که گفته می‌شود: والرجل قتیل والمرأه قتیل. چون موصوف حذف شود اسم مطلق قرار می‌گیرد چنانچه که گفته می‌شود: رایت قتیلۀ بنی فلان.

و معنی اصطلاحی هم از مفهوم لغوی خارج نمی‌باشد، بابتی گفته است: ان القتل فعل من العباد تزول به الحیاء (افندی، بی تا: ج ۸، ۲۴۴) قتل عبارت است از فعل بندگان که روح را می‌کشد. احکام قتل گاهی مختلف می‌شود چون به حال مقتول نگاه می‌شود. اصل مصون بودن حیات هر شخص می‌باشد که نباید به کسی تعرضی وارد گردد مگر در احوال استثنایی که گاهی حرام است و گاهی واجب و گاهی مکروه و گاهی مندوب و احیاناً هم مباح است که برای تفصیل این، به سطور آتی می‌پردازیم.

۲-۱-۴- مفهوم سقط جنین

در لغت به معنای افتادن بر زمین، سقط جنین یعنی افتادن جنین از شکم مادر روی زمین. (ابن منظور، ۱۹۹۰: ۱۱۵) اسقاط جنین، یعنی انداختن جنین بدون اینکه دوره حیات او در شکم مادر به اتمام رسیده باشد. (همان، ۱۱۶)

عمد: یعنی قصد، برخلاف معنای خطا. (همان، ۱۱۷)

جنین: در لغت از ریشه جن است و جن به معنای پوشاندن است. جن نیز به معنای موجودی است که از دیده‌ها پنهان است. جنت به معنای بهشت. یعنی مکانی که پوشیده از درخت است و از این رو، به موجودی که در رحم مادر پنهان از دیده‌ها و مخفی است، جنین گفته می‌شود. نفس: نفس یعنی روح (ولزبیدی، ۱۹۹۴: ۲۰۰)، «الله یتوفی الانفس حین موتها» (سوره زمر، آیه

۴۲) یعنی خداوند هنگام مرگ روح‌ها را تحویل می‌گیرد.

به مجموعه روح و جسم نیز نفس گفته می‌شود که همان انسان است. (ابن منظور، ۱۹۹۰: ۴۲)
محترم: محترم حرام است یعنی منع، یعنی ممنوع شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۴: ۱۷۷)
نفس محترم کسی که نبایستی مورد تجاوز قرار گیرد.
قتل: یعنی میراندن وازاله کردن روح از جسد.

انجام اسقاط عمدی جنین بنا بر عللی که همواره در جوامع بشری وجود داشته و پیوسته از سوی مذهب و اخلاق به عنوان جنایت بر انسان یاد و تقبیح می‌گردیده است. امروزه با توجه به پیشرفت دانش پزشکی افزون بر عللی که در گذشته در این باره وجود داشته است، علل دیگری گرایش به اسقاط عمدی جنین را برجسته‌تر کرده، گاه به مرز ضرورت می‌رساند. ناگفته نماند، این ضرورت برخاسته از ملاحظات انسانی است، همان گونه که تقبیح و گاه ممنوعیت آن نیز بدین لحاظ است. از این روست که ذهن متخصصان علوم پزشکی و دانشمندان علوم انسانی را به خود معطوف داشته است.

نوشته پیش رو، در پی آن است که گزارشی تحلیلی از آرای دانشمندان فقیه اهل سنت در باره اسقاط عمدی جنین بیان نماید با این انگیزه که شاید بتوان از میان آرای آنان به مبنای مقبول و منطقی برای زمینه‌های چالش بر انگیز و مورد نیاز دست یافت.

به طور کلی علل اسقاط عمدی جنین دو دسته است: یک دسته علتها بر خاسته از ضرورت‌های غیر پزشکی و دسته دوم بر خاسته از ضرورت‌های یا ملاحظات پزشکی است و عللی ملاحظات پزشکی برای حفظ جان مادر است و دسته دیگر ملاحظاتی است که مرتبط با سلامت و زندگی جنین است و این، خود نیز گاهی مرتبط با سلامت جسمی جنین و گاهی مرتبط با سلامت روحی و روانی اوست. عللی که مربوط به ملاحظات غیر پزشکی است نیز دودسته است، زیرا ملاحظات غیر پزشکی گاه جنایی است

(یعنی اسقاط عمدی جنین برای نابودی او است چرا که ای بسا تولد او موجب ضرر و زیان برای دیگران می‌شود) و گاه غیر جنایی است. ملاحظات غیر جنایی خود به عللی چون مسائل عرضی (حاملگی در اثر زنا یا تجاوز به عنف)، تنگناهای اجتماعی (این تنگناها، گاه فردی است و گاه به خاطر کنترل جمعیت از سوی دولتهاست) و ملاحظات رفاهی تقسیم می‌شود و علل یادشده را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۲-۱-۵- سیر تاریخی به اوضاع فرزند کشی قبل از بعثت سیدنا محمد (صلی الله علیه وسلم)
برای اثبات ظلم که در عصر جاهلیت برای فرزندان صورت می گرفت، کافی است که اشاره‌ای
به قرآن داشته باشیم.

۲-۱-۵-۱- قرآن و تبیین قتل اولاد در عصر جاهلیت:

الله ج در کلام پاکش می‌فرماید: و اذا موءودة س
دردوره ای جاهلیت رابطه‌ای پدر و فرزند به گونه‌های مختلف بود: برخی علاقه‌ای شدید به
فرزند داشته و زبان حالشان این بیت بود:

انما اولادنا بیننا اکبادنا تمشی علی الارض

همانا فرزندانمان در میان ما همان جگر گوشه‌هایمان‌اند که بر زمین ره می‌سپارند
اما برخی دیگر از بیم ننگ و مخارج، دختران را زنده به گور کرده و یا فرزندان خویش را از بیم
فقر و تنگدستی می‌کشتند، گرچه نمی‌توان ادعا کرد که این عمل در میان شان عمومیت داشته است
ولی به هر حال آنان برای حفظ خود از شر دشمنان، نیاز شدیدی به داشتن پسر احساس می‌کردند.
اما رابطه‌ای مرد با برادر و پسر عموهایش و عشیره اش مستحکم و نیرومند بود، زیرا آنان در سایه
تعصب قومی می‌زیستند و از بذل جان برای آن دریغ نداشتند و نوعی دوحیه ای جمعی و اتحاد بر قبیله
حاکم بود که تعصب قومی آن را تشدید می‌کرد و شالوده ای نظام اجتماعی بر تعصب قومی و پیوند
خویشاوندی استوار بود.

آنان واقعاً به این شعار عمل می‌کردند (برادرت را خواه ستمگر باشد یا ستم‌دیده، یاری کن) بی
آن که از تعدیل و اصلاحی که اسلام در آن پدید آورده بویی برده باشند. اسلام این شعار را چنین
اصلاح کرد که یاری ستمگر آن است که وی را از ستم باز داریم

۲-۱-۵-۲- منشاء جلوگیری از ازدیاد نسل، در عصر جدید

دراکثر زمان‌ها به خاطری کم آگاهی مسلمانان، و کم اعتقادی‌شان نسبت به دین است که
سرانجام، روی به اعتقادات و باورهای غیر مسلمانان می‌آورند که این بیانگر سستی اعتقاد می‌باشد
در سال ۱۷۹۸ میلادی شخص اقتصاددان انگلیسی بنام توماس مالتوس نظریه را ارائه کرد (که
جمعیت جهان روزی به مرز انفج ۲ آر خواهد رسید و از حد منابع غذایی زمینی پیشی خواهد گرفت.
او عقیده داشت که منابع غذایی جهان محدود و میزان آن در حد ثابتی است و انسان باید خود را به آن

موازی نماید) وفق نظریه توماس مالتوس غذای جهان رو به تمام شدن است درحالی که قرآن به صراحت کامل بیان می‌کند که رزق و روزی بندگان را الله ج عنایت می‌کند (ولاتقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم إن قتلهم کان خطأ کبیرا. سورة الاسراء آیه ۳۱) ترجمه: و (از آن جای که روزی در دست خداست) فرزندانان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم (وضامن رزق همگانیم) بی گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است.

علامه ابن کثیر گفته است که (هذه الآية الکریمه دالة علیان الله ارحم بعباده من الوالد بولده لانه ینهی {تعالی عن قتل الاولاد} کما اوصی بالاولاد فی المیراث) آیه کریمه بیانگر این است که الله ج مهربان تر است به بندگان از پدر نسبت به فرزندش چون اوست که نهی می‌کند از قتل فرزندان و وصیت به میراث می‌کند

پس وقتی الله ج نسبت به بندگان مهربان تر از پدر نسبت به فرزندش است آیا عاقلانه است که انسان مؤمن و مسلمان هراس از رزق فرزندانش داشته باشد درحالی که الله ج رزاق است (ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین. سورة الذاریات آیه ۵۸) ترجمه: تنها الله ج روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس. (قرائتی، ۱۳۷۴: ۱۳۷)

۲-۲- کلیات

۲-۲-۱- انواع قتل

۲-۲-۱-۱- قتل حرام

مانند کشتن نفس معصوم از گناه و بدون حق کشتن که درچنین صورتی حرام می‌باشد چون قتل انسان یکی از گناهان کبیره می‌باشد.

۲-۲-۱-۲- قتل واجب

به این معنی که کشتن طرف لازم می‌باشد مانند کسی که مرتد می‌شود در صورتی که توبه نکند و از او طلب توبه هم شده باشد، و هم چنان زانی محصن (متأهل) در صورت که زنا یا او ثابت شده باشد.

۲-۲-۱-۳- قتل مکروه

مانند کشتن شخص مجاهد قوم نزدیک کافر خود را در صورت که الله ج ورسولش را هم نشنیده

باشد که سب کرده باشد.

۲-۲-۱-۴- قتل مندوب

مانند کشتن شخص مجاهد قوم نزدیک خود را در صورت که سب الله ج و رسولش ص را کند

۲-۲-۱-۵- قتل مباح

مانند قتل امام مسلمان شخص اسیر را چون مخیر است.

برای توضیح حالات مذکور در خطوط آینده ان شاء الله اشاره خواهیم کرد. در قدم نخست و

اولی در مورد کشتن نفس معصومه به غیر حق می باشد

۲-۲-۲- قتل نفس معصوم

نفس معصومه به این معنی می باشد که الله ج قتل آن را حرام دانسته است و از جمله گناهان کبیره بعد از کفر شمرده است، چون تعدی و تجاوز بر صنع الله ج است و تجاوز بر جماعت و اجتماع می باشد. الله جل جلاله می فرماید: (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلْيَسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا) (سوره اسراء، آیه ۳۳) ترجمه: و کسی را نکشید که الله ج کشتن او را _ جز به حق _ حرام کرده است. هر کسی که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند به دواست، این) قدرت را داده ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و بجای یک نفر، دونفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است (چرا که حق قصاص را بدو داده است). (قرائتی، ۱۳۷۴: ۱۱۵)

برای این نوع قتل از طرف شارع حکیم چهار قسم عذاب مورد نظر گرفته شده است که هریکی را موافق قرآن بیان می کنیم (ومن یقتل مومناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذاباً عظیماً) (سوره نساء، آیه ۹۳) ترجمه و کسی که مؤمنی را از عمد بکشد (و از ایمان او به اخیر بوده و تجاوز کارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می آید) و کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می ماند و خداوند براو خشم می گیرد و او را از رحمت خود محروم می سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می بیند (قرائتی، ۱۳۷۴: ۳۱۷)

و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اجتنبوا السبع الموبقات، قیل وما هن یا رسول الله؟

قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله الا به الحق، و اكل الربا، و اكل مال الیتیم، والتولی

یوم الزحف، وقذف المحصنات المومنات الغافلات ترجمه از هفت چیزهلاک کننده دوری کنید گفته شد که آنها چیست؟ فرمودند: شرک به خدا، سحر نمودن، کشتن نفس که الله حرام قرار داده است مگر به حق، وریا خوردن، و مال یتیم را خوردن، و فرار از جهاد، و تهمت زدن بر زنان پاک دامن و مومن و غافل از آن عمل

چون در دومصدر بزرگ (قرآن و سنت) بنگریم درمی یابیم که اشاره به قتل شده است که مسمی به مشروع یا به حق می باشد که خالی از حکمت نیست که اشاره به آن داشته باشیم، وقتی بخواهیم حکمی را ثابت کنیم باید مرجع مهمی داشته باشیم که مورد اعتماد باشد پس برای اثبات این شروع می کنیم وبالله التوفیق.

در صورتی که شخصی عملی را انجام می دهد که مخالف با احکام های شرع و عقیده دینی می باشد تعمق می شود که چی حکمی از طرف شارع برایش در نظر گرفته شده است که تا بروی جاری گردد و چون معلوم شد باید جاری گردد.

۲-۲-۳- قتل مشروع

قتل مشروع قتلی است که از طرف شارع اجازه داده شده است که شخص عامل کشته شود مانند: قتل به حق (کشتن حربی، مرتد، زانی محصن <شوهردار> قطع طریق، قصاص، و کسی که بر مسلمانان شمشیر می کشد و در مقابل مسلمانان ایستاده می شود؛ این حکم از طرف شارع برای حاکم می باشد نه برای عامه مردم.

۲-۳- جنایات قتل عمدی

قتل و کشتن سه نوع است:

- قتل عمدی محض که قاتل قصد کشتن را دارد.
- قتل خطا که از روی اشتباه و بدون قصد صورت می گیرد.
- قتل عمدی به خطاء.

۲-۳-۱- قتل عمدی محض

آن است که قاتل و کشنده قصد کشتن شخص معینی کند به وسیله چیزی که غالباً موجب کشتن می شود و به مرگ منجر می گردد خواه ابزار باشد یا غیر ابزار. پس اگر قصد کشتن نکند مانند

این که: پایش بلغزد بر روی شخص بیفتد و آن شخص بمیرد، در این صورت قصاص نمی شود. و همچنین اگر قصد کشتن شخص معینی نکند مانند این که بدون هدف تیراندازی کند و به شخص غیر معینی اصابت کند و بمیرد باز هم قصاص نمی شود.

همانطور که کشتن با ابزار صورت می گیرد بدون ابزار نیز کشتن صورت می گیرد. از جمله: اگر کسی را حبس و زندان کند و او را از خوردن و آشامیدن باز دارد تا این که بمیرد در این صورت حبس کننده، قصاص واجب می شود. و همچنین است اگر کسی را حبس و زندان کند و او را برهنه سازد تا این که از سرما بمیرد باز هم قصاص می شود.

و از جمله: اگر جماعتی بر کسی گواهی بدهند بر چیزی که موجب کشتن او می شود، و قاضی بر مبنای گواهی آنان حکم صادر کرد و او را کشت سپس آنان از گواهی خود برگشتند و گفتند: مقصودمان از گواهی کشتن او بوده است، قصاص بر آنان لازم می گردد.

و از آن جمله: اگر کسی غذای مسموم را به کسی بدهد و آن شخص آن غذای مسموم را بخورد و بمیرد، قصاص بر آن شخص واجب می شود.

و از جمله: اگر کسی چاهی در دالانی بکند و سر آن را بپوشاند و کسی را به خانه خودش بخواند و او را مهمانی کند به منظور و هدف خیانت به وی و آن شخص از روی آن چاه بگذرد و در آن افتد و هلاک شود، قصاص بر آن کس واجب می گردد.

باید دانست که کشتن انسان بدون حق و قتل به ناحق، از جمله بزرگترین گناهان کبیره است بعد از کفر به خدا، یعنی اول کفر، دوم قتل به ناحق.

برای پرهیز و دوری از قتل به ناحق آیات و احادیث فراوان وجود دارد از جمله خداوند می فرماید:

[وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا] [النساء: ۹۳].

«هرکس مؤمنی را به ناحق و از روی قصد و عمد بکشد جزای او جهنم است که جاودان در آن می ماند».

(و در صحیح مسلم آمده است):

«لَا يَجِلُّ قَتْلُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: كُفْرٍ بَعْدَ إِيمَانٍ، وَزِنًا بَعْدَ إِحْصَانٍ وَقَتْلِ نَفْسٍ بَعْدَ حَقِّ ظُلْمًا وَعَدْوَانًا».

«کشتن انسان مسلمان حلال نیست مگر به سبب یکی از سه چیز زیر: کافر شدن بعد از ایمان آوردن، و مرتد شدن، و به سبب ارتکاب زنا محصنه، یعنی بعد از احصان زنا بکند و به سبب

ارتکاب قتل کسی به ناحق از روی ظلم و تجاوز)». «

و در خبری آمده است: «لَقَتْلُ مُؤْمِنٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ زَوَالِ الدُّنْيَا». «به راستی کشتن مؤمنی به ناحق گناهش از زوال دنیا بزرگتر است».

به روایت ترمذی و نسائی که اسناد ایشان درست است و پیامبر (گفته است:

«مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ وَكَوَّ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ».

«هرکس بر کشتن مسلمانی کمک و اعانت کند اگرچه با یک نیمه کلمه باشد در حالی خداوند

را ملاقات می‌کند که بر پیشانی وی نوشته شده: او از رحمت خداوند نومید و مأیوس است».

۲-۳-۲- حکم شرعی قتل عمدی

هرکس مسلمانی را به آن کیفیت که ذکر شد به عمد و از روی قصد بکشد، قصاص وی

واجب است. چون خداوند می‌فرماید:

[كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى] [البقرة: ۱۷۸].

«درباره کشتگان بر شما نوشته شده که قصاص بدهید و قصاص شوید که آزاد در برابر آزاد و

بنده در برابر بنده و زن در برابر زن». [وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ] [البقرة: ۱۷۹].

«در قصاص گرفتن (مقتول) زندگی شما (و ادامه) زندگی شما است».

یعنی اگر قاتلان بدانند که قصاص می‌شوند از اقدام به قتل خودداری می‌کنند در نتیجه هم

خود زنده می‌مانند و هم کسی که در برنامه قتل بود.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا يَجِلُّ قَتْلُ مُسْلِمٍ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: زَانٌ مُحْصِنٌ فَيُرْجَمُ

وَرَجُلٌ يُقْتَلُ مُسْلِمًا مُتَعَمِّدًا وَرَجُلٌ يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ فَيُحَارِبُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَيُقْتَلُ أَوْ يُصَلَّبُ أَوْ يُنْفَى مِنْ

الْأَرْضِ». «کشتن مسلمان حلال نیست مگر در سه صورت و به سبب سه خصلت: کسی که محصن

باشد و مرتکب زنا گردد که به صورت رجم کشته می‌شود. و کسی که مسلمانی را به عمد و به ناحق

بکشد، و کسی که از دین اسلام خارج شود و مرتد گردد و با خدا و رسول وی بجنگد که یا کشته

می‌شود یا به دار زده می‌شود یا تبعید بلد می‌گردد». (ابوداود و نسائی و حاکم آن را تخریج کرده‌اند. و

حاکم آن را صحیح دانسته است). و در صحیحین و دیگر کتب آمده است که پیامبر (گفته است: بر

«مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يَفْتَدِيَ وَإِمَّا أَنْ يَقْتُلَ». «هرکسی مقتولی داشته باشد

و کسی از وی کشته شده باشد او آزاد و مختار است که، یا فدیة و خون بهای او را بگیرد یا قاتل را

بکشد هر کدام را بهتر دانست آن کند».

صاحب خون حق دارد که قاتل را قصاص کند آن گونه که با مقتول رفتار کرده، و با وی چنان کند بدون آنکه چیز بیشتری درباره او اعمال کند و بدون این که او را مثله کند. چون خداوند می‌فرماید:

[وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ] [الإسراء: ۳۳].

«و هرکس به ظلم و ناحق کشته شود به درستی ما به ولی او قدرت و تسلط دادیم که (قصاص کند) و نباید او در کشتن قاتل اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و یا بیشتر را بکشد، یا اینکه به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد)».

پس اگر کسی با ابزاری کسی را کشته بود، به مانند همان ابزار کشته می‌شود و اگر بدون ابزار کسی را کشته بود همان طور و به همان وسیله کشته می‌شود، و صاحب و ولی مقتول نباید در کشتن قاتل و در قصاص اسراف و زیاده روی کند و قاتل را مثله کند. و همان گونه که حق دارد قاتل را به همان شیوه بکشد حق دارد از کشتن او گذشت کند و او را نکشد. چون خداوند می‌فرماید:

[فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ] [البقرة: ۱۷۸].

«پس (هرگاه قاتل) را از کشتن بخشیدند و عفو کردند او به نیکی رفتار کند و خون بها را به نیکی به وی برساند».

مقصود از عفو و گذشت آن است که ولی مقتول در قتل عمد، دیه و خون بها را بپذیرد و از قصاص صرف نظر کند. و مقصود از اتباع به معروف در آیه آن است که ولی مقتول، در خون بها سخت گیری نکند و بر قاتل واجب است که دیه و خون بها را بدون تأخیر و کم و کاست به عفو کننده برساند. و این مخیر بودن بین قصاص و عفو و گرفتن دیه، از سخن پیامبر ﷺ فهمیده می‌شود:

«ثُمَّ أَنْتُمْ مَعْشَرَ خُرَاعَةٍ قَدْ قَتَلْتُمْ هَذَا الْقَتِيلَ مِنْ هَذَا قَوْمٍ هَدَّيْلٍ وَأَنَا وَاللَّهِ عَاقِلُهُ - مُتَحَمِّلٌ دِيَّتِهِ - فَمَنْ قَتَلَ بِهِ عِدَّةً قَتِيلًا فَأَهْلُهُ بَيْنَ خَيْرَتَيْنِ: إِنْ أَحْبَبُوا قَتَلُوا وَإِنْ أَحْبَبُوا أَخَذُوا الدِّيَّةَ».

«سپس ای جماعت و گروه خُرَاعَه، باید بدانید که شما این کشته را کشته‌اید از قوم هذیل و من به خدای سوگند، دیه او را تحمل می‌کنم و دیه و خون بهای او را می‌پردازم پس بعد از آن هرکس کسی را بکشد اولیای مقتول و اهل او بین دو چیز مختارند و هرکدام را بخواهند بکنند: اگر دوست داشتند می‌توانند قاتل را بکشند و قصاص کنند، و اگر بخواهند می‌توانند دیه را بگیرند». ابوداود و ترمذی آن را تخریج کرده‌اند. پس صاحب حق اگر قصاص کرد و قاتل را کشت، قضیه روشن است و اگر از کشتن قاتل گذشت کرد، دیه واجب می‌شود که برای مسلمان آزاده، خون بهای یک صد شتر واجب است. و اگر قاتل عمد باشد دیه سنگین است زیرا بر جانی واجب می‌شود که باید خودش دیه

را پردازد و دیه بر عاقله نیست. دوم این که: باید نقدی و به صورت حال پردازد نه به صورت قرض و مهلت دار، سوم این که: سنّ و تثلیث در آن مورد نظر است، یعنی از سه نوع داده می شود، پس باید سی شتر سه ساله و سی شتر چهار ساله و چهل شتر آبستن بدهد. به دلیل گفته پیامبر ﷺ:

«مَنْ قَتَلَ مُتَعَمِّدًا دَفِعَ إِلَيَّ أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ فَإِنْ شَاءُوا قَتَلُوا وَإِنْ شَاءُوا أَخَذُوا الدِّيَةَ وَهِيَ ثَلَاثُونَ حِقَّةً وَثَلَاثُونَ جَذَعَةً وَأَرْبَعُونَ خَلْفَةً وَمَا صَالِحُوا عَلَيْهِ فَهُوَ لَهُمْ». «هرکس به عمد کسی را بکشد او را به اولیاء مقتول تحویل می دهند که اگر خواستند او را بکشند و قصاص کنند و اگر خواستند دیه و خون بهای او را بگیرند که سی شتر به سه ساله و سی شتر چهار ساله و چهل شتر آبستن می باشد، و بر هر چیزی که مصالحه کند و توافق نمایند به سود آنان است و قابل اجرا است این حکم سخت به خاطر سخت گیری در قتل است».

(به روایت ترمذی که آن را حدیث حسن غریب دانسته است).

۲-۴- تقسیمات چندگانه قتل

فقهایی مذاهب اهل سنت و جماعت بر اساسی نظر و دیدگاه خاص خود تقسیمات گوناگون از قتل ارائه کردند که هرکدامشان را بیان خواهیم کرد:

۲-۴-۱- تقسیم دوگانه

بعضی از فقها قتل را به عمد و خطا تقسیم کرده و منکر نوع دیگر شده اند. در نظر این ها هر اقدام که از سوی قاتل با بدی نیت و بناء بر عداوت بر قاتل وارد شود و منجر به مرگ او گردد، قتل عمد خواهد بود، خواه قاتل قصد قتل داشته باشد یا خیر، به این شرط که اقدام مذکور ناشی از شوخی یا تأدیب نباشد.

به سه قسم تقسیم نمودند: بشتین فقها مذاهب اهل سنت قتل را به سه قسم می دانند.

۲-۴-۱-۱- قتل عمد

قتل در صورتی عمدی است با انجام دادن کاری که کشنده است و با قصد قتل کسی را بکشد. (قانون قصاص، مصوب ۳۶۱)

در صورت که فعل سالب حیات از سوی جانی، با قصد قتل مجنی علیه توأم باشد با قتل عمد مواجه هستیم؛ یعنی این که تنها وجود عمد در انجام دادن کاری که کشنده است، کافی نیست که

جانی قاتل عمد به حساب آید، بلکه برای قتل عمد، قصد قتل هم لازم است و چنانچه جانی، قصد قتل (قصد نتیجه) نداشته و فقط در ارتکاب فعل قاصد و عامد بوده که منجر به فوت مجنی علیه گردیده است، شبهه عمد خواهد بود و نه قتل عمد، که در اصطلاح حقوق دانان عرفی، ضرب منتهی به فوت نامیده شود.

۳- قتل عمد در شرع مقدس اسلام از بزرگ‌ترین گناهان کبیره و یکی از بزرگ‌ترین جرائم به حساب آمده است. درباره‌ی حرمت قتل و عظمت گناه و نیز مجازات آن، آیات و روایات متعددی در قرآن و سنت وجود دارد. در آیات ذیل به حرمت قتل اشاره شده است.

«وکسی را نکشید که خداوند کشتن او را جزء به حق حرام کرده است.

هرکس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او که نزدیکترین خویشاوند به دو است، این قدرت را داده‌ایم که به مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند ولی نباید او در کشتن اصراف کند و بجای یک نفر دو نفر و بیشتر را به قتل برساند، یا اینکه به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد. بیگمان صاحب خون یاری شونده از سوی خدا است چرا که حق قصاص به دو داده است» (سوره اسراء، آیه ۳۳)

قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هرکس (یکی از) این کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند»

«و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) به قتل نرسانید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم، نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنهادر وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، و کسی را بدون حق (قصاص و اجزا فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. این‌ها امور هستند که خدا به گونه مؤکد شمارا بدانها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید»

«هرگز فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید که ما رازق شما و آنها هستیم زیرا این قتل فرزندان، بسیار گناه بزرگی است»

«به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز کشته شود چرا که) هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته است، و هرکس انسان را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را زنده کرده است.

مجازات قتل در قرآن کریم: «در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحتها قصاص دارد

وجانی بدان اندازه وبه همان منوال زخمی می‌گردد که جراحت وارد کرده است اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد و اگر کسی آنرا ببخشد و از قصاص صرف نظر کند این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردند. و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند»

هر چند آیه‌ی فوق بیان می‌کند که این حکم برای پیروان ادیان قبل از اسلام تشریح شده، بدون شک برای ما مسلمانان نیز هست، و اساساً شرع حاکم و پیشینیان برای مسلمانان نیز حکومت دارد، جز در مورد خاصی بر نسخ آن حکم وجود داشته باشد و از آن گذشته، مجازات مورد اشاره به نص صریح قرآنی بر مسلمانان نیز تشریح گردیده است.

«ای اهل ایمان حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت که مرد آزاد را در برابر آزاد و بنده را در مقابل بنده وزن را در جای زن قصاص کنید و چون صاحب خون بخواهد از قاتل که برادر دینی اوست در گذرد بدون دیه یا با گرفتن دیه کاری است نیکو پس دیه را قاتل در کمال رضا و خوش نودی اداء کند در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است پس از این دستور، هر که از آن سر کشی کند وبه قاتل ظلم و تعدی روا دارد او را عذاب سخت خواهد بود. خردمندان! حکم قصاص برای حفظ حیات شما است، تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید.» (سوره بقره، آیه ۱۷۸ و ۱۷۹)

۲-۴-۱-۲- شبه عمد

قتل در صورتی شبه عمد است که قاتل قصد فعل دارد ولی خاهان نتیجه (یعنی قتل مقتول نیست) لیکن مقتول در اثر این کار فوت می‌کند.

۲-۴-۱-۳- قتل خطای

در حالت زیر، قتل، خطای گفته می‌شود:

- ۱- قاتل در انجام دادن کاری عمد دارد و قاصد است ولیکن مقصود مجنی علیه نبوده است، مانند آن که تیر بیندازد و تصادفاً به کسی اصابت کند، این حالت اشتباه در فعل نامیده می‌شود.
- ۲- قاتل در انجام فعل قصد داشته و نیز مجنی علیه هدف او باشد لیکن با این گمان که انجام دادن این کار علیه قربانی مباح و مجاز است، مثلاً به تصور اینکه مجنی علیه از افراد دشمن است به سوی او تیر اندازی می‌کند و او گشته می‌شود در حالیکه مقتول مسلمان یا کافر معاهد و یا زمی بوده است. از

- این حالت (اشتباه در قصد) تعبیر می‌شود.
- ۳- قاتل اساساً قصد فعل ندارد ولی قتل در اثر اقدام و عمل وی صورت می‌گیرد. مانند آنکه در حالت خواب روی کسی بیفتد و او به قتل برسد.
- ۴- بین قتل و فعل قاتل رابطه سببیت برقرار باشد. مانند آنکه در راه عمومی حفر بکند و راه گذاران در آن حفر سقوط کنند و کشته شوند.

۲-۴-۲- تقسیم چهارگانه

بعضی از فقها قتل را چهارنوع می‌دانند: عمد، شبه عمد، خطا، به مثابهی خطا (الحنفی، بی تا: ج ۷، ۲۳۳)

تعریف قتل عمد و شبه عمد نزد اهل سنت عیناً مانند عمد و شبه عمد در تقسیم سه گانه است و تفاوت، از نظر آنان فقط در قتل خطایی است خطا و اشتباه از نظر این افراد در انجام فعل از سوی قاتل و یادر قصد و ظن اوست؛ مورد اول در حالت گفته می‌شود که قاتل قصد در فعل است ولی مقتول مقصود او نیست.

مثلاً به سوی شکار تیر می‌اندازد به انسان اصابت می‌کند. مورد دوم، بر این فرض است که تصور می‌کند مقتول مباح الدم است، مانند کافر حربی و یا مرتد، و حال آن که وی معصوم بوده و مستحق قتل نیست^۱

اما قتلی که به منزله قتل خطایی است، دونوع است: نوع اول که از هر جهت مثل قتل خطایی به حساب می‌آید، در صورتی است که قتل با مباشرت جانی به وقوع پیوسته باشد؛ مثل آنکه کسی در حال خواب بر دیگر بیفتد و او را به قتل برساند این قتل چون بدون قصد جانی رخ داده، از هر جهت با قتل خطایی هم معنا و هم مفهوم است. نوع دیگر این قتل، از یک جهت با قتل خطایی یکسان است و به آن مشابهت دارد و درحالی است که بین قتل و عمل جانی رابطه‌ی سببیت برقرار باشد مثل کسی که در معبر مردم چای حفر کند و احتیاطات لازم را به عمل نیاورد و شبانه، عابری در چاه سقوط کند، به همین علت کشته شود.

از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که این تقسیم بندی با تقسیم بندی سه گانه هیچ اختلافی ندارد جز در آنجا که خطا بر دو نوع تقسیم شده است: خطا و به مثابهی خطا.

^۲ حربی کسی است که منسوب به دولت و محارب به حکومت اسلامی است. مرتد، مسلمان است که از دین خود خارج شده و معصوم کسی است که قتل او مجاز نیست و مباح الدم نمی‌باشد.

۲-۴-۳- تقسیم پنج گانه

بعضی از فقها قتل را بر پنج نوع می‌دانند ۱ عمد ۲ شبه عمد ۳ خطایی ۴ به مشابهی خطاء ۵ وقتل به سبب.

تقسیم بندی با تقسیم بندی ما قبل آن در این است که گروه اخیر بین قتل با مباشرت و قتل به تسبیب را انواع مستقلی می‌دانند (عبدالواحد، بی تا: ج ۸، ۲۴۴)

این تقسیم بندی به ابوبکر رازی نسبت داده می‌شود، به نظر می‌رسد که دیدگاه خاص نام برده در مورد «خطا» که آن را بر دونوع می‌داند وی به این تقسیم بندی متمایل ساخته است. وی خطارا بر دونوع می‌داند.

۱- خطا در فعل؛ مثل آن که به سوی پرنده تیرانداخته تیر او به انسان اصابت کرده است.

۲- خطا و اشتباه در قصد، مثلاً هدف از تیر اندازی، زدن کسی بوده که تصوری کرد از کافر حربی باشد، چون در میان آنان بوده و یا لباس آن را به تن داشته ولی کاشف به عمل می‌آید که معصوم بوده است.

اگر چنین قتلی، قتل خطایی محسوب شود، با قتلی که ناشی از فعل ساهی و یانایم است، انطباق و سازگاری؛ چه، آن که در خطا انجام دادن فعل، مقصود جانی می‌باشد (نهایتاً اشتباه گاهی در خود فعل است و گاه در قصد جانی) و حال آن که ساهی و یانایم در انجام دادن فعل قاصد نیستند علی هذا این قتل نه از نوع قتل خطایی به حساب می‌آید و نه از مقوله‌ی قتل عمد و شبه عمد. پس وقتی حکم می‌شود که از نظر عقوبتی، فعل ساهی و یانایم، مانند قتل خطایی است ابوبکر رازی این قتل را به منزله خطای و جاری مجرای آن دانسته است.

هم چنین این فقیه ملاحظه می‌کند که فقهای عملی را که در حقیقت قتل نامیده نمی‌شود، قتل می‌دانند، مانند کسی که چاهی می‌کند و یا سنگ را در راه قرار می‌دهد و شخصی در اثر سقوط به چاه یا برخورد به سنگ به قتل رسانیده می‌شود. به نظر این فقیه، شخص مزبور در حقیقت قاتل نیست چون عملی که موجب قتل شود از وی سر نزده است؛ زیرا فعل کشنده یا باید بلاواسطه و مباشرتاً از جانی سر بزند یا زاییده‌ی فعل جانی باشد و بدیهی است که از گذارنده، سنگ حفر کننده‌ی چاه، نسبت به کسی که در اثر تصادف و برخورد با سنگ و یا سقوط در چاه به قتل رسانیده شده، نه مستقیماً و بالمباشر، و نه مع الواسطه فعل و اقدامی صورت نگرفته است، بلکه ممکن است چنین شخصی به اعتبار سببیت او در قتل، قاتل به حساب می‌آید. (جصاص، بی تا: ج ۲، ۲۲۳)

با ملاحظه تقسیمات گوناگون قتل از منظر فقها، روشن است که تفاوت اساسی تقسیم ده گانه

ی قتل با سایر تقسیمات در این است که این دسته از فقها «قتل شبه عمد» را قبول ندارند و نیز روشن شد که باقی اختلافات در میان اقسام فوق، قابل توجه و اعتنا نبوده و ظاهری است از آنجا که تقسیم سه گانه ی قتل به عمد، شبه عمد و خطایی از مشهورترین تقسیم بندی هاست، لذا این نوع را مبنا و اساس بحث قرار می دهیم: خاصه که این تقسیم بندی در قانون جزای مصر و سایر قوانین موضوعی پذیرفته شده است.

۲-۵- ثبوت حرمت قتل از دیدگاه رسول الله (ص)

از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «جزء در سه مورد کشتن انسان جواز نیست و آن موارد عبارت اند از: از ارتداد؛ زانی به احسان؛ و قتل در مورد قصاص» و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود

«مأموریت یافتیم با مردم بجنگم تا به یگانگی الله و به پیامبری من ایمان بیاورند و چون با این دو امر اقرار کرده اند، جانها و اموال شان در امان خواهد بود جزء در موارد قانونی، و حساب آنان با الله است.

و نیز فرمود: «هر کس با وسیله خود را بکشد در قیامت به همان آله عذاب کرده می شود». و نیز فرمود: «هر کس در کشتن مسلمانی سخنی بگوید که در قتل آن مؤثر باشد، خداوند آن سخن را در روز قیامت از مقابل چشمانش آویزان می کند و از آمرزش و رحمت الله نا امید خواهد بود» و نیز رسول الله فرموده است: «در نزد الله قتل یک مسلمان معادل زوال و نابودی جهان است». و در خطبه عرفات رسول الله فرموده است: «آگاه باشید! خون وجان های تان بر شما حرام است (محترم است) مثل حرمت و احترام این روز در این ماه و در این مکان».

۲-۵-۱- مجازات قتل از دیدگاه رسول الله (ص)

از رسول خدا روایت شده است که «دشمن ترین مردم نسبت به خداوند کسی است که بی گناهی را بکشد و یا مورد ایراد ضرب قرار دهد (یعنی قتل و ضرب از جهت قصاص نمی باشد) و کسی که از رهبران خود (رهبران دینی) پیروی نکند همانا بر آنچه بر محمد (ص) نازل آمده کافر خواهد بود»

و هم چنین روایت شده: «کسی که مؤمنی را من غیر حق (غیر از جهت قصاص) به قتل رساند به این ملاحظه قصاص خواهد شد، مگر آن که اولیای دم مقتول، رضایت دهند و اگر کسی مانع از

قصاص گردد پس لعنت و خشم خدا بر او باد و او از تأدیه زر و سیم و یامعادل دیه وجه نقد پذیرفته نیست»

و فرمود «در قتل عمد قصاص است» و فرموده است: «خانواده‌ای که از کسان اوبی گناه کشته شود، بین دو امر نیک مخیرند؛ اگر مایل بودند قاتل را قصاص کنند و اگر مایل بودند دیه بگیرند».

۲-۶- ارکان جرم قتل عمد

از دیدگاه فقهای مذاهب اهل سنت قتل عمد سه رکن دارد: اول، این که مجنی علیه انسان زنده باشد؛ دوم، قتل نتیجه فعل قاتل باشد؛ و سوم، قاتل قصد قتل عمد داشته باشد و عبارت دیگر، قاتل هم قاصد در فعل باشد و هم خواهان نتیجه.

ارکان یادشده عیناً عبارت‌اند از ارکان قتل در حقوق موضوعه مصر و دیگر قوانین عرفی.

۲-۶-۱- زنده بودن

گناه قتل به صورت طبیعی در مورد انسان زنده تحقق پیدا می‌کند و از این جهت است که فقهای مذاهب اهل سنت از قتل به «جنایت بر نفس» تعبیر کرده‌اند.

برای تحقق گناه قتل، لازم است که مجنی علیه انسان باشد و در زمان تحقق گناه در حال حیات باشد؛ بنابر این، اگر کسی با اسلحه‌ی گرم (مثلاً) حیوان زنده‌ای را به قتل برساند، قاتل عمد شمرده نمی‌شود؛ هر چند تلف‌کننده‌ی آن تلقی می‌شود و همچنین اگر کسی شکم انسان مرده‌ای را بشکافد و یا سرش را از بدن او جدا کند و قصدش هم کشتن او باشد و نداند که واقعاً مرده و بی‌جان است، باز هم قاتل اوبه حساب نمی‌یابید چون مرگ، ناشی از فعل او نیست و میت قبل از این کار، جان خود را از دست داده است و کشتن او مجدداً محال می‌باشد. به عبارت دیگر، جانی را به اعتبار ارتکاب قتل، مجازات نمی‌کنند بلکه به لحاظ عدم رعایت احترام میت، کیفر خواهد دید.

در این نکته علماء اتفاق نظر دارند که میت به کسی اطلاق می‌شود که جانش را در اسر «فعلی» از دست می‌دهد پس اگر جانی، بیماری را که در حال احتضار و جان‌کندن است به قتل برساند، قاتل عمد به حساب می‌آید.

اگر دونفر شخصی را مورد ضرب و جرح قرار دهند، هرچند جراحت ایجاد شده در مجنی علیه توسط اولی، به طور حتم منجر به فوت او شود، مثل شکافتن شکم و خون‌ریزی شدید، با این حالت مجنی علیه از حکم انسان زنده به لحاظ استقرار حیات ناقص خارج نمی‌شود.

واگر نفر دوم سر از تن مجنی علیه جدا کند، همین شخص قاتل محسوب می شود، چون اوست که حیات مستقر یا چیزی را که در حکم حیات است، از مجنی علیه گرفته است.

۲-۶-۲- قتل در نتیجه اقدام جانی تحقق یابد

۲-۶-۲-۱- عمل جانی کشنده باشد

برای تحقق این شرط لازم است که قتل پیداشده از عمل جانی و کشنده باشد پس اگر قتل در اثر عمل که انتصاب آن به قاتل ممکن نیست ایجاد شود یا عمل کشنده نباشد نمی توان جانی را به قاتل حساب آورد.

۲-۶-۲-۲- نوع عمل جانی

لازم نمی باشد عمل جانی، کیفیت و خصوصیت معینی داشته باشد؛ تا به اعتبار آن، جانی، قاتل محسوب شود.

این عمل ممکن است ضرب و جرح یا بریدن و آتش زدن و خفه کردن از این قبیل باشد همچنین ممکن است جانی هریک از اعمال فوق را فقط یکبار مرتکب شود؛ یا به توالی و چند بار، و ممکن است این مدت کوتاه باشد یا طولانی.

۲-۶-۲-۳- آلات و ابزار عمل جانی

عرفاً هر وسیله ای استعمال خواص دارد و هریک از افعال و اعمال کشنده، ابزار و وسیله خواص خود را می طلبد که بدون این ابزار عمل قاتل، کشنده نخواهد بود و چون ابزار و ادوات قتاله از حیث قوت و ضعف و نحوه استعمال و تعصیر آنان بر بدن و جسم مجنی علیه متفاوت و گوناگون است، بیشترین فقهای مذاهب اهل سنت بر حسب طبیعت این ابزار، احکام و شروط پیش بینی کرده اند که در ذیل به دانهها پرداخته می شود.

۲-۶-۲-۴- رأی امام مالک

این بزرگوار می فرماید برای عمل قاتل و ابزار و ادوات قتل، شروط ویژه قائل نیست؛ به نظر وی، انسان با هر وسیله ای که عملاً دیگر را بزند و مجنی علیه در اثر این عمل فوت کند، جانی قاتل عمد، و قتل، قتل عمد محسوب می شود؛ خواه این عمل به سیلی صورت بگیرد یا به موشت خواه مثلاً

توفنگ بزند یا با سنگ و چوب دستی و مانند این‌ها
با این که انسان در مواقعی در انجام دادن عمل قصد دارد، مثلاً دونفر با هم دیگر مسابقه کوشتی دارند، یا به شوخی چیزی را به سوی یک دیگر پرتاب می‌کنند؛ یا شخصی دیگری را در حالت بازی، به طور ناگهانی می‌گیرد و طرف در اثر سقوط و افتادن می‌میرد، این قتل قتل خطایی خواهد بود چون قاتل در حالت بازی مرتکب آن گردیده است، البته اگر در حالت جنگ و خشم دیگری را بر زمین بزند و بمیرد یا یک پای او را بلند کند و او در اثر زمین خوردن بمیرد قتل عمد محسوب می‌شود. (مالک، بی تا: ج ۱۶: ۱۰۸)

آنچه گفته شد، عین عبارات این فقیه بود.

ملاحظه می‌شود که نام برده برای عمل قاتل و ابزار قتل، شرط خواص قائل نیست پس مثلاً سیلی که غالباً و در اکثر اوقات کشنده نیست اگر منجر به فوت مجنی علیه گردد، عمل، قتل عمد خواهد و همچنین است زدن با چوب دستی گرفتن و بلند کردن پای مجنی علیه و کوشتی کردن و سنگ زدن؛ خواه کوچک باشد یا بزرگ. چنانچه جانی در این امور حتی بدون قصد قتل تعمد داشته باشد قاتل عمد محسوب می‌شود.

بعضی از فقهای مالکیه به رغم این دیدگاه، عقیده دارند که اگر آلت فعل از هر نوع، چنانچه غالباً کشنده باشد یا به اعتبار محل اصابت، کشنده محسوب شود، مانند فشار دادن بیضتین یا فشار زیاد (الرعینی، بی تا: ج ۶، ۲۴۰) و خفه کردن، قتل، عمدی خواهد بود.
از این تعریف چنین بر می‌آید که به نظر این فقها، آلت قتل باید غالباً کشنده باشد.
به عقیده بعضی دیگر از فقهای مالکیه در تحقق قتل عمد، عمل جانی ملاک است؛ خواه وسیله به کار رفته مانند شمشیر غالباً کشنده باشد یا مانند چوب دستی که غالباً کشنده نیست.

۲-۶-۲-۵- رای امامان شافعی و احمد

از دیدگاه اینان باید آلت فعل غالباً کشنده باشد؛ هر چند در جسم مجنی علیه جراحت ایجاد نکنند،^۱

پس اگر آلت فعل غالباً کشنده نباشد قتل شبهه عمد خواهد بود.

ابزار قتل سه قسم‌اند: قسم اول که در ذات خود کشنده است مثل شمشیر، چاقو، سر نیزه، سوزن مسموم، تفنگ، و غیره.

۱ آلت متقل به وسیله اطلاق می‌شود که فاقد لبه و دندان است، مانند سنگ و چوب.

قسم دوم که اکثر اوقات کشنده است مانند تازیانه و چوب دستی خورد. قسم سوم که به ندرت و اتفاقاً کشنده است، مانند سوزن غیر مسموم، سیلی و موشت
دو قسم اخیر در بعضی از اوضاع واحوال مانند بیماری مجنی علیه یا سن وی یابه اعتبار
خطرناک بودن موضع و محل صدمه، کشنده به حساب می آید.

۲-۶-۲-۶- رای امام ابوحنیفه

ابوحنیفه در ابزار قتل، شروط بیشتری نسبت به شافعی و احمد قائل است. ابوحنیفه مانند شافعی و احمد عقیده دارد که وسایل و ابزار قتل باید غالباً کشنده و به علاوه باید برای قتل آمده شده باشند پس از دیدگاه ابوحنیفه ابزار قتل باید هم کشنده و هم برای قتل آمده شده باشند و صرف کشنده بودن کافی نیست.

در نظر ابوحنیفه، آلات معدّ برای قتل، عبارت است از ابزار برنده یا نیزه دارای لبه، که در جسم انسان وارد می شوند این آلات ممکن است از آهن یا مس و یانی و مانند این ها درست شده باشند، مانند شمشیر، و چاقو و نیزه و سوزن و از این قبیل، و یا ابزاری باشند که کار آلات یادشده را انجام می دهند، مثل آتش، شیشه، سنگ سخت و نیزه بدون نوک از این قبیل.
بر اساس روایت دیگری که از ابوحنیفه منقول است به عقیده وی، ابزاری که برای قتل آماده شده اند باید از جنس آهن باشند؛ هر چند جراحت ایجاد نکنند و یادوار بدن نشوند، مانند گرز، کفهی ترازو، و داس که از ناحیه پشت آن مورد استفاده قرار گیرند.

۲-۶-۳- مجرم قصد قتل داشته باشد

دیدگاه ابوحنیفه شافعی و احمد این است در صورتی عمل، قتل عمدی خواهد بود که جانی علاوه بر فعل، خواهان نتیجه هم (قتل) باشد.
بدون قصد قتل، عمل ارتكابی، قتل عمد محسوب نمی شود؛ هر چند جانی، مجنی علیه را مورد تعدی و تجاوز قرار داده باشد؛ زیرا با صرف دشمنی و مجرد از قصد قتل، کافی نیست که عمل را قتل عمد بدانیم.

قصد قتل در نزد ائمه ای یادشده، اهمیت خاصی دارد؛ زیرا با همین قصد، قتل عمد از شبه عمد و قتل خطایی شناخته می شود؛

به علاوه، عمل واحد ممکن است قتل عمد یا شبه عمد و یا خطا به حساب آید و چیزیکه ای هر سه را از هم دیگر باز می شناساند قصد جانی است، مثلاً اگر جانی را به قصد قتل و عمدا مرتکب

آن گردد، عملش قتل عمد و اگر فقط در ارتکاب عمل قصد داشته باشد و خواهان نتیجه نباشد عملش شبهه عمد و اگر عمل را بدون سوء نیت انجام داده باشد و خواهان نتیجه نبوده، عملش خطای محسوب می‌شود.

دیدگاه مالک بر آن نیست که بدون وجود قصد قتل، نمی‌توان عمل را قتل عمد دانست. وی میان آنکه جانی تنها در عمل خود سوء نیت داشته باشد و یا علاوه بر آن قصد قتل هم داشته باشد، تفاوت نمی‌بیند، به نظر وی تا وقتی که عمل ارتكابی جانی، بر اساس شوخی و یا تعدیب صورت نگرفته باشد در دو حالت یاد شده، قاتل عمد محسوب می‌شود (الرعینی، بی تا: ج ۶، ۲۴)

رای مالک با منطق او سازگار است؛ زیرا وی قتل را فقط بر دو نوع می‌داند که عبارت‌اند از عمد و خطا به عقیده وی، قتل شبهه عمد، شأن حقوقی ندارد و همین اقتضا می‌کند که بر مبنای نظر او، جانی را در صورتی فوت مجنی علیه و به صرف عدوانی بودن عملش، قاتل عمد تلقی نمایم. اگر او وجود قصد قتل، در قتل عمد را شرط می‌دانیست این نتیجه حاصل شد که همه ای اقسام شبهه عمداً به کیفیت که سایر فقها عنوان کرده‌اند، داخل در قتل خطای بدانیم.

۲-۷- قتل شبهه عمد

یاد آوری شد که فقها در وجود قتل شبهه عمد اختلاف نظر دارند، مثلاً مالک قتل را بر دو نوع می‌داند: قتل عمد و قتل خطایی و اعتقاد دارد که افزودن نوع دیگری بر آن دو، اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا قرآن فقط از قتل عمد و قتل خطایی سخن به میان آورده است.

خداوند می‌فرماید: «وکسی که مؤمنی را عمداً به قتل برساند» «وهیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگری را به قتل برساند مگر آنکه به خطا کشته باشد».

ابوحنیفه و شافعی و احمد قتل شبهه عمد را می‌پذیرند و قتل را بر سه نوع می‌دانند: عمد؛ شبهه عمد؛ و خطایی.

حجت اینان حدیثی است از پیامبر (ص) که می‌فرماید: «آگاه باشید همانا در مقتول به خطایی عمد که در اثر تازیانه و عصا و سنگ به وجود می‌آید، دیه صد شتر است» و نیز استلال می‌کنند که عمرو علی و عثمان و زید بن ثابت و ابو موسی اشعری و مغیره، قتل شبهه عمد را قبول داشتند و کسی از صحابه پیامبر (ص) در این اعتقاد با آنان مخالفت نکرده است.

هم چنین در تأیید نظر خود می‌گویند: همانا قصد یک امر درونی است که جز خداوند شخص دیگری بدان آگاه نیست، و انسان هابه ظاهر حکم می‌کنند، و هیچ چیزی بهتر از آلتی که برای قتل مورد استفاده قرار گرفته است قصد جانی را نشان نمی‌دهد. پس چنانچه کسی با وسیله کشنده،

دیگری را بزند، درحکم کسی خواهد بود که قصد قتل دارد. کسی که با وسیله غیر کشنده دیگری را می زند، حکمش میان عمد و خطا مردد است، از طرفی عمل او شبیه عمد است زیرا قصد ایراد ضرب داشته و از طرفی شبیه خطاست؛ زیرا وسیله به کار برده که غالباً کشنده نیست و به کار بردن این نوع وسیله نشان می دهد که وی قصد نداشته تا مجنی علیه را بکشد.^۱

از این رو، این نوع قتل را شبه عمد می نامند. (ابن رشد، ۱۹۹۵: ج ۲، ۳۳۲-۳۳۳) زیرا قتل شبه عمد از هر حیث مانند قتل عمد است و فقط در قصد قتل مسیر آن از قتل عمد جدا می شود و فرض این است که مرتکب قتل عمد، با قصد قتل مجنی علیه، او را مورد تعدی و حمله قرار می دهد، لیکن مرتکب قتل شبه عمد، مجنی علیه را صرفاً با قصد تعدی و ایراد ضرب مورد حمله قرار می دهد و اندیشه ای قتل او را در سر نمی پروراند.

بنابر آنچه گفته شد، وجه افتراق قتل عمد و شبه عمد، نیت و قصد جانی است که از طریق ابزار و وسیله به کار رفته به وجود آن پی می ورنند، به ملاحظات موصوف چون این دو قتل مشابهت خیلی زیادی با هم دارند به ناچار یکی از آن هارا قتل عمد و دیگری را شبه عمد نامیده اند.

علماء احناف شبه عمد را به حالت تعریف می کنند که جانی در ایراد ضرب با چوب، تازیانه، سنگ و دست که منتهی به فوت مجنی علیه می شود، قصد دارد؛ زیرا این عمل دو معنی دارد: اول به اعتبار قصد جانی در ایراد ضرب این عمل، عمدی است.

دوم به اعتبار اینکه جانی قصد کشتن نداشته، عمل خطایی است که از نظر ظاهری چون جانی قصد عمل (ایراد ضرب) داشته، شبیه عمد است. (طوسی، ۱۳۸۷: ج ۲۶، ۶۴ و ۶۵)

علماء شافعی می فرمایند: شبه عمد آنست که جانی در عین حال که در ایراد ضرب خود قاصد است با وسیله که کشنده نیست بزند و مجنی علیه در اثر همین اثابت بمیرد. در این جا چون جانی فاقد قصد قتل بوده، به مجازات قتل عمد نخواهد رسید.

بیشتر فقهای شافعی این تعریف را از شبه عمد ارائه می دهند: در قتل شبه عمد، جانی در صدد انجام دادن عملی است به طرفیت شخص دیگر، هر چند معین نباشد، با وسیله که قتاله نیست.

علماء حنبلی در قتل شبه عمد تعریف دیگری را ارائه نمودند قتل شبه عمد بر ارتکاب جنایت با وسیله غیر قتاله استوار است. این جنایت یا از عداوت ناشی گردیده یا برای تأدیب مجنی علیه بوده

^۱ تعبیر ابو حنیفه در این خصوص چنین است: کشتن با وسیله ای که برای قتل ساخته نشده نشانه عدم وجود قصد است؛ زیرا هر نتیجه ای را با ابزار خاص آن به دست می آورند و چنانچه نتیجه ای بدون ابزار لازم اش به دست آید، مبین عدم قصد است.

که از حد متعارف گذشته است، مانند ایراد ضرب با تازیانه و عصا و سنگ کوچک و نیز در صورتی که مجنی علیه را با مشت بزند یا او را به درونی آب اندک بیاندازد؛ یا کودکی را که در پشت بام است صدا بزند و آن بیفتد،

و یا نگهانی انسان بالغ و عاقلی را به صدای بلند بخواند و او سقوط کند که در صورت فوت مجنی علیه، مرتکب قتل شبه عمد گردیده است؛ زیرا وی قصد ضرب داشته ولی قصد قتل مجنی علیه را نداشته. از شبه عمد به «خطایی عمدی» و «عمدی خطایی» هم تعبیر می کنند زیرا جانی در انجام دادن عمل، عمد داشته ولی در قتل مجنی علیه خطا کرده است. (دسوقی، ۱۳۸۰: ج ۹، ۳۳۱)

۲-۷-۱- آرکان قتل شبه عمد

ارکان قتل شبه عمد سه نوع است:

۱- جانی مرتکب عملی شود که با عث مرگ مجنی علیه گردد؛

۲- نیت بد داشته باشد؛

۳- میان عملی جانی و مرگ مجنی علیه را به طه سببیت برقرار باشد.

۲-۷-۱-۱- عملی که منجر به فوت مجنی علیه شود

برای احراز و تحقق این رکن، لازم است که از طرف جانی عمل سر بزند که منجر به فوت مجنی علیه گردد، تفاوت نمی کند که این عمل، ضرب و جرح یا انواع دیگری تعدی و آزار و اذیت باشد و یا عملی که ضرب و جرح محسوب نمی شود، مانند غرق کردن، آتش زدن و تقدیم مواد زیان آور یا زر آلود؛ بی آن که جانی قصد قتل داشته باشد.

لازم نیست که برای ضرب و جرح وسیله‌ی معینی مورد استفاده قرار گیرد. ممکن است ایراد ضرب با ابزار صورت نگیرد، مانند سیلی، مشت، گاز گرفتن، لگد زدن به سینه و ممکن است با ابزار کند و یا تیز یا فرو رونده مانند عصا، شمشیر، داس، تبر، چاقو و غیره صورت بگیرد.

گاهی جانی به طرف مجنی علیه چیزی را پرتاب می کند مانند سنگ، تیر، گلوله سربی، و گاهی حیوان درنده مانند گرگ و یا حیوانی اهلی مانند سگ را برای حمله به مجنی علیه تحریک می کند.^۱

^۱ به نظر ابوحنیفه کسی که سگ یا حیوانی دیگری را برای حمله به کسی تحریک کند، مرتکب قتل عمد نگردیده، زیرا سگ دارای اراده و اختیار است، و در صورتی که سگ او را بکشد، مسؤل قتل خطایی خواهد بود. ابو یوسف و محمد در این مسئله با ابوحنیفه مخالفانند و قتل را شبه عمد می دانند.

تفاوت نمی‌کند که عمل جانی در جسم مجنی علیه اثر مادی بر جا گذارد یا در روانی وی تأثیر به جای نهد که منجر به فوت مجنی علیه گردد، مثلاً کسی که شمشیر به رهنه ای بر روی کسی می‌کشد یا لوله تفنگ را به طرف کسی نشانه بگیرد و پیش از آنکه بزند، وی از وحشت زیاد بمیرد و یا کسی، دیگری را از جای بلندی آویزان سازد و آواز ترس و دلهره بمیرد و یا کسی، زنی حامله را بترساند و آواز ترس، جنین خود را سقط کند و خود او نیز در اثر سقط جنین بمیرد؛ هرچند عمل جانی هیچ اثر مادی در جسم مجنی علیه نمی‌گذارد، مسؤل قتل شبه عمد خواهد بود.

۲-۷-۱-۲- مجرم در ارتکاب عمل قصد کننده باشد

قاتل بدون آنکه قصد داشته باشد مقتول را بکشد، باید در انجام دادن عمل قصد داشته باشد؛ نداشتن قصد قتل، تنها وجه افتراق میان قتل عمد و شبه عمد به حساب می‌آید. در قتل عمد، هم زمان با ارتکاب فعل، جانی قصد دارد مجنی علیه را بکشد و حال آنکه در قتل شبه عمد، قاتل فقط در ایراد صدمه قصد کننده است، بنابر این، حد فاصل میان آن دو قتل، «قصد قاتل است در کشتن مجنی علیه»؛ پس در صورتکه قاتل قصد قتل دارد، عمل، قتل عمد و اگر قصدش، تنها ایراد صدمه بنابر عداوت باشد، عمل، شبه عمد است. قبل از هرچیز از آلت و وسیله که برای قتل استعمال می‌شود به وجود قصد قتل پی می‌ورند.

اگر وسیله قتل، غالباً کشنده باشد در صورتکه قاتل نتواند ثابت کند قصد قتل نداشته است، عملش قتل عمد خواهد بود. چنانچه وسیله عمل غالباً کشنده نباشد، هر چند جانی قصد قتل هم داشته باشد، عملش قتل شبه عمد؛ زیرا قتل فقط از ابزار و وسیله که برای آن ساخته شده به وجود می‌آید، پس اگر آلت و ابزار عمل قاتل، مؤثر در مرگ مقتول نباشد، هرچند قاتل قصد قتل هم داشته باشد، قصدش عبث و بیهوده خواهد بود.

۲-۷-۱-۳- رابطه‌ی سببیت میان عمل قاتل و مرگ مقتول

میان عمل قاتل و مرگ مقتول باید رابطه‌ای سببیت برقرار باشد. به عبارت دیگر، عمل قاتل بایاید بلا و واسطه و یا سبب مرگ مقتول به حساب آید، چنانچه این رابطه برقرار نباشد، قاتل مسؤل قتل شناخته نمی‌شود و فقط در مقابل ضرب و جرح وارده مسؤل خواهد بود.

۲-۸- قتل خطایی

قابل مجازات بودن قتل خطایی در آیه ۹۲ سوره‌ی نساء بیان شده است: «هیچ مؤمنی رانرسد که مؤمنی را به قتل رساند مگر به خطا مرتکب آن شود در صورتی که به خطاهم مؤمنی راکشت باید به کفاره‌ی این خطا، بنده‌ی مؤمنی را آزاد کند و خون بهای مقتول را به صاحب خون پردازد مگر آن که ورثه، دیه رابر قاتل ببخشد و این مقتول اگر، با آن که مؤمن است، از قومی باشد که با شما دشمن و محاربند در این صورت قاتل دیه ندهد لیکن بر اوست که بنده مؤمنی را آزاد کند، و اگر مقتول از قومی است که میان شما و آن قوم عهد و پیمان بر قرار بوده پس خون بهارا به صاحب خون پرداخته و بنده مؤمنی نیز به کفاره آزاد کند، و اگر بنده‌ای نیابد بایستی دوماه متوالی روزه بدارد؛ این توبه از طرف خدا پذیرفته است و خدا آگاه و بصیر و همه امور دانا و حکیم است».

بعضی از فقهای مذاهب اهل سنت، قتل خطای را بر یک نوع و بعضی دیگر آن را به دو قسم می‌دانند:

۱- خطای محض؛ ۲- در معنی خطای محض.

خطای محض: خطای محض آن است که جانی قصد دارد عملی را انجام دهد ولی هم در فعل و هم در قصد خود به خطا رفته است. خطای در فعل مانند آنکه به طرف شکار تیربندازد و تیر به خطا رود و به یک انسان اصابت کند.

خطا در قصد مانند آنکه فاعل به تصور مهدورالدم بودن مجنی علیه به سوی او تیر می‌اندازد ولی معلوم می‌شود که آن معصوم بوده است، و یا به تصور آنکه هدف، حیوان است به سوی آن تیر می‌اندازد و بعدا معلوم می‌شود که انسان بوده است

قتل در معنای خطایی محض: قتل در معنای خطای محض در صورتی است که فاعل نه قصد دارد عمل انجام دهد و نه شخصی معین مقصود و منظور اوست، به عبارت دیگر، جانی نه در انجام دادن عمل که سبب مرگ گردیده عمد داشته و نه مجنی علیه مقصود و منظور او بوده است.

این نوع قتل هم ممکن است با مباشرت صورت بگیرد و هم با تسبیب، نوع اول مثل آنکه کسی در حال خواب روی دیگری بیفتد و او را بکشد؛ یا از بار که حمل می‌کرده چیزی بر کسی بیفتد و او بمیرد. نوع دوم مانند آنکه چاهی بکند و دیگر در آن سقوط کند و بمیرد یا دیوار در حال خراب شدن را تعمیر نکند و آوار بر عابری بریزد و با عث مرگ او شود و یا کسی در معبر عمومی آب بریزد و عابری در اثر لیز خوردن به زمین بخورد و مجروح شود و در نتیجه بمیرد.

۲-۸-۱- ارکان قتل خطایی

قتل خطای دارای سه رکن است: ۱- عمل کشنده‌ی جانی؛ ۲- خطایی بودن آن، ۳- وجود رابطه‌ی سببیت میان عمل و مرگ مجنی علیه.

لازم است علیه تمامیت جسمی مجنی علیه، از طرف جانی به طور مستقیم و یا با واسطه عملی صورت بگیرد، تفاوت نمی‌کند جانی در انجام دادن آن عمل مرید و قاصد بوده باشد مثل آن که به طرف پرنده‌ای تیر بیندازد و به انسان اصابت کند؛ یا عمل یاد شده در نتیجه‌ی اهمال و بی احتیاطی جانی صورت بگیرد، مانند آن که در حال خواب بر کودکی غلطیده او را به قتل برساند.

فصل سوم

احکام قتل فرزند از دیدگاه

مذاهب اهل سنت

۳-۱- احکام قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت

در حقوق اسلامی بالاترین مجازات برای قتل عمد پیش بینی شده است که بعضی از این مجازات‌ها، اصلی و بعضی تبعی هستند. مجازات‌های اصلی عبارت‌اند از: ۱- قصاص، ۲- دیه؛ ۳- تعزیر، و بنابر رأی بعضی از فقهای مذاهب اهل سنت، کفاره هم جزو مجازات اصلی محسوب می‌شود، مجازات‌های تبعی دو نوع هستند: ۱- محرومیت از ارث؛ ۲- محرومیت از وصیت.

۳-۲- مجازات‌های اصلی

۳-۲-۱- قصاص

عقوبت ارتکاب قتل عمد، قصاص است. قصاص به معنای همانندی است؛ یعنی مجازات جانی باید همانند و مثل عملش باشد. برای این که عقوبت جانی قصاص باشد، تفاوت نمی‌کند که وی با سبق تصمیم و مراقبت قلبی مرتکب قتل مجنی علیه گردیده و یا بدون تصمیم قلبی مرتکب شده باشد؛ هم چنان که تفاوت نمی‌کند جانی در کنار قتل مجنی علیه مرتکب بزه دیگری گردیده باشد یا نه. بنابر این، مجازات قتل عمد غیر از حالت محاربه ی قصاص است. درحالت محاربه، محارب اعدام و به دار آویخته می‌شود، ولی این مجازات به اعتبار قاتل عمد بودن محارب نیست، بلکه به این ملاً حظه است که مجازات محارب و قطع الطریق، به دار آویختن و اعدام است.

مجازات‌های دیه و تعزیر، جایگزین قصاص به حساب می‌آیند. چنانچه به جهتی از جهات شرعی، قصاص عملی نباشد، در صورتی که قانون اجازه دهد، مجازات دیه با تعزیر جانی، جایگزین آن خواهد بود، و چنانچه بنا به جهاتی، جانی به پرداخت دیه نیز محکوم شود، فقط تعزیر می‌شود تفاوت میان دو حالت فوق در این است که مجازات تعزیر، گاه بدل از قصاص مقرر می‌شود و گاهی به جای مجازات بدل از قصاص یعنی مجازات دیه مقرر می‌گردد، بنابر این، تعزیر هم ممکن است به جای مجازات قصاص مشمول حکم واقع شود و هم ممکن است به جایگزینی مجازات بدل از قصاص یعنی دیه مورد حکم قرار گیرد و حال آنکه دیه فقط ممکن است بدل از قصاص قرار گیرد. این که گفته شده دیه ممکن است به جای مجازات قصاص مشمول حکم شود، دارای دو

نتیجه است: اول آنکه قاضی نباید جرم واحد به خر دو مجازات حکم بدهد ولی چنانچه از جانی اعمال متعددی سرزده باشد، حسب مورد می‌تواند متهم را هم به قصاص محکوم و هم او را مکلف به پرداخت دیه کند،

مثلاً کسی که مرتکب قتل عمدی شخصی گردیده، مجازاتش فقط قصاص است و چنانچه به دلیلی قصاص متهم مقدور نباشد، محکوم به تحمل مجازات دیه و تعزیر و یافقط تعزیر خواهد بود، و چنانچه به دلیلی اخذ دیه هم ممکن نباشد، فقط محکوم به تحمل مجازات تعزیر خواهد گردید، و اگر یک نفر دو نفر را به قتل برساند، ممکن است به اعتبار قتل یکی از آن دو، به تحمل قصاص و به اعتبار قتل یکی از آن دو، به تحمل قصاص و به اعتبار قتل نفر دوم به تحمل دیه و تعزیر محکوم می‌گردد و چنانچه قصاص و دیه مقدور نباشد، فقط تعزیر می‌شود. به طور خلاصه از آنچه گفته شد چنین بر می‌آید که در صدور حکم بر محکومیت متهم، جمع میان مجازات اصلی و بدلی صحیح نیست. به عبارت دیگر، جمع میان مجازات اصلی با بدل خود ممکن نیست، لیکن جمع میان دو مجازات بدلی و همچنین دو مجازات اصلی مقدور است، مثلاً جمع میان مجازات دیه و تعزیر که هر دو جایگزین قصاص تلقی می‌شوند و میان قصاص و کفاره که هر دو مجازات اصلی شمرده می‌شوند، صحیح است.

بدون شک جمع میان مجازات اصلی و مجازات تبعی که فاقد منع قانونی و شرعی است، مقدور و صحیح است و هیچ اختلافی در این میان وجود ندارد.

نتیجه‌ی اصلی بدون مجازات قصاص و بدلی بودن مجازات دیه و تعزیر این است که قاضی در بدو امر نمی‌تواند متهم را محکوم به تحمل مجازات بدلی سازد مگر آن که بنا به دلایلی که مانع از قصاص هستند، صدور حکم بر قصاص غیر ممکن باشد.

ابو ثور و ابن المنذر گفته‌اند: هرگاه پدر یا مادر فرزند خود را متهم به ارتکاب زنا کنند بایستی حد قذف درباره آنها نیز اجرا شود یعنی اگر زنا ثابت نشد. چون ظاهر قرآن عام است و فرقی را بین هیچ قاذف و مقدوفی نگذاشته است. و علمای حنفی و شافعی گفته‌اند: آنان حد نمی‌خورند چون به نظر آنان یکی از شرایط قاذف آنست که پدر یا مادر متهم نباشد.

چون اگر پدر یا مادر به قتل فرزند خود اقدام کنند حد قصاص درباره آنان جاری نمی‌گردد. پس حد قذف به طریق اولی نباید جاری گردد. اگرچه باید تعزیر شوند چون به هر حال قذف اذیت و آزار مسلمان است.

تکرار شدن قذف نسبت به یک شخص هرگاه قذف کننده شخصی را بیش از یک بار به ارتکاب زنا متهم کند، اگر قبلاً برای یکی از این قذفها، حد نخورده باشد، یک بار حد برای همه

آنهاکفایت می کند ولی اگر یک بار برای قذف نسبت بدان شخص حد خورده بود و سپس مجدداً به قذف او برگشت باردوم نیز حد درباره او اجرا می شود و همچنین هر اندازه متهم را قذف کند و حد درباره او جاری شود و دوباره اتهام را تکرارکنند، اجرای حد درباره او تکرار می شود. اتهام زنا به گروهی دادن هرگاه شخصی جماعتی را به ارتکاب زنا متهم کند نظر فقها درباره حکم او مختلف است و سه دسته شده اند:

بنا به مذهب ابوحنیفه و مالک و احمد و توری برای همه آنها یک بار حد درباره او اجرا می شود. بنا به مذهب شافعی و لیث به تعداد افراد آن گروه باید حد قذف درباره او اجرا گردد؛ صاحبان خون بین قصاص و گرفتن دیه و بخشیدن مخیر هستند.

قصاص شود.

پرداخت دیه.

حکم اخروی قتل عمد چیست؟

اگر توبه نکند در عذاب دردناکی بسر خواهد برد. (آیه ۹۳ نساء)
در جهنم ماندگار می شود.

هیچکدام

از چه کسانی قصاص گرفته نمی شود؟

غیر بالغ - حامله - دیوانه

زن - مست

کافر ذمی.

۳-۲-۲- قتل چه اشخاصی موجب قصاص نمی شود؟

کافر، زنا کار متأهل، قتل فرزند توسط پدر.

دیوانه، زناکار غیر محصن،

شخصی که در حال جان دادن است.

۳-۲-۳- حکم قصاص چگونه اجرا می شود؟

ولی مقتول اختیار دارد بین اینکه قاتل به طریق کشته شدن مقتول، و یا به رأی حاکم، قصاص

شود.

حلق آویز می شود.
رأی حاکم اجرا می شود.
قتل شبه عمد چه نوع قتلی است؟
ضربه زدن شخص با نیت قبلی بدون آلت کشنده.
ضربه زدن بدون نیت قبلی و با آلت کشنده.
کشتن برای دفاع از حق
چه احکامی بر قاتل شبه عمد مترتب می شود؟

۳-۲-۴- کفاره قتل شبه عمد چیست؟

آزاد کردن برده و در صورت عدم استطاعت روزه دو ماه پی در پی.
دو ماه روزه پی در پی و یا غذای ۶۰ مسکین
دوماه روزه بدون ترتیب.

۳-۲-۵- دیه مغلظه چیست؟

پرداخت ۱۰۰ شتر و برعهده بستگان قاتل در مدت سه سال.
پرداخت ۱۰۰ شتر به عهده خود قاتل در مدت چهار سال.
پرداخت ۳۰ شتر در مدت چهار سال و برعهده خویشاوندان قاتل است.
قتل خطا به چه نوع قتلی می گویند؟
بدون نیت اما با آلت کشنده
کشتن شخصی با نیت قلبی.
هر دو مورد

کدام مورد قتل خطا محسوب می شود؟
در موقع شکار یا تمرین تیر اندازی گلوله‌ای به شخصی اصابت کند.
قرار دادن شخصی در محل حیوانات درنده و سمی.
به قصد مزاح شخصی در آب هل دادن.

۳-۲-۶- جریمه قتل خطا چیست؟

پرداخت كفاره و ديه

فقط پرداخت ديه

كفاره

۳-۲-۷- كفاره قتل خطا چیست؟

آزاد نمودن برده و اگر نتوانست روزه دوماه پشت سرهم

در صورت جدایی پدر و مادر، اولویت برای حضانت با چه کسی می‌باشد؟

مادر تا زمانی که ازدواج نکند.

سرپرست باید چه شرایطی داشته باشد؟

مسلمان، عاقل، امانتدار، و پاکدامن، دچار بیماری مسری نباشد. - بعد از تمام شدن دوره

حضانت فرزند به چه کسی واگذار می‌شود؟

به پسر اختیار داده می‌شود و دختر به پدر واگذار می‌شود. - درچه سنی دوره حضانت تمام

می‌شود؟

۷ سالگی

- هزینه سرپرستی فرزند به عهده چه کسی است؟

اگر فرزند مال و ثروت داشته باشد از اموال او هزینه می‌شود و در غیر اینصورت ولی او

پرداخت می‌کند.

۳-۳- انواع گناهان

گناه بر دو قسم است:

۱- گناه کبیره

۲- گناه صغیره

گناه کبیره با توبه و استغفار معاف می‌شود و از بین می‌رود و گناه صغیره با انجام عبادت و

اعمال نیک، محو و نابود می‌شود.

۳-۳-۱- گناهان کبیره

گناهان کبیره بر سه نوع هستند:

- ۱- اکبرالکبائر- یعنی بزرگترین گناهان کبیره که کفر و شرک و دارا بودن عقاید خرافی باطل است.
- ۲- تعدی و تجاوز به حقوق بندگان خدا در جان و مال و آبروی آنان.
- ۳- حقوق الله، خداوند متعال فقط حقوق خودش را عفو می کند، حقوق بندگان را عفو نمی کند و خود بندگان باید از حق خود بگذرند.

آنچه در احادیث از آنها به عنوان گناه کبیره نام برده شده به شرح ذیل می باشد:

- ۱- شریک و همتا گرفتن برای خدای یگانه؛
- ۲- نافرمانی پدر و مادر؛
- ۳- قتل نفس بی گناه؛
- ۴- قسم دروغین خوردن؛
- ۵- شهادت و گواهی دروغین؛
- ۶- فحاشی و دشنام؛
- ۷- خوردن مال یتیم؛
- ۸- خوردن ربا و سود؛
- ۹- گریختن از میدان و جبهه ی نبرد با کفار؛
- ۱۰- عمل جادوگری؛
- ۱۱- قتل فرزند- آن گونه که مشرکان و کفار دختران خویش را به قتل می رساندند؛
- ۱۲- عمل زنا- مخصوصاً با همسایه که در حدیث روایت شده اگر کسی با ده زن، عمل زنا انجام دهد آنقدر گناه نیست که با همسایه اش یکبار زنا کند.
- ۱۳- دزدی و سرقت؛
- ۱۴- راهزنی و راه را بر مردم بستن که این را خداوند، محاربه با خدا و رسول تعبیر نموده است.
- ۱۵- بغاوت بر حکومت اسلامی و عادل؛

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: بزرگ ترین گناهان آن است که کسی والدینش دشنام دهد از کبر و فخر فروشی و نخوت و خود بزرگ بینی نهی شده است و از شادیهای مذموم دنیا که باعث بی پروایی و گستاخی می شود نهی شده است و از راه رفتن در روی زمین با حالت خوشحالی و چهره درهم کشیدن برای مردم که علامت کبر می باشد نهی شده است. و نهی شده از

اینکه اگر شخص مسلمانی چیزی را بخشید حتی اگر آنرا خریده باشد تقاضای بازگرداندن آنرا بکند و از کشتن والدین به خاطر قتل فرزند نهی شده و از نگاه کردن مرد به عورت مرد و نگاه کردن زن به عورت زن و از نگاه کردن به رانهای آدم زنده یا مرده نهی شده است و از بی احترامی کردن به ماه‌های حرام نهی شده اما جنگیدن با کفار در ماه‌های حرام مشروع است. و از بخشیدن درآمدهای نامشروع نهی شده است. از عدم پرداخت حق اجیر (کارگر) موقع تمام شدن کار نهی شده است و از رعایت نکردن عدالت در بخشش میان فرزندان نهی شده است. و از ضرر رساندن در وصیت و وصیت کردن برای وارث نهی شده است چونکه خداوند حقوق وارثان را به ایشان می‌دهد و نهی شده از اینکه به تمام اموال خود وصیت کند در حالی که وارثان وی فقیر بمانند. و اگر چنین کاری کرد وصیت وی بیش از یک سوم میراث نافذ نمی‌باشد و از بدهم‌سایگی و آزار و اذیت همسایه نهی شده است و از مهاجرت کردن مسلمانان بیش از سه روز و بدون علت شرعی نهی شده است. از پرتاب کردن سنگریزه در بین انگشتان نهی شده است چونکه ممکن است باعث آسیب‌هایی مثل درآمدن چشم یا شکستن دندان بشود و از دشمنی ورزیدن و تجاوز کردن نهی شده است. و نهی شده از اینکه بعضی از مردم قرآن را در مقابل هم با صدای بلند بخوانند. از وارد شدن بر دو نفری که با هم نجوا می‌کنند نهی شده و اینکه دو نفر را از هم جدا کند جز با اجازه خودشان درست نیست و نهی شده از اینکه شخصی را از جای خود بلند کند و خود برجای او بنشیند و شخصی که نزد برادرش است تا زمانی که اجازه نگرفته درست نیست که برخیزد و برود.

«شکی نیست که عصمت یعنی محال بودن صدور گناه و خلاف از معصوم، و این محال بودن صدور گناه ناشی از تربیت ویژه و بالا رفتن نیروی اراده و کنترل نفس و تأییدات و امدادهای الهی به بنده‌اش می‌باشد در حدی که با وجود این فرازهای تکاملی، صدور گناه و خلاف از آن بنده محال است. بنابراین، معنای عصمت این نیست که محو اراده و اختیار در راه و رسم انسان باشد، بلکه معنای عصمت بالا بردن اراده و تکامل آن در حدی است که با وجود آن، صدور گناه و مخالفت با خداوند و پیروی از هوی و هوس محال باشد.

برای فهم هر چه بیشتر معنای عصمت مثالی می‌زنیم: هر کدام از ما تا حدودی از عصمت برخورداریم، منتهی در هر فردی نسبت به تکامل وی قلمرو عصمت فرق می‌کند یعنی هر چه درصد تربیت و خودسازی و نیرومندی اراده و توان بر مخالفت با هوای نفس و کنترل آن بیشتر باشد دایره‌ی عصمت در آن وسیع‌تر است. مثلاً نمی‌توان تصور کرد که مادری در قتل فرزندانش به دست خودش پیشقدم شود هر چند هم که از دست فرزندش عصبانی شده باشد. این مقدار از عصمت در اکثر قریب به اتفاق مادران وجود دارد، البته از موارد استثنایی و نادر قتل فرزند به دست مادر بگذریم.

۳-۴- مبانی قصاص

مجازات قتل عمد قصاص است، چنانچه ارکان جرم موجود باشند، جانی محکوم به مجازات قصاص خواهد شد.

مگر آن که سببی مانع از صدور حکم به قصاص باشد، در میان موانع قصاص، هیچ مانعی نیست که میان فقها اتفافی باشد ولی اکثر فقها بعضی از این موانع واقلمتی هم نوع دیگری از آنها را قبول کرده‌اند. این موانع در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳-۴-۱- پدر مقتول بودن قاتل

به نظر ابوحنیفه و شافعی و احمد (ابن براج، ۱۴۰۶: ج ۲، ۱۸۶) چنانچه مقتول جزئی از قاتل باشد، نمی‌توان به قصاص حکم داد؛ یعنی در صورتی که قاتل پدر مقتول است، پس چنانچه پدر، عمداً فرزند خود را بکشد به مجازات قصاص نخواهد رسید و پیامبر فرموده است: «پدر به سبب قتل فرزند قصاص نمی‌شود» و «توومال تو از آن پدرت هستیده. روایت اول در منع قصاص صراحت دارد، و حدیث دوم هرچند صریح تر منع نیست از سیاق عبارتی آن، منع مورد بحث مستفاد می‌گردد؛

زیرا مالکیت پدر بر فرزند، هرچند از نوع مالکیت حقیقی به حساب نمی‌آید، همین امر ایجاد شبهه می‌کند و چون براساس قاعده‌ای باوجود شبهه، حدود از میان می‌رود، پدر قصاص نمی‌شود. چنانچه قاتل فرزند مقتول است؛ خواه مقتول مادر باشد یا پدر، قصاص می‌شود، زیرا نص خاصی که وجود دارد، فقط پدر را اثنا کرده است و فرزند مشمول حکم عمومی باقی خواهند ماند.

استدلالی که برای این مسئله می‌باشد این است که انزجار و تنفر فرزند از پدر، بیشتر از انزجار و تنفری است که ممکن است از ناحیه‌ای پدر باشد، زیرا معمولاً پدر فرزند خود را، چشم داشت منفعتی و بخاص خودش دوست می‌دارد و از او جز زنده نگهداشتن دیگر چیزی نمی‌خواهد و همین مسئله علاقه مندی پدر به حیات فرزند راقتضا می‌کند.

لیکن مهر و محبت فرزند بر پدر، معمولاً بنا بر ملاحظه‌ی منفعتی است که از جانب او متصور است و همین ویژگی ایجاب نمی‌کند که فرزند به زنده ماندن پدر علاقه مند و حریص باشد، زیرا دارای پدر پس از فوت به فرزند منتقل می‌گردد، و خودخواهی و خود پسندی فرزند با علاقه مندی او به حیات پدر در تعارض قرار می‌گیرد. (علاء الدین، ۱۳۲۸: ج ۹، ۲۳۵)

بعضی از فقها در مانحن فیه چنین استدلال کرده‌اند که چون پدر سبب ایجاد فرزند گردیده

است، نمی‌توان پذیرفت که فرزند سبب هلاکت پدر گردد. این استدلال را بعضی‌ها غیر منطقی و بدون مبنای فقهی دانسته‌اند؛ زیرا چنانچه پدر با دخترش زناکند، سنگسار می‌شود با آن که پدر سبب ایجاد آن دختر گردیده است.

حقیقت این است که در مثال‌های فوق، پسر و دختر، با عثی از بین رفتن پدر نمی‌شوند بلکه ارتکاب جرم باعث می‌شود که پدر کشته شود. (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۲، ۲۵۰)

واژه‌های پدر و پسر به اتفاق فقهای ثلاثه شامل اجداد هرچه بالا رود و نیز شامل فرزند هرچه پایین رود خواهد بود.

حکم مادر مانند پدر است، چنانچه مادری فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود؛ زیرا روایت مورد نظر بالفظ «والد» آمده و مادری یکی از والدین است بنابر این با پدر حکم واحدی خواهد داشت؛ گذشته از آن که مادر پیش از پدر شایسته‌ی احسان و نیکی است لذا به نفعی قصاص سزوار تر است احمد رأی دیگری دارد که معمول نیست.

و بر اساس این نظر، چنانچه مادر فرزند خود را بکشد، کشته می‌شود؛ زیرا مادر بر فرزند خود ولایت ندارد ولذا چنانچه وی را بکشد، کشته خواهد شد.

ایراد رأی اخیر در این است که ممنوعیت قصاص، ولایت و سرپرستی دخیل نیست چنانچه پدر، فرزند کبیر خود را که به آن سرپرستی و ولایت ندارد، بکشد، قصاص نمی‌شود.

جده مانند مادر است؛ خواه مادری باشد یا پدری و حکم جده مانند حکم جد است. پدر قصاص نخواهد شد؛ خواه هم کیش فرزند باشد یا نباشد؛ زیرا نفعی قصاص، بر اساس شرافت پدری - که در حال موجود است - بر قرار گردیده، بنابر این، چنانچه پدر کافر، فرزند مسلمان خود یا برده، فرزند آزاد خود را به قتل برساند، به دلیل شرافت و جایگاه پدر قصاص نمی‌شود.

احمد رأی دیگری دارد که معمول به نیست و خلاصه‌ی آن چنین است: چنانچه فرزند، پدر خود را به قتل برساند، کشته نمی‌شود بدان جهت که شهادت فرزند به نفع پدر به لحاظ قرابت مقبول نیست، همچنان که پدر نیز به سبب قتل فرزند قصاص نمی‌شود؛ زیرا شهادت وی نیز به نفع فرزند، به جهت قرابت، مقبول نخواهد بود.

ایراد نظر سابق الذکر در این است که حکم عام قتل، ایجاب می‌کند هر یک از پدر و پسر چنانچه دیگری را بکشد، قصاص شوند ولی حکم خاصی، پدر را از این قاعده‌ی اثنا کرده است و دیگر این که پدر بر فرزند حق بزرگی دارد و از احترام بالا و شایسته‌ای برخوردار است.

اگر فرزند به علت فرزند به علت قتل بی‌گناه قصاص می‌شود به طریق اولاً باید در صورت قتل پدر نیز قصاص شود، و دیگر آن که پسر در صورت قذف پدری خود حد می‌خورد، بنابر این در

صورت کشتن پدر، باید قصاص شود. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۶۵)

مالک به فقهای ثلاثه مخالف است و عقیده دارد در صورت انتفای شبهه دایر به این که قصد پدر از زدن فرزند تعدیب او دقیقاً ثابت شود که قصدش کشتن فرزند بوده است؛ مثل اینکه او را شکنجه به دهر و سرش را ببرد؛ یا شکمش را بشکافد و یا اعضای بدن وی را قطع کند، پدر قصاص می‌شود، اما چنانچه فرزند را به قصد تعدیب و یا از روی غضب و لوی باشمشیر بزند، و یا او را با میله‌ی آهنی و چیزی مانند آن مورد ضرب قرار دهد و بکشد، قصاص نمی‌شود؛ زیرا مهر پدر بر فرزند و طبیعت آن ایجاب می‌کند که در قصد قتل وی جای تردید و شک باقی باشد و همین شک باعث سقوط حد می‌شود، و البته وی محکوم به پرداخت سنگین‌ترین نوع دیه خواهد شد. همان‌گونه که در کتاب المدونه بیان گردیده است، دیه قتل عمد به عهده قاتل است و عاقله چیزی از آن را عهده دار نمی‌شود. (مالک، بی تا: ج ۱۶، ۱۰۷-۱۰۸)

مطابق قاعده چنانچه قتل خطایی باشد، مجازاتش دیه سبک است و نه سنگین.

دیه سنگین و شدید همان عقوبتی است که در جای قصاص، یعنی مجازات قتل عمد خواهد نشست. آیا مالک در عقیده‌ی یاد شده عمل پدر را قتل عمد تلقی و قصاص را طبق قاعیده‌ی (ادرؤو حدود بالشبهات) ساقط دانسته و لذا بدل از قصاص به دیه شدید حکم داده است؟ و یا آن که عمل را قتل خطایی دانسته و به دلیل شناخت جرم، رأی به شدت دیه داده است؟

بهتر آنست که عمل را قتل عمد تلقی کنیم و قصاص را به دلیل وجود شبهه در قصد جانی ساقط بدانیم، در عین حال می‌توان عمل را به خطایی دانست و به سبب و وقاحت عمل به تلغیظ دیه نظر داد و در این باره مادر مانند پدر وجد مثل پدر و نوه مانند فرزند است.

در مانحن فیه نظر ثالثی هم عنوان گردیده است و آن این که مالک قتل را فقط در این مورد شبهه عمد می‌داند و در جای دیگر به وجود آن اذعان نکرده است، این مطلب عقیده‌ای است که می‌توان در مذهب مالک برای آن مبنا پیدا کرد و پیروان مالک در تعلیل حکم، بدان اشاره کرده‌اند

شک نیست که دو مجازات اشاره شده در عقیده‌ی مالک، بر اساس این نظر، شایسته پذیرش است و به قاعده‌ای که این مذهب در تقسیم قتل دارد، نزدیک‌تر است. به مناسبت فوق بهتر است که قاعده‌ی «تدرا الحدود بالشبهات» را در قتل عمد توضیح بدهیم معنای قاعده‌ی اخیر این است که هر جا در فعل و یا قصد جانی شبهه موجود باشد، چنانچه جرم از جرائم حدود است، باعث سقوط آن گردیده، جانی به تحمل مجازات بدل از حد محکوم می‌شود.

انطباق این قاعده به شکل یاد شده در همه‌ی جرایمی که دارای حد هستند ساده است، ولی

انطباق آن در مورد قتل عمد هر چند ممکن است، بسیار نادر و کم اتفاق می‌افتد؛

به حد که می توان گفت اصلاً قابل انطباق نمی باشد؛ زیرا قتل، عمل واحدی است که انواع مختلف دارد: عمد؛ شبه عمد؛ و خطا؛ چنانچه شبهه در فعل قاتل باشد، سقوط حد به اعتبار شبهه بی معنا می شود؛ زیرا در این صورت قتل یا خطای خواهد بود و یا اگر مجنی علیه کشته نشود، ایراد جرح به شمار خواهد آمد. چنانچه در قصد جانی شبهه به وجود آید، عمل، قتل شبهه عمد نامیده می شود. به این ترتیب، گوناگون بودن قتل از انطباق قاعده بر آن جلو گیری می کند

همین طور در قتل شبهه عمد، چنانچه شبهه در عمل و یا قصد جانی به وجود آید قتل نامیده شده یا جرح خطایی خواهد بود. هکذا در قتل خطایی، که عمل جانی ایراد جرح بنا بر خطا نامیده می شود پس وجود شبهه در قتل، آن را از درجه ی بالاتر به درجه ی پایین تری می آورد و حد بالاتر به احد پایین تر ساقط می شود؛ تو گویی این قاعده نه در ظاهر بلکه در معنا نسبت به قتل انطباق پیدا می کند. به عقیده ای مالک، قاعده ی «تدرا الحدود بالشبهات» در قتل قابلیت انطباق ندارد؛ زیرا وی قتل را بر دونوع می داند: عمد و خطا، آنچه عمد به حساب نیاید، خطایی نامیده می شود و چنانچه در عمل یا قصد جانی شبهه به وجود آید، عمل، قتل خطایی و یا جرح خطایی به شمار می آید.

قاتل شوهر باشد: لیث بن سعد و نیز زهری، شوهر را به پدر قیاس می کنند و می گویند مطابق حدیث منقول از پیامبر (ص)، فرزند و مال او ملک شوهر محسوب می شود، پس همسر به کنیز بیشتر شباهت دارد. چنانچه شبهه مالکیت در آنجا قصاص را ساقط می کند در این جا هم مانع از قصاص خواهد بود. لیکن اکثریت فقها به ویژه فقهای مذاهب اهل سنت، این عقیده را قبول ندارند. و به عقیده ی اینان زوجین دو فرد مانند هم هستند، مانند دو بیگانه به اتهام قتل دیگری قصاص می شود و مالکیت زوج بر زوجه صحیح نیست او انسانی آزاد است و زوج فقط مالک استمتاع است، بنا بر این، همسر بیشتر به مستأجیر شبیه است تا به کنیز. گذشته از اینها عقد طرفینی است، در موردی به نفع زوجه و علیه زوج و در موارد به نفع زوج و علیه زوجه است؛ زیرا زوج نمی تواند با خواهر او ازدواج کند و همسر چهارم غیر از او اختیار کند، در مجامعه جنسی به میزان یکسان نسبت به هم دیگر حق دارند، و تنها برتری که برای زوج بیش بینی گردیده همان اداره زندگی و دادن نفقه و مهریه زوجه است.

اگر این مسئله با عث ایجاد شبهه گردد این شبهه از هر دو طرف خواهد ونه از یک طرف. دو نکته به عقیده ی مالک و شافعی و احمد، مجنی علیه باید کفو جانی باشد و اگر نه جانی قصاص نمی شود. به نظر آنان این همانند با اسلام و آزادگی بر قرار می شود. پس چنانچه جانی و مجنی علیه، در اسلام و آزادگی برابر باشند، کفر محسوب خواهد شد و جر این دو، تمایزات دیگری آنان مورد توجه نخواهد بود.

بنابر این، لازم نیست که در سلامت اعضا و جسم و در شرافت و فضایل با هم دیگر یکسان باشند؛ لذا قاتلی که تمام اعضای بدنش سالم است به اتحام قتل ناقص العضو کشته می‌شود، و همچنین تندرست در مقابل بیمار، به زر گ در مقابل کوچک، قوی در مقابل ضعیف باسواد در مقابل بی سواد و عاقل در مقابل دیوانه، زبر دست در مقابل زبر دست، مرد در مقابل زن و... قصاص می‌شوند.

فقها مذاهب اهل سنت به استناد آیه مبارکه: «آزاد در مقابل آزاد و بنده در مقابل بنده وزن در مقابل زن قصاص می‌شود» در این که مرد بازاء مرد وزن بازاء زن کشته می‌شود، اختلاف نظر ندارند، لیکن نام بردگان در تفسیر آن اختلاف دارند، بعضی معتقدند که آیه متعرض حکم است که یک نوع از نوعی یکی را بکشد و چنانچه یکی از آنان از افراد نوع دیگر را به قتل برساند مشمول این حکم نیست و لذا در این خصوص دو نظر ابراز کرده‌اند:

نظر اول: مبتنی بر روایت از علی بن ابی طالب (ع) است بر آن است که در صورت که مرد، زن را به قتل برساند، با استرداد نصف دیه او کشته می‌شود، دلیل گروه اخیر بر مدعای خود این است که آیه مبارکه فقط متعرض حکم حالتی است که یک نوع از افراد، نوع خود را به قتل رسانیده باشد و چون دیه زن نصف دیه مرد است چنانچه مردی در مقابل قتل زن کشته شود، نصف دیه اش می‌ماند که از قصاص کنندگان گرفته می‌شود.

و چنانچه اولیای دم زن مقتول مایل باشند با اخذ دیه زن از قاتل مرد، به او حیات دوباره می‌دهند. در صورت که زنی مرد را بکشد چنانچه اولیای دم بخواهند او را می‌کشند و نصف دیه را هم می‌گیرند و گرنه با اقص تمام دیه از قصاص او سر باز می‌زنند.

قرطبی می‌گوید: اباعمر نسبت به رأی فوق به شرح زیر خدشه وارد کرده است: اگر زن کفو و همانند مرد نیست، پس مشمول فرمایش پیامبر (ص) بعد از که «مسلمانان در خون برابرنند»

نخواهد بود، بنابر این، چرا مرد در مقابل زن که کفو او نیست کشته شود دیگر اینکه با کشتن زن چگونه نصف دیه هم گرفته می‌شود؛ حال آنکه با اجماع علماء، دیه با قصاص در یک جا جمع نمی‌شود، و دیگر اینکه قبول دیه به خون قاتل حرمت می‌بخشد و همین مانع از قصاص او خواهد بود. (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۲، ۲۴۸)

پیروان نظریه دوم عقیده دارند که مرد در مقابل زن و بالعکس قصاص می‌شود. ائمه اربعه از این گروه به شمار می‌روند دلیل این گروه قول خداوند است که فرموده. «الحر بالحر» و نیز سخن پیامبر (ص) که «مسلمانان در خون‌هایشان به یکسان هستند».

و دیگر اینکه طی منامه به اهل یمن، آداب و رسوم را مرقوم تذکر دادند که مرد در مقابل زن

کشته می‌شود. مرد و زن دو شخصیت هستند که به اتهام قذف یکدیگر حد می‌خورند پس هریک از آنان در صورت قتل دیگری مانند دو مرد قصاص می‌شوند و با وجود قصاص، چیز دیگری لازم واجب نیست؛ زیرا قصاص در قتل، واجب است و مانند سایر قصاص، دیه دادن لازم نیست؛ هرچند زن و مرد دیه‌های مختلفی دارند در قصاص این اختلاف مؤثر نیست؛ زیرا گروهی به اتهام قتل یک نفر و مسیحی در مقابل زردشتی با وجود اختلاف دردین، و برده در مقابل برده به رغم اختلاف در قیمت، قصاص می‌شوند.

به عقیده‌ی زیدیه در این باب اگر زن، مرد را بکشد، باز هم قصاص می‌شود ولی اولیای دم زن باید نصف دیه را بپردازند، و فقط در صورت التزام و قبول اولیای دیه پرداخت نصف دیه، می‌تواند قصاص کنند.

تکافو در مجنی علیه شرط است، چنانچه مجنی علیه با جانی هم کفو نباشد؛ مانند آن که قاتل مسلمان و مقتول کافر یا قاتل آزاد و مقتول برده است، جانی قصاص نمی‌شود.

ولی چنانچه جانی هم کفو مجنی علیه نیست این امر مانع از اجرای قصاص نخواهد بود؛ زیرا شرط تکافو، برای جلوگیری از قتل انسن برتر در مقابل انسان کم ارزش تر وزع گردیده است. پس در صورتکه کافر، مسلمان و برده، انسان آزاد را به قتل برساند به رغم عدم تکافو میان آنان قصاص خواهد شد؛ زیرا جانی ناقص است، و در مجنی علیه کم لبد نیست منظور از نقص کفر و بردگی و منظور از برتی و رجحان، اسالم و آزادگی است.

الف- آزادگی:

به نظر مالک و شافعی و احمد، چنانچه انسان آزاد برده را بکشد، به اتحم قتل وی قصاص نخواهد شد؛ زیرا از پیامبر (ص) نقل گردیده است که «از سنت من است که آزاد در مقابل برده کشته نشود» و یا بدان گونه که از ابن عباس روایت شده: «حر در مقابل برده کشته نمی‌شود» به نظر این فقها، برده به لحاظ بردگی ناقص فرض می‌شود و همانند آزاد نیست، و نیز به نظر اینان،

چنین همانندی فقط در مجنی علیه شرط است و لا چنانچه مجنی علیه آزاد و جانی برده باشد قصاص می‌شود، ولی در حالت عکس، جانی دورد قصاص واقع نخواهد شد. (الرعیسی، بی تا: ج ۶، ۲۳۶)

ابو حنیفه تکافو در حریات را شرط قصاص نمی‌داند. به نظر او، چنانچه قاتل آزاد و مجنی علیه برده و یابر عکس آن، قاتل برده و مجنی علیه آزاد باشد در هر دو حال، جانی قصاص می‌شود.

و ابوحنیفه در این مورد به یک اثتننا معتقد است، و می‌گوید چنانچه مقتول ملک قاتل بوده یا شبهه مالکیت در میان باشد، قاتل قصاص نمی‌شود؛ زیرا پیامبر فرموده است: «پدر در صورت قتل

فرزند و مولا در صورت قتل برده قصاص نمی شوند» علت منع قصاص این است که، در مانحن فیه اگر قصاص قاتل واجب باشد این قصاص باشد به نفع سید و ارباب برده باشد و نمی شود که یک عمل (قصاص هم به نفع و هم به ضرر یک شخص باشد. حکم مسئله در صورت است که قاتل، مالک تمامیت برده باشد و چنانچه قاتل در بخش از برده مالکیت دارد، باز هم قصاص نمی شود؛ زیرا قصاص تبعض پذیر نیست و نمی توان بخش از آن را استیفا کرد. در صورت که قاتل از شبهه شی مالکیت در مقتول بهره مند باشد، چون با وجود شبهه، حد جاری نمی شود، قصاص نخواهد شد. ولی چنانچه قاتل برده مقتول باشد، قصاص می شود؛ زیرا معنی قصاص عام است و فقط کشتن برده به دست ارباب از این قاعیده عام ائتنا گشته است. از آنچه گفته شد، استفاده می شود که ابو حنیفه، در حکم «حالت که آر باب برده خود را می کشد» با دیگر ائمه موافق و در دیگر موارد موافق نیست.

نخعی و داود از فقهای حنفی، عقیده دارند که ارباب در صورت کشتن برده اش قصاص می شود؛ زیرا از پیامبر (ص) روایت گردیده است که «هرکس برده خود را بکشد او را می کشیم و کسی که اعضای بدن برده خود را قطع کند، عضو او را قطع می کنیم» آنچه گفته شد، خلاصه آراء فقهای مذاهب اهل سنت در زمینه ای همانندی میان آزاد و برده بود، و از این مبحث تحت عنوان یاد آوری از یک اندیشه اسلامی سخن به میان آورده شد.

می دانیم که امروزه بردگی از میان رفته است و ارباب و برده وجود ندارد، شاید به توان گفت اولین مذهب که خود را برای نفع بردگی بسیج کرد شریعت اسلام بوده است.

ب - مسلمان بودن:

به عقیده مالک و شافعی، قاتل مسلمان در برابر مقتول کافر، از هر نوع که می خواهد باشد قصاص نمی شود؛ زیرا کافر همانند ارزش با مسلمان نیست.

کافر در صورت ارتکاب قتل یک مسلمان، کشته می شود، چون در این حالت انسان کم ارزش در مقابل انسان با ارزش به قتل می رسد. اینان عقیده دارند که کفار زمی هر چند جزیه هم می دهد و تحت سیطره ای اسلامی هستند

باز هم همین حکم را دارند اینان بر صحت ادعای خود چنین استدلال می کنند که یکسانی در اسلام، قصاص را واجب می کند و چون کفر، کم بود و نقصان است در صورت تحقق مانع از مساوات گردیده، وجوب قصاص را ممتنع می سازد؛ زیرا پیامبر (ص) فرموده است: «خون های مسلمانان در ارزش مندی برابر اند و شریف و وضع ندارند و مؤمن در مقابل کافر کشته نمی شود» به علاوه، چون کافر در اصل مهدورالدم است و عقد زمه ریختن خون او را ممنوع می کند به این همه، به لحاظ کفر، شبهه عدم عصمت در کافر زمی، وجود دارد و شبهه باعث سقوط حد می شود لذا همچنان که مسلمان

در مقابل کافر مستأمن کشته نمی‌شود در صورت که کافر زمی را هم بکشد، قصاص نخواهد شد.

۳-۵- حرمت قتل فرزند از دیدگاه مذاهب اهل سنت

قتل انسان کشی شدیدترین و سنگین ترین گناه است که ممکن است به حیات و جامعه انسانی وارد شود؛ قرآن کریم یه این موضوع اشاره دارد جان یک انسان را برابر به جان همه انسان‌ها و قتل یک نفر برابر قتل همگان دانسته است.

انسان کشی عموماً و قتل فرزند خصوصاً بزرگی این بزه افزوده و نقش تخریبی آن را در جامعه و در ابعاد روانی و اجتماعی دوچندان می‌نماید. اولاد کشی جرم است که در طی آن پدر یا مادری اقدام قتل فرزند یا فرزندان خود می‌کند در این کتاب به ویژه در این بخش کوشش شده بحثی قتل فرزند از دیدگاه فقهای مذاهب اهل سنت، مورد بحث قرار بگیرد از دیدگاه قتل فرزند در ابعاد جرم شناسی و کیفر شناسی مورد بررسی قرار گرفته و از دیدگاه مذاهب اهل سنت بزرگ‌ترین جنایت در اسلام معرفی شده.

۳-۶- مجازات قتل فرزند در قرآن و احادیث از دیدگاه مذاهب اهل سنت

ارتباط با «مجازات قتل فرزند در قرآن» می‌توان به سه قسم از آیات قرآن اشاره کرد. «قسم اول» آیات است که مطلقاً «قتل انسان‌ها» را مورد بررسی قرار داده و ضمن بیان بزرگی این گناه به بیان ویژگی‌ها و احکام مربوط به آن می‌پردازد. در ضمن قتل انسانها قتل فرزند را نیز حرام قرار داده است.

«قسم دوم» آیات را در بر می‌گیرد که به طور کلی به «قتل فرزند» اشاره می‌کند بدون آنکه جنسیت فرزند در آنها مورد نظر باشد

«قسم سوم» آیات است که با لحاظ جنسیت فرزند به طور ویژه به مسأله «قتل دختر» اشاره می‌کند و آن را مخصوص به ذکر نموده است. بر همین اساس در این بخش هر قسم از این آیات شریفه در بخش جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۶-۱- قسم اول آیات مربوط به مجازات کشتن انسان و به تبع آن قتل فرزند

این قسم از آیات ارتباط است به «مجازات کشتن انسان» است. این آیات کشتن انسان‌ها را بدون در نظر گرفتن هرگونه نسبت و قید و هرگونه جنسیتی و به

صورت مطلق مورد اشاره قرار می‌دهد.

در این آیات کشتن انسان‌ها گناه و جنایت بزرگ شناخته شده و کشتن یک فرد برابر به کشتن همه انسان‌ها قرار داده شده احکام قتل فرزند عبارتند از ۱- گناه بزرگ، ۲- کشتن یک فرد به منزلت کشتن همه انسان‌ها، ۳- هدک حرمت همه انسان‌ها نابود کردن امنیت از جامعه ۴- استقرار دائمی در جهنم ۵- خشم و غضب الهی ۶- دوری از رحمت الله ۷- مجازات سنگینی در آخرت. این احکام بر می‌گردد به قتل عمدی و اگر قتل خطایی باشد.

۱- آزاد کردن یک برده ۲- طعام دادن شصت مسکین ۳- دوماه روزه گرفتن از این دسته از آیات می‌وان به آه اشاره کرد که هشت آیه عبارتند از آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره آیه ۹۶ سوره نساء آیه ۳۲ سوره مائده و آیه ۴۵

آیه ۳۳ سوره اسراء آیه ۴۰ و ۴۱ سوره شوری که این آیات ارتباط است به قتل عمدی انسان‌ها و یک آیه آیه ۹۲ سوره نساء که این بر می‌گردد به قتل خطایی انسانها که هرکدام از این آیات تفسیر و ترجمه خواهد شد.

۳-۶-۲- قسم دوم آیات مربوط به قتل فرزند

این قسم از آیات قرآن به مسأله «قتل فرزند» بدون در نظر گرفتن هر گونه جنسیتی و فارغ از دختر یا پسر بودن آنها و به صورت مطلق اشاره می‌کند. این بخش از آیات که مجموعاً پنج آیه از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، و به صورت ویژه و اختصاصی به مسأله «قتل فرزند» می‌پردازد؛ لکن بعضی از فقهای مذاهب اهل سنت در مفهوم و مراد از «قتل فرزند» در قرآن دچار تردید شده‌اند. مراد از قتل فرزند در قرآن مجید در پنج آیه از آیات قرآن مجید عبارت «قتل اولاد» و به عبارت دیگر «قتل فرزند» نقل شده. بعضی از مذاهب اهل سنت می‌گویند که مقصود از قتل فرزند همان قتل دختر است که در بین عرب مروج بوده است.

این گفته در بعضی دیگر از تفاسیر نیز به چشم می‌خورد. لکن باید گفت این برداشت خلاف ظاهر آیات شریفه است زیرا کلمه «اولادهم» جمع «ولد» است که بر مذکر و مؤنث هر دو اطلاق می‌شود. از طرفی مسأله «قتل دختر» خود عنوان مستقلی است که در آیات دیگری نهی و حرمت آن نقل شده است. (چنانچه در سوره، التکویر، آیه ۸ و ۹ وهم چنان سوره نحل، آیه ۵۸) که در قسم سوم به بررسی آن پرداخته می‌شود.

بنابراین در این قسم از آیات به طور کلی از کشتن اولاد و فرزندان بدون در نظر گرفتن نوع

جنسیت آنها نهی می‌کند و نیز هیچ دلیلی بر اینکه «اولاد» را بر خصوص با دختران حمل کنیم در دست نیست.

با ملأً حظه این قسم از آیات این واقعیت کشف می‌شود که عرب جاهلی غیر از مسأله دخترکشی سنت دیگری نیز داشته و آن این بوده که فرزندان خود اعم از دختر و پسر را از ترس خواری و فقر و فاقه به قتل می‌رسانده است که این قسم از آیات آنان را از آن بازداشته است. در این مورد سؤال به وجود می‌آید که آیا در نزد فقهای مذاهب اهل سنت مراد از قتل فرزند در قرآن اعم از جنین و غیرجنین و نوزاد متولد شده شامل است؟ در پاسخ باید گفت در تفسیر بر خی از آیات این بخش، مفسرین مراد از «قتل اولاد» را اعم از کشتن و زنده به گور کردن و، یا سقط جنین نقل کرده‌اند.

چرا قتل فرزند در قرآن تخصیص به ذکر شده است؟

با توجه به اینکه «قتل فرزند» یکی از مصادیق «قتل انسان» است و آیات متعددی در قرآن به آن پرداخته است، با این حال در بخشی از آیات قرآن به مسأله «قتل فرزند» به طور جداگانه اشاره شد به این ترتیب خداوند تبارک و تعالی موضوع قتل فرزند را تخصیص به ذکر نموده است؛ زیرا از بدترین مصادیق شقاوت و سنگ دلی است و اینکه پدر یا مادری با توجه به وجود رابطه عاطفی شدید بین آنان اقدام به قتل فرزندان خود - آنهم به فجیع‌ترین شکل آن یعنی زنده به گور کردن نمایند - نشان دهنده عمق سنگدلی و جهالت است. همچنین از آنجا که اعراب در سرزمینی زندگی می‌کردند که بسیار دچار قحطی می‌شد، تا نشانه‌های قحطی را می‌دیدند اولین اقدامی که به منظور نجات، حفظ آبرو، عزت و احترام خود می‌کردند این بود که فرزندان خود را می‌کشتند. به همین سبب قرآن شریف به منظور نهی این قسم از والدین بی‌عاطفه از قتل فرزندان خویش، موضوع فرزندکشی را جداگانه ذکر و از آن شدیداً نهی می‌کند؛

حال پس از روشن شدن معنا و مراد از «قتل فرزند» در قرآن به بررسی قسم دوم از آیات مربوط به مجازات کشتن فرزند در قرآن می‌پردازیم:

آیه اول «و لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق، نحن نرزقهم و ایاکم، ان قتلهم کان خطاً کبیراً» (الاسراء، ۳۱). یعنی: و فرزندان خویش را از ترس تنگدستی نکشید، ما ایشان را و شما را روزی دهیم که کشتار آنان لغزشی بزرگ است.

سپس آیه شریفه را اینگونه معنا می‌کنند: «فرزندان خود را از ترس اینکه مبدا دچار فقر و هلاکت شوید و به خاطر ایشان تن به ذلت گدایی دهید به قتل نرسانید و یا دختران خود را از ترس

اینکه گرفتار داماد نامناسبی شوید و یا از جهت دیگر که مایه آبروریزی شما شود نکشید. زیرا این شما نیستید که روزی فرزندانان را می دهید تا در هنگام فقر و تنگدستی دیگر نتوانید روزی ایشان را برسانید، بلکه مائیم که هم ایشان و هم شما را روزی می دهیم، آری کشتن فرزندان خطائی است بزرگ؛ در این آیه شریفه خداوند بزرگ، پدران و مادران را از کشتن فرزندانشان آنهم به خاطر ترس و خوف از گرسنگی و فقر باز می دارد.

در حقیقت این آیه به یکی از علت‌های فرزندکشی که همان «علل اقتصادی» است و در این آیه از آن به «خشیه املاق» تعبیر شده است، اشاره می کند.

فقهای مذاهب اهل سنت درباره «املاق» می گویند: «والاملاق: الافلاس من المال والزاد. یقال: املق املاقاً و منه الملق لانه اجتهاد فی تقرب المفلس للطمع فی العطیه، و قال ابن عباس و قتاده و سدی وابن جریح والضحاك، الاملاق الفقر، نهام الله ان یقتلوا اولادهم خوفاً من الفقر». بر این اساس و بنابر آنچه که در کتب لغت آمده است مراد از «املاق» فقر و فاقه و حاجت و نیازمندی است.

نکته قابل توجه اینکه در این آیه شریفه «ترس از فقر» به عنوان یکی از عوامل علل فرزندکشی معرفی شده است و نه خود «فقر».

بعضی از قبایل عرب در یک اقدام پیشگیرانه اقدام به قتل فرزندان خود و کم کردن اعضای خانواده می کردند. گرچه گفتنی است در آیه‌ای دیگری با مضمونی نزدیک به این آیه، خود «فقر» به عنوان عامل «قتل فرزند» معرفی می شود که حاکی از به فعلیت درآمدن آن می باشد. همچنین «نهی از قتل فرزند» در خطاب به پدر و مادر هر دوست و این نشان دهنده آنست که علاوه بر پدران مادران دیگران نیز اقدام به این عمل شنیع می نمودند.

گواه این مدعا آیات دیگری است که در آن خداوند به پیامبر می فرماید از زنان در هنگام تبعیت، عهد بر عدم قتل فرزندانشان بگیرد. به این آیات در صفحات دیگر اشاره خواهد شد. نکته دیگر موجود در این آیه آنست که از آنجا که ترس از فقر و گرسنگی موجب «قتل فرزند» می شده است خداوند روزی دادن به فرزندان و والدین آنان را به خود نسبت داده و آن را تضمین نیز می کند. همچنین خداوند کریم در این آیه شریفه بعد از نهی والدین از کشتن فرزندانشان و ردّ تعلیل آنان، عمل آنان را از لغزش و خطایی بزرگ دانسته و می فرماید: «همانا کشتار آنان لغزشی بزرگ است»

«خطا» به معنای انحراف از جهت است که خود بر چند قسم است:

۱- تصمیم به کاری بگیرد که «اراده» و «انجامش» هر دو زشت و ناشایست باشد. در حقیقت

اینگونه از اعمال هم تصمیم و اراده آن خطا و ناشایست است و هم انجام آن.

۲- تصمیم به کاری بگیرد که «اراده و تصمیم آن» شایسته و خوب است ولی مشخص در فعل خطا کرده و آن طور که اراده نموده بود انجام نشده باشد (همانند همه اقدامات خطایی محض).
قسم سوم خطا آنست که اراده چیزی را که انجامش شایسته نیست بکند ولی اتفاقاً خلاف آن انجام شود.

در این آیه شریفه مراد از «خطا» همان قسم اول از معنای خطای است که «اراده و انجام» قتل فرزند خطا و لغزش و ناشایست اعلام شده است.

آیه دوم: «قل تعالوا آتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و لا تقتلوا اولادکم من اطلاق، نحن نرزقکم و ایاهم ...» (الانعام، ۱۵۱)

یعنی: بگو بیایید بخوانم بر شما، آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است. اینکه به او چیزی را شرک نوزید و به پدر و مادر نیکویی کنید و فرزندان خویش را از روی تنگدستی نکشید...
در این آیه شریفه نیز همانند آیه اول به یکی از علل و ریشه‌های قتل فرزندان در عصر جاهلیت اشاره می‌شود. این علت از جمله علل اقتصادی است با این تفاوت که در اینجا دیگر صحبت از ترس از قحطی و نداری نیست بلکه «املاق» و فقر و فاقه به صورت بالفعل و برای والدین وجود عینی دارد. به همین سبب خداوند تبارک و تعالی از علت قتل به «من اطلاق» تعبیر نموده است. در حالی که در آیه قبلی عبارت «خشیه اطلاق» به عنوان علت قتل فرزندان ذکر شده بود.

خداوند تبارک و تعالی در این آیه مردم را از قتل فرزندان نهی می‌کند و نهی را این بار با جمله «نحن نرزقکم و ایاهم» تعلیل کرده و می‌فرماید: دلیل شما در قتل فرزند جز این نیست که نمی‌توانید روزی و هزینه زندگی آنان را با توجه به فقر و نداری فراهم آورید. لکن این استدلال کاملاً غیرمنطقی و بی اساس است زیرا اصولاً این شما نیستید که روزی فرزندانتان و حتی خودتان را فراهم می‌کنید بلکه این خداوند است که روزی شما و ایشان را می‌دهد.

بنابراین کشتن فرزندانان آنها به خاطر روزی که منشأ دیگری دارد کاملاً خطا و غیرمنطقی است.

در مقایسه این آیه با آیه قبلی (الاسراء، ۳۱) که از نظر مضمون شبیه هم هستند نکات زیر به دست می‌آید:

در آیه قبلی با عبارت «نحن نرزقهم و ایاکم» «روزی دادن به فرزندان» را مقدم و «روزی دادن به والدین» را مؤخر می‌گرداند، در حالی که در این آیه با عبارت «نحن نرزقکم و ایاهم» روزی دادن به والدین را بر روز دادن به فرزندان مقدم می‌گرداند، شاید وجه این تقدم و تأخر این باشد که:

در آیه اول که خداوند روزی دادن به فرزندان را مقدم می گرداند درحقیقت عامل قتل فرزندان «خشیه املاق» و ترس از فقر و فاقه است و هنوز «املاق» فقر به صورت بالقوه است و جنبه عینی نیافته است.

در این حال والدین خطاکار به خاطر دورنمای تاریکی که از نظر اقتصادی در پیش رو می بینند. پیشاپیش و قبل از رسیدن روزهای سخت و در حقیقت به خاطر ترس از روزهای آینده اقدام به قتل فرزندان خود می کنند.

در حقیقت والدین از جهت تأمین روزی خود نگرانی ندارند بلکه نگران روزی فرزندان خود هستند که به تبع آن نگران روزی خود خواهند بود. لذا خداوند تبارک و تعالی به منظور رفع نگرانی والدین از عدم توانایی در تأمین روزی فرزندان، روزی دادن به فرزندان مقدم می گرداند و می فرماید: «نحن نرزقهم و ایاکم»

ولیکن آیه دوم درصدد بیان شرایطی است که فقر و فاقه سال قحطی فرا رسیدن وهمگان در عسرت و تنگدستی گرفتار آمده اند و والدین بیش از همه نگران روزی خود هستند و در حقیقت وجود فرزندان سهم آنان را از موجودی کم می گرداند لذا در این شرایط و با هدف حفظ جان خود و به یک معنا در یک تنازع بقا واقعی که اقویاً جهت استمرار حیات ضعیف را قربانی خود می کنند، اقدام به قتل فرزندان خود می نمودند.

به راین اساس تعلیل خداوند حکیم بر بازداشتن آنان از قتل فرزندان براساس شرایط موجود تفاوت یافته و این بار خداوند روزی دادن به والدین را مقدم می گرداند و بعدازآن روزی دادن به فرزندان را نیز تضمین نموده و هر دو را به خود نسبت می دهد.

گواه این برداشت آنست که در آیه نفس «املاق» به عنوان علت قتل فرزندان معرفی شده است در حالیکه در آیه اول «خشیه املاق» علت قتل فرزندان معرفی شده است.

شایسته است در اینجا به شعری از سعدی که مناسب مقام است اشاره شود:

آیه سوم: «قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً به غیر علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین» الانعام، (۱۴۰)

یعنی: مسلماً زیان کردند آنان که فرزندان خود را بی خردانه و بی دانش کشتند، و آنچه راه خدا روزیشان داده بود، حرام کردند. بادروغ بستن بر خدا قطعاً گمراه شدند و نبودند از هدایت شدگان و در قرائت کلمه «قتلوا» بین صاحب نظران علم و قرائت اختلاف است. عده ای همچون «ابن کثیر» و «ابن عامر» آن را تشدید تاء» و بقیه به «تخفیف» خوانده اند. تشدید مفید «تکثیر» یعنی «زیاد چنین کاری کرده اند» و تخفیف نیز برای «قلت» بکار می رود. این آیه اوج و عمق جاهلیت عرب و

عرب جاهلی را نشان می‌دهد. «بخاری از ابن عباس نقل کرده است. «اگر می‌خواهید جهل اعراب را بدانید از آیات ۱۳۰ به بعد سوره انعام را بخوانید»

براساس این آیه کسانی که فرزندان خود را کشته‌اند، از جنبه‌های مختلف انسانی، اخلاقی، عاطفی، اجتماعی و از همه بالاتر معنوی در دوجهان زیان کردند.

کسانی که فرزند خود را می‌کشند در دنیا مورد ملامت و سرزنش دیگران قرار می‌گیرند. همچنین این قسم از افراد خودشان را از داشتن فرزند که نعمت بزرگی است محروم کرده‌اند و سرمایه عمر را نیز از دست داده‌اند. مضافاً اینکه خسارت معنوی در جهان آخرت و عذاب وحشتناک آن نیز در پی خواهد آمد.

این همه نشان دهنده آن است که خسران و زیان والدینی که فرزندان خود را می‌کشند از همه جهات، دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است.

صدر آیه شریفه عمل فرزندکشی را این گونه توصیف می‌کند: «خسران و زیان»، «سفاهت و سبک مغزی» و «عمل جاهلانه». دقت در هر یک از این عناوین سه گانه نشان از عمق زشتی عمل آنان دارد. در سفاهت و سبک مغزی اینان همین بس که نه تنها از این عمل شرم نمی‌کردند (چنانکه در زمان کنونی نیز اینگونه است) بلکه به آن افتخار و مباهات نیز می‌نمودند. هیچ عقل سلیمی اجازه نمی‌دهد که انسانی فرزند خود را با دست خود به قتل رساند و هیچ علم و دانشی اجازه چنین عملی را به عنوان یک سنت و قانون به افراد یک جامعه نمی‌دهد.

نکته دیگری که از آیه استفاده می‌شود این است که مشرکان عصر جاهلی به سفاهت خویش در فرزندکشی ناآگاه بودند. «قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم».

گرچه بعضی از مفسرین در آیه اولاد دختر را مدنظر قرار داده‌اند ولی اطلاق کلمه «اولادهم» نشان دهنده آن است که آنان اقدام به قتل پسران و دختران خود می‌کردند و به طور کلی «قتل فرزند» در این آیه شریفه مورد نکوهش و تقبیح قرار گرفته و چنانکه قبلاً نیز گفته شد در آیات دیگری از قرآن، مسأله دخترکشی به صورت ویژه مورد ذکر قرار گرفته است که به زودی به بررسی و شرح آن پرداخته خواهد شد.

دلیل دیگر بر سفاهت و سبکی مغزی والدینی که به خاطر ترس از فقر فرزندان خود را می‌کشند اینست که فقر اگرچه ضرر است ولی قتل فرزند از نظر ضرر بزرگ‌تر از آن است. زیرا ضرر فقر تحمل و خیالی و موهوم است و در نتیجه التزام به ضرر بزرگتر آنهم به خاطر دوری از ضرر موهوم اندک و کوچک نهایت سفاهت و سبک مغزی است.

آیه چهارم «و کذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم لیردوهم و لیلیسو اعلیهم

دینهم و لو شاء الله ما فعلوه فذرهم و ما یفترون» (الانعام، ۱۳۷).

یعنی: و بدینسان شریکان ایشان برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندانشان را آراستند تا بلغزانندشان و تا دینشان را بر ایشان آشفته سازند و اگر خدا می خواست چنان نمی کردند پس ایشانرا با آنچه دروغ می بندند رها کن.

وآن را مضاف الیه کلمه قتل و مفعول آن دانسته و کلمه شرکاؤهم را فاعل زین گرفته اند. بنابراین قرائت، معنای آیه این چنین می شود: «بت‌ها با محبویت و واقعیتی که در دل‌های مشرکین داشتند، فرزندکشی را در نظر بسیاری از آنان زینت داده و تا آنجا در دل‌های آنان نفوذ پیدا کرده بودند که فرزندان خود را به منظور تقرب به آنها برای آنها قربانی می کردند» این آیه در حقیقت به یکی از ریشه‌های قتل فرزند در میان اقوام عرب در دوران جاهلیت که همانا «قربانی کردن در راه بت» اشاره می کند.

بنابراین کشتن فرزندان دوعلت مذهبی و صد البته خرافی نیز داشته است. مردمان جاهل به جهت تقرب به بتان و خدایان دروغین فرزندانشان را در پای آنها سر می بریدند. گفتنی است قتل فرزند در پای بت ریشه‌ای قدیمی تر دارد و در تاریخ این مسأله درباره بت پرستان و ستاره پرستان قدیم نیز ضبط و نقل شده است.

در مراد از «شرکائی» که قتل فرزندان را در نزد والدین جاهل و سفیه زینت بخشیده بودند اقوالی به شرح زیر بیان شده است که در حقیقت به نحوی عوامل و ریشه‌های این سنت غلط را ذکر می کند.

۱- شیاطین زنده به گور کردن دختران را در نزد آنان به خاطر ترس از فقر و عار زینت می بخشیدند. مفسرینی همچون حسن، مجاهد و سدی قائل به این قولند.

۲- فراء و زجاج معتقدند خادمان بتان و بتکده‌ها موجب رواج این شیوه زشت شده اند.

۳- مردم گمراه سبب شیوع این سنت زشت شده اند.

۴- همچنین گفته شده است شریکان آنان در نعمتها و دارائی‌ها سبب ارزش یافتن این سنت غلط بوده اند.

چنانکه ملاحظه می شود این آیه شریفه در صدد بیان یکی از اسباب و علل قتل فرزندان به طور کلی و بدون توجه به جنسیت آنان بوده است. بر این اساس قتل اولاد و کشتن فرزندان شامل دختران و پسران می شود. ولی فقها مذاهب اهل سنت گمان داشته اند که مراد از قتل فرزندان، خصوص کشتن و قربانی کردن دختران بوده است. کما اینکه فقهای مذاهب اهل سنت نیز به این نکته اشاره کرده و می نویسند: این قربانی‌ها غیر از مؤوده‌هایی است که در بنی تمیم معمول « بوده زیرا «مؤوده» عبارت

از دخترانی بوده که زنده به گور می شدند و آیه شریفه دلالت دارد که آنان اولاد خود را قربانی می کردند و اولاد هم شامل دختران می شود و هم «شامل پسران»

آیه پنجم «یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علیان لا یشرکن بالله شیئا و لایسرقن و لا یزنین و لایقتلن اولادهن»

یعنی: ای پیامبر هرگاه زنان ایمان آورند، آیدت که با تو پیمان بندند (بیعت کنند) بر آنکه به خدا چیزی شرکت نوزند و نه دزدی کنند و نه زنا کنند و فرزندان خویش را نکشند.

در روز فتح مکه زنان برای بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله به محل بیعت بر بالای کوه صفا آمدند. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از بیعت مردان فارغ شد، زنان آماده بیعت بودند که این آیه شریفه نازل شد.

این آیه شریفه حکم بیعت زنان مؤمن با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بیان می کند. بعضی از این امور بین مردان و زنان مشترک است، همانند: شرک نروزیدن، نافرمانی نکردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرقت و بعضی از امور ارتباط و مناسبتش با زنان بیشتر است همانند زنا، کشتن فرزندان، و اولاد دیگران را به شوهر نسبت دادن.

از آنجا که این شریفه در هنگام بیعت زنان با پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و در آن خداوند تبارک و تعالی موضوع فرزندکشی را مطرح و از این طریق با نهی آنان از ارتکاب بعضی از جرائم و معاصی، آنان را از کشتن فرزندان نهی می کند این نکته استفاده می شود که کشتن فرزندان اختصاصی به پدران نداشته است بلکه مادران سنگدل نیز به این جنایات شنیع عادت داشته اند. همچنین در این آیه شریفه قتل فرزند در ردیف شرک به خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته که نشان دهنده بزرگی جرم در نزد خداوند است.

نکته قابل ذکر که در تفسیر این آیه در کتب متعدد دیده شده آن است که فقهای مذاهب اهل سنت قتل اولاد را در این آیه اعم از زنده به گور کردن و سقط جنین گرفته اند. در تفسیر این بخش از آیه شریفه «ولایقتلن اولادهن» «فرزندانشان را نکشند بر وجهی از وجوه نه زنده به گور کنند و نه سقط جنین نمایند»

در تفسیر مواهب علیه نیز این گونه ترجمه و تفسیر شده است: «و نکشند فرزندان خود را، چنانچه زنده در خاک می کردند، یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند، او را بیفکنند».

۳-۶-۳- قسم سوم آیات مربوط به دخترکشی

همچنانکه که گذشت آیات مربوط به نهی از کشتن فرزند شامل دختر و پسر می شود. با این همه در قرآن شریف آیات دیگری یافت می شود که به صورت ویژه و اختصاصی پدیده ناپسند دخترکشی را مورد اشاره قرار داده است که در اینجا به بررسی این قسم از آیات می پردازیم:

آیه اول «و اذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسوداً و هو كظيم. يتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون ام يدسه في التراب، الا ساء ما يحكمون» (النحل، ۵۸ و ۵۹) یعنی: و گاهی که یکی از آنها به دختر مژده داده شود روی او سیاه بگردد در حالیکه اوست خشم خورنده.

خویش را از قوم، از زشتی آنچه مژده داده شده است نهان می کند، بدان که آیا با زبانی نگهدارنش یا در خاک فروکنندش. بدانید آنچه حکم می کنند زشت است. به طور کلی آیات قبلی سوره نحل (آیات ۵۶ و ۵۷) به همراه این دو آیه به بیان سه نوع از بدعتهای شوم و عاداتهای زشت مشرکان به شرح زیر می پردازد:

اول- در نظر گرفتن سهم (قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت) برای بتها.

دوم - اعتقاد به اینکه فرشتگان دختران خدایند.

و اما سوم - ننگ و عار دانستن دختر.

این آیه از آیاتی است که به طور صریح به پدیده زشت دخترکشی در میان اعراب جاهلی اشاره می کند.

داستان «وئاد» و دخترکشی از بخشهای ننگین تاریخ عرب جاهلی است که اسلام به شدت با آن برخورد کرده است.

قرآن در شرح این عادت شنیع می فرماید: هنگامی که به یکی از آنها خبر می دادند صاحب دختر شدی، صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود و مملو از خشم می گردد.

در این حالت افرادی که دختر نصیب او می شد از شدت احساس ننگ و خواری از قوم و قبیله خود متواری می شدند و سپس تصمیم می گرفتند که یا این ننگ را بر خود بپذیرند و دختر رانگهدارد و یا آن را زنده در زیر خاک پنهان سازد.

آیه دوم «و اذا الموءودة سئلت، بأی ذنب قتلت» (التکویر، ۸ و ۹)،

یعنی: و آن گاه از به گور شده پرسیده شود، به کدام گناه کشته شد؟

آیات آغازین سوره مبارکه تکویر بیانگر نشانه‌های از قیامت و دگرگونی‌های عظیم در پایان این جهان و آغاز رستاخیز است که با اشارات کوتاه، هیجان انگیز و تکان دهنده بیان شده است. در این بخش از سوره مجموعاً هشت نشانه از وقایع مهم پایان جهان و آغاز رستاخیز ذکر شده است.

۱ - در هم پیچیده شدن خورشید، ۲- بی فروغ شدن ستارگان، ۳ - به حرکت درآمدن کوهها، ۴ - فراموش شدن با ارزشترین اموال، ۵ جمع شدن وحوش، ۶ برافروخته شدن دریاها، ۷ قرین گردیدن همسانان ۸ بالاخره سؤال از دختران زنده به گور شده که: به کدامین گناه کشته شدند؟

اینکه خداوند تبارک و تعالی در کنار نشانه‌های بزرگ و اتفاقات عظیم از قبیل نابودی خورشید و ستارگان و به یک بیان نابودی جهان، به مسأله دختران زنده به گور شده می‌پردازد، حاکی از شدت و بزرگی این جنایت و نشان از اهمیت جان و حیات انسان‌ها عموماً و به طور خاص دختران دارد. همچنان که قبلاً گذشت در آیات قرآن بارها به مسأله فرزندکشی به گونه‌های مختلف پرداخته است و در هر بار به نحوی بر مذمت این عادت و سنت شوم و زشت فرزندکشی به طور اعم و دخترکشی به طور اخص تذکر داده است ولی این بار به شیوه دیگر هم بر بزرگی جنایت دخترکشی تأکید می‌کند و هم بازخواست مرتکبان و در نتیجه مجازات سنگین آنان را یادآور می‌شود. نکته دیگری که در این فراز از آیات این سوره به چشم می‌خورد آن است که قرآن کریم رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمارد «و اذا الصحف نشرت» (تکویر، ۱۰) که نهایت اهتمام اسلام به خون انسانها و مخصوصاً انسانهای بی گناه و همچنین ارزش زن از دیدگاه اسلام را نشان می‌دهد.

هرچند قاتل باید مورد سؤال و بازخواست قرار گیرد ولی در این آیه خداوند دختران زنده به گور شده را طرف خطاب و سؤال قرار گرفته است که در حقیقت این روش موجب تحقیر بیشتر و شرمسار ساختن خطاکار و مغضوب و منفور نشان دادن او است.

این سبک بیان از یک طرف گویای خشم شدید خداوند نسبت به والدین فرزندکش است و از طرف دیگر بیانگر این نکته است که او به اندازه‌ای پست است که خداوند نمی‌خواهد با او سخن بگوید و حتی در مقام مؤاخذه وی را لایق گفتگو خطاب نمی‌داند. (شریعتی، ۸۴) در حقیقت این تعریض و توبیخی است از قاتل آن دختر و هم زمینه چینی برای اینکه آن دختر از خدای تعالی بخواهد که انتقام خون او را بگیرد و آنگاه خداوند تبارک و تعالی از قاتل او سبب قتل او را بپرسد و

سپس انتقامش را بگیرد. در نتیجه می‌توان گفت اسلوب کلام در این آیه نظیر اسلوب در آیه زیر است که

می‌فرماید «و اذ قال الله يا عيسى بن مريم انت قلت الناس اتخذوني وامى الهين من دون الله»
(المائدة، ۱۱۶)

۳-۷- احکام سقط جنین از دیدگاه مذاهب اهل سنت

۳-۷-۱- علل اسقاط عمدی جنین

۱- پزشکی

• ملاحظاتی برای حفظ جان یا سلامت مادر؛

• ملاحظاتی برای جلوگیری از تولد انسای بیمار و بهبود ناپذیر:

۱. جسمی.

۲. روحی.

۲- غیر پزشکی.

• جنایی؛

• غیر جنایی:

الف) مسائل عرضی: (۱) زنا، (۲) تجاوز به عنف.

ب) تنگنای اقتصادی: (۱) فردی، (۲) اجتماعی.

در نوشته پیش رو، آنچه اهمیت دارد ملاحظاتی پزشکی است، آن هم در موردی که ادامه بارداری خطرهای مرگبرای را به را ی مادر به همراه می‌آورد و همین‌طور در مواردی که مادر به خاطر تولد جنین، دچار عوارض شدید جسمانی شود، به گونه‌ای که ادامه زندگی برای او دیگران دشواریهای را به دنبال آورد. در این گونه موارد کار شناسان علوم پزشکی و دانشمندان علوم انسانی با این پرسش مواجه گردیده‌اند که چه بایستی کرد. آیا باید حیات جنین موجودی ادامه یابد؟ ممکن است برخی بگویند اگر چه نابود کردن جنین از نظر گناه اخلاق و عواطف انسانی قابل پذیرش نیست، در این گونه شرایط، از نظر گناه ملاحظات عقلانی، اسقاط عمدی جنین، قابل پذیرش تر از مرگ مادر یا تولد انسان بیمار است که طی سالیان متمادی، امکانات ابزاری و انسانی فراوانی را برای ادامه حیات خود به هزینه خواهد گرفت. از دیگر سو، ممکن است برخی دیگر بگویند هیچ گاه و جدان آدمی و سفارشهای مذهبی نمی‌پذیرد که موجودی زنده ولی ناتوان از دفاع به کام نیستی کشیده

شود!

آنچه نوشته پیش رو در پی آن است، بیان گذارش گونه و گاه همراه با تحلیل، دیدگاه های فقیهان گذشته و معاصر و مذاهب مشهور چهار گانه اهل سنت (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) در این باره است که شاید باز گویی و جستجو در آرا یا نماند بتواند گشایشی به را پرسش یاد شده فراهم آورد. پیش از طرح آری مذاهب چهارگانه اهل سنت در باره اسقاط جنین، شایسته است به دوامر توجه شود، چرا که آرای فقیهان اهل سنت بر پایه این دوامر شکل گرفته است:

۱- از نگاه فقیهان اهل سنت د رمتون دینی، متنی وجود ندارند که در بر دارنده بیان حکم اسقاط عمدی جنین باشد و تنها چیزی که در این باره تحت شرایطی می توان به آن استناد جست، این آیه قرآن کریم است که مربوط به قتل نفس است.

«ومن یقتل مؤمنا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه واعد له عذابا عظیما»، «هرکس انسان مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، سزای او جهنم است و آنجا همیشه خواهد بود و خشم و لعنت خدا بر او باد و خداوند برای او عذاب بزرگی را فراهم کرده است» (نساء | ۹۳).

همین طور آیه دیگری وجود دارد که گاهی به آن استناد می جویند:

«ولا تقتلوا النفس الّتی حرم الله الا به الحق»، «نکشید نفسی را که خداوند قتل او را حرام کرده است مگر به حق» (اسراء | ۳۳).

همان گونه که از آیات بالا به دست می آید خداوند قتل نفسی را حرام گدانیده است مگر در موردی که قتل نفس بر اساس حق باشد.

در سنت پیامبر (ص) نیز از دیدگاه فقیهان اهل سنت تنها پاره ای روایتها وجود دارد که ایشان در باره اسقاط جنین حکم به وجوب «غره» کرده اند و چیزی پیش از این وجود ندارد.

برای نمونه: «عن ابی هریره قال: افتتلت امرأتان من هذیل فرمت احداها الاخری به حجر فقتها و مافی بطنها فاختصموا الی رسول الله (ص) فقضی رسول الله (ص) ان دیه جنینها عبد او امه». «از ابی هریره نقل شده است که وی گفته است: دوزن از قبیله هذیل با یکدیگر در گیر شدند یکی بر دیگری سنگ انداخت و او حینینی که در شکم داشت کشت، در این باره نزد پیامبر آمدند، ایشان فرمودند: دیه جنین او یک عبد یا امه است».

به دیگر سخن از دیدگاه فقیهان اهل سنت در این باره نصوص دینی وجود ندارد که در بردارنده حکم مسئله مورد بحث این نوشته باشد و آنچه را گفته اند با نگاه وبر گرفته از آیه شریف قرآن کریم و روایت یاد شده است و اختلاف آراییی که در مذهب چهارگانه فقهی دیده می شود بدین لحاظ است که متن خاصی در این باره وجود ندارد، لذا هر یک به گونه ای حکم داده اند.

۲- به طور کلی فقیهان اهل سنت دوره زندگی جنین را دو مرحله پیش از دمیدن روح و پس از آن تقسیم کرده و پیش از دمیدن روح را به سه مرحله نطفه، علقه و مضغه بخش بندی کرده‌اند و در این آیات قرآن کریم و همین طور سخنانی که از پیامبر (ص) بازگوشده، متأثر گشته و احکام خود را در این باره بر پایه این تقسیم بندی، استوار ساخته‌اند که هر دوره و مرحله حکم خاص خود را دارد. از آیه زیر می‌توان مراحل یادشده در باره جنین را به دست آورد:

«ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقنا آخر»، «وبه یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم، سپس او را به (صورت) نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم و آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم و پس آن علقه را به صورت مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه (جنین را در) آفرینش دیگر پدید آوردیم آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است».

و از پیامبر (ص) نیز بازگو کرده‌اند: «ان حدکم یجمع خلقه فی بطن امه اربعین یوما نطفه ثم یكون علقه مثل ذلک ثم یكون مضغه مثل ذلک ثم یبعث الله ملکا فیومر باریع کلمات ویقال له اکتب عمله واجله وشقی او سعید، ثم ینفخ فیہ الروح...» «همانا خلقت در یک از شما در شکم مادرش چهل روز به صورت نطفه و سپس چهل روز به صورت علقه است، آنگاه چهل روز نیز مضغه است، سپس خداوند روح را در او می‌دهد».

همان گونه که از مطالعه آیه شریف قرآن و سخن پیامبر به دست می‌آید، به طور کلی حیات جنین به دو بخش تقسیم گردیده است پیش از دمیدن روح (که در آیه شریفه مذکور و پیش از «ثم انشأناه خلقا آخر») و در روایت با «ثم ینفخ فیہ الروح» به آن اشاره شده است) و پس از دمیدن روح (که در آیه شریف با «ثم انشأناه خلقا آخر» و در روایت با «ثم ینفخ فیہ الروح» به آن اشاره شده است). حیات پیش از دمیدن روح نیز به سه مرحله بخش بندی شده است: نطفه «چهل روز نخست»، علقه (چهل روز دوم)، مضغه (چهل روز سوم). این سه مرحله به روشنی در آیه شریف قرآن و سخن پیامبر (ص) یاد گردیده است. بر پایه آنچه گفته شد، آرای فقیهان اهل سنت را در دو بخش حیات جنین پیش از دمیدن روح، نخست آن را به میان می‌آوریم و در این باره، دیدگاه فقیهان کهن و همین طور فقیهان معاصر اهل سنت را در چهار مذهب فقهی مشهور آنان، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۷-۲- حکم اسقاط عمدی جنین پس از دمیده شدن روح

از دیدگاه مذهب فقهی اهل سنت، اسقاط عمدی جنین پس از دمیده شدن روح که معمولاً ۱۲۰ روز طول می‌کشد، حرام است. (احمد عیش، ۱۹۷۸: ج ۱، ۳۹۹) کیفیت سخنان فقیهان در این باره مطلق است، بدین معنا که حکم به حرمت اسقاط در بر گیرنده موردی نیز هست که بارداری مادر، موجب مرگ وی شود. برای نمونه سخن یکی از فقیهان اهل سنت را در این باره بازگو می‌کنیم: (فلا يجوز للزوجین ولالا حدهما... السبب فی اسقاطه قبل التخلق علی المشهور و ولا به عبده اتفاقاً)، «بنابر نظر مشهور، جایز نیست هیچ یک از زوجین یا غیر از آن دو، موجب اسقاط جنین پیش از دمیدن روح شوند و این حکم پس از دمیدن روح مورد اتفاق است».

پاره‌ای فقیهان اهل سنت در این باره، علاوه بر حکم به حرمت، حکم به وجوب قصاص نیز داده‌اند. ابن حزم در پی یک پرسش و پاسخ، چنین گفته است: «فان قال قائل فما تقولون فیمن تعمدت قتل جنینها وقد تجاوزت مائه ليله وعشرين ليله به یقین؟، فمن قولنا: ان القود واجب فی ذلک و لا بد؛ «اگر کسی بگوید: نظر شما درباره کسی که از روی عمد جنین خود را به قتل رسانده و حال آنکه دوره حیات جنین قضا از ۱۲۰ شب گذشته است چیست؟»، «نظر ما این است که قصاص واجب است و گریزی از آن نیست».

باتوجه به نوشته‌های فقهی اهل سنت می‌توان دو مبنای به عنوان دلیل حرمت اسقاط جنین پس از دمیدن روح به دست می‌آورد:

۱- دلیل نخست این است که جنین در این مرحله دارای نفس محترم است، زیرا در این هنگام هم از نظر جسمانی کامل شده و هم روح در آن دمیده شده است. بنابر این مشمول این آیه شریفه قرآن می‌شود که می‌گوید: «ولا تقتلوا النفس الّتی حرم الله الا بالحق» «و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید». (اسراء، ۳۳).

بر این پایه؛ اسقاط عمدی جنین قتل نفس است و قتل نفس نیز حرام است و سرانجام کسی که از روی عمد آن را انجام دهد دوزخ بوده، مشمول آیه شریفه زیر می‌گردد:

«ومن یقتل مؤمناً فجراًه جهنم»، «هرکس انسان مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، سزای ائ دوزخ است» (نساء، ۹۳)

بدین روست که از دیدگاه بر خی دانشمندان اهل تسنن، چنانچه کسی موجب اسقاط جنین شود و او زنده از مادرش جدا شود و آنگاه بمیرد، مرتکب آن قصاص می‌شود. زیرا موجب قتل نفس گردیده است.

۲- مبنای دیگری که می توان به عنوان دلیل دوم ممنوع بودن اسقاط عمدی جنین برای فقیهان اهل سنت به میان آورد «حفظ نسل» است؛ زیرا هم در برخی نوشته های آنان به این امر اشاره شده است (احمد علیش، ۱۹۷۸: ۳۳۹) و هم از مبنای که دانشمندان اهل سنت در بیان اهداف و مقاصد شارع درباره جعل احکام می گویند چنین امری به دست می آید؛ زیرا از نظر اهل سنت احکام شرع به منظور حفظ پنج مقصود جعل شده اند که عبارت اند از: دین، نفس، نسل، مال و عقل. (الشاطی، ۱۹۹۴: ج ۱، ۱۹)

بر این پایه، جواز اسقاط عمدی جنین با هدف شارع که حفظ نسل و همین طور حفظ نفس است، ناسازگار خواهد بود، زیرا روشن است که جواز جنین امری موجب کاهش نسل و تجاوز به نفس است.

بنابر این، می توان گفت که از دیدگاه اهل سنت، اسقاط عمدی جنین در این مرحله ممنوع است. یک دلیل آن نقلی است یعنی آیه قرآن؛ دلیل دیگر، امری عقلی است که بر گفته از آموزه های شریعت اسلام است و آن عبارت است از حفظ نسل و نفس.

اکنون، این پرسش درباره طلاق سخنان فقیهان اهل سنت درباره حرمت اسقاط عمدی جنین پس از دمیدن روح وجود دارد که اگر چه ظاهر فتوای آن مطلق بوده، دربر گیرنده موردی نیز می شود که جان مادر در خطر است ولی آیا واقعاً آنان به رغم اینکه به چنین امری توجه داشته اند، این گونه فتوا داده اند؟ آیا واقعاً به این امر واقف بوده اند که گاهی تولد جنین موجب مرگ مادر می شود و این امر می تواند از پیش، قاتل پیش بینی و پیشگیری باشد و با این وجود، به طور مطلق فتوا داده اند؟ به نظر نگارنده بعید نیست که اساساً فقیهان کهن اهل سنت به چنین امری بی توجه بوده باشند، زیرا در گذشته قابلیت پیش بینی تهدید جان مادر توسط دانش پزشکی معلوم نبود. گواه این سخن، عبارتی از ابن عابدین در این بار است. وی در تعلیل فتوای حرمت اسقاط عمدی جنین در صورتی که جان مادر تهدید می شود می گوید:

«لا یجوز تقطیعه، لان موث الام به موهوم، فلا یجوز قتل آدمی حتی لامر موهوم» (ابن عابدین، ۲۰۰۰: ج ۱، ۶۰۲)

یعنی: «برای نجات جان مادر تقطیع جنین جایز نیست، زیرا مرگ مادر توسط جنین امری موهوم (غیر واقعی) است و جایز نیست آدمی زنده به خاطر امر موهوم به قتل برسد». همان گونه که از سخن یاد شده به دست می آید، ازدیدگاه ابن عابدین، مرگ مادر توسط تولد جنین امری موهوم است و برداشت از سخن یاد شده این است که در آن روز گاران چنین مسئله ای واقعاً قابل پیش بینی نبوده است؛ زیرا تعبیر «لان موت الام موهوم» به روشنی گواه بر این برداشت

است و مفهوم آن اینست که اگر مرگ مادر امری واقعی باشد، چه بسا اسقاط عمدی جنین جایز خواهد بود. به دیگر سخن می توان گفت اگر چه برای فتوای فقیهان گذشته اهل سنت در این باره دومبنای نقلی و عقلی یادگردید، با این همه، آیه یادشده در باره حرمت قتل نفس و همین طور ملاک و حفظ نفس، همان گونه که پس از این خواهیم گفت، مربوط به موردی است که کسی بخواهد با انگیزه فساد و غیر انسانی، دیگری را به قتل برساند و بعید به نظر می رسد در بر گیرنده شرایط کنونی بحث گردد، به هر روی، ظاهر سخنان فقیهان اهل سنت حرمت اسقاط عمدی جنین پس از دمیدن روح است و در این باره تفاوتی در میان حالت تهدید جان مادر و غیر آن دیده نمی شود. اما بیشتر فقیهان معاصر اهل سنت به رغم پذیرش حرمت اسقاط عمدی جنین پس از دمیده شدن روح، بر این باورند که چنانچه از نظر دانش پزشکی ثابت شود که تولد موجب مرگ مادر می گردد، نه تنها اسقاط جنین جایز است، (زیدان، ۱۹۹۴: ج ۳، ۱۰۵۶)

بلکه به به عقیده برخی از آنها اسقاط واجب می گردد. یوسف قرضاوی در این باره می گوید (القرضاوی، ۱۳۹۷: ۱۹۵) «اذا ثبت من طریق موثوق به ان بقاؤه وبعد تحقق حیاته یؤدی لا محاله الی موت الام... کان اسقاطه فی تلک الحاله متعینا»، «هنگامی که از راه مطمئن ثابت شود که بقای جنین ناگزیر موجب مرگ مادر می شود، در این هنگام اسقاط آن متعین است».

۳-۷-۳- دیدگاه فقیهان معاصر اهل سنت در سقط جنین

از نگاه بسیار از فقیهان معاصر اهل سنت، اصل بر ممنوعیت اسقاط عمدی جنین پیش از چهار ماه است، زیرا اگر چه جنین پیش از چهار ماه فاقد روح و نفس است، و با این همه از آنجا که حیات دارد، اسقاط عمدی یعنی سلب کردن حیات موجودی که جان دارد و عقل، چنین امری را بدون عذر معقول، زشت شمرده و جنایت قلمداد می کنند. (الزرقاء، ۱۹۹۳: ۲۸۵)

برخی دیگر از فقیهان معاصر اهل سنت اسقاط عمدی پیش از چهل روز اگر چه بدون عذر باشد، جایز می دانند و پس از چهل روز را با وجود عذر، مجاز می شمارند. (صالح خوزان، ۱۹۷۵: ۱۰۵۰)

همه کسانی که اسقاط عمدی را بیش از چهارماه ممنوع می دانند و این امر را به عنوان یک اصل پذیرفته اند، این را قبول می کنند که چنانچه عذر معقول برای اسقاط وجود داشته باشد، اسقاط جایز است. (شلتوت، ۱۹۷۵: ۲۹۲)

روشن ترین مصداق عذر معقول را تهدید جان مادر یا سلامتی او در اثر ادامه بارداری یا تولد

جنین یاد کرده‌اند. (الزرقا، ۱۹۹۳: ۲۸۵)

به دیگر سخن، د چنانچه این عذر ملاحظات پزشکی برای مادر باشد، قطعاً اسقاط پیش از چهار ماه جایز است. در خصوص اموری غیر از ملاحظات پزشکی مربوط به مادر، مانند اینکه پزشکان تشخیص بدهند جنین در صورت تولد عقب مانده ذهنی یا جسمی خواهد بود نیز سخنان پاره‌ای از فقیهان معاصر اهل سنت دلالت بر جایز بودن اسقاط دارد. (صالح خوزان، ۱۹۷۵: ۱۰۵۰-۱۰۵۲) حتی برخی، مواردی را که از نظر اهمیت کمتر از این است، به عنوان مجوز اسقاط، یاد کرده‌اند، مانند اینکه پدر نتواند هزینه فرزند را تأمین کند و یا اینکه مادر سفری را در پیش داشته باشد و تحمل شرایط به اداری در سفر برای وی دشوار باشد - البته در صورتی که سن جنین کمتر از چهل روز باشد (الزرقا، ۱۹۹۳: ۲۸۵) و یا اینکه شیر مادر در اثر بارداری، برای کودک شیر خوار قطع گردد. (الزحیلی، ۱۹۹۷: ۵۵۷)

بنابر آنچه آر فقیهان معاصر اهل سنت در این باره بیان گردیده، اگر چه جنین پیش از چهار ماه فاقد روح است و بدین روجه آن انسان گفته نمی‌شود، از آنجا که موجودی زنده است، اتلاف آم بدون وجود عذر معقول پذیرفته نیست و نزد عقل ناسند شمرده می‌شود. همان گونه که پیش از این می‌گفته شد، در صورتی که عذر پزشکی مربوط به حفظ جان مادر باشد، با تکیه بر قاعده اخف الضرر، می‌توان با خاطری آسوده حکم به جواز اسقاط (بلکه وجوب اسقاط) داد، زیرا از دیدگاه بسیاری از فقیهان معاصر اهل سنت این قاعده، پس از چهارماه نیز قابل استناد است، بنابر این،

پیش از چهار ماه سزاوارتر است چرا که، پیش از چهارماه، تعارض میان دو موجودی که دارای نفس هستند (یکی مادر و دیگری جنین) نخواهد بود، بلکه تعارض میان دو موجودی است که یکی نفس دارد دیگری ندارد، و در این حالت، عقل و منطق و عواطف انسانی حکم می‌کند که حفظ جان موجود دارای نفس نه تنها جایز، بلکه واجب است.

۳-۷-۴- مجازات‌های عمل سقط جنین.

۳-۷-۴-۱- بیان کیفیت و وصف شرعی جنایت بر جنین.

دانشمندان فقه اسلامی در باره قتل عمد و قتل خطا به دلیل ورود آند و در قرآن کریم اتفاق نظر دارند. پروردگار متعال درباره قتل عمد می‌فرماید (ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزأؤه، جهنم خلدا فیها و غضب الله علیه و لعنه، و أعد له، عذاباً عظیماً) { نساء | ۹۳ }.

یعنی: هرکس مؤمنی را عمداً بکشد جزای او جهنم همیشگی و جاویدان و خشم و نفرین خداوند است. و علاوه بر آنها خداوند عذاب بزرگی را برای او تدارک دیده است و قتل خطا نیز به وسیله این آیه قرآنی ثابت شده است که می‌فرماید (وماکان لمؤمن أن یقتل مؤمناً إلا خطا ومن قتل مؤمناً خطا فتحریر رقبة مؤمنة و دیه مسلمة إلى أهله إلا أن یردوا) {نساء | ۹۲}.

یعنی: قتل یک شخص مؤمن فقط از روی خطا و اشتباه ممکن است بنابراین اگر کسی از روی خطا و اشتباه مؤمنی را بکشد باید در برده‌ای مؤمن را آزاد کند و دیه حتمی و قطعی به خانواده مقتول بپردازد مگر اینکه خانواده مقتول ببخشند و اما غیر از دونوع قتل مذکور نامی از آن در قرآن کریم ذکر نشده است و از این رو، برخی از فقها از جمله ظاهریه و زیدیه و مالکیه بنا بر مشهور در مذهب، (المحلی، بی تا: ج ۱۰، ۷۴۳)

انواع قتل را دونوع مذکور در قرآن دانسته‌اند حال آنکه دیگر فقها با اینکه در تعداد انواع قتل اختلاف کرده‌اند انواع دیگری برای قتل بر شمرده‌اند.

حنفیه و شافعیه و امام مالک بنا بر یک روایت گفته‌اند که قتل دارای نوع سومی یعنی: قتل شبه عمد می‌باشد (الزیلعی، بی تا: ج ۴، ۱۰۱) و این نوع اگر چه در قرآن نامی از آن ذکر نشده اما در سنت نبوی به عنوان دومین منبع تشریح ث

ثابت گردیده است آنجا که پیامبر (ص) می‌فرماید: (نسائی، بی تا: ج ۸، ۳۶-۳۸) «دیه مقتول به صورت خطای شبه عمد؛ مقتول به واسطه شلاق و چوپ، صدشتر است که چهل تایی آن باید شتران بار دار باشد».

برخی از فقها مذهب حنفیه هم گفته‌اند (عبدالواحد، بی تا: ج ۸، ۲۵۲) که قتلخه دارای پنج نوع است: سه نوع پیشین _ عمد، خطا و شبه عمد _ و قتل همانند خطا.

یعنی: قتل دارای عذر شرعی مقبول مانند غلطیدن شخص خوابیده بر دیگری و کشتن آن، و قتل به واسطه سبب یا به عبارت دیگر، قتل حادثه است مانند اینکه کسی چاله یا چاه را درملک غیر یادر معبر عمومی بکند و شخص دیگری بیفتد و بمیرد، شهود در مساله قصاص اگر پس از اجرای حد قصاص بر شخص متهم، از شهادت خود رجوع کنند از این قبیل است زیرا مقتول به سبب شهادت آنان قصاص شده است

فقها در پی اختلاف در انواع قتل در تحدید نوع قتل انجام گرفته بر جنین به واسطه عمل سقط اختلاف کرده‌اند. حنفیه و حنابله و شافعیه بنا بر رأی راجع در مذهب معتقدند (الصغیر، ۱۹۸۴: ج ۸، ۳۶۳) که جنایت منجر به سقط جنین یا شبه عمد یا خطا بدین گونه که اگر جنایتکار عمل مجرمانه سقط را به عمد انجام داده باشد شبه عمد است و اگر عمدی در میان نباشد خطا است و در حالت

عمدی مستلزم قصاص نیست زیرا عمل محض بر قصد قتل جنین بر اطلاع از وجود و حیات جنین متوقف است و آگاهی از جنین امری بعید و دشوار است. این گروه از فقها در تأیید رأی خود که جنایت بر جنین جزو قتل عمد مستلزم قصاص بشمار نمی آید به روایت جابر بن عبدالله انصاری - رضی الله عنهما - در مورد اینکه «پیامبر (ص) در سقط جنین به دادن غرامت «غره» توسط عاقله جنایتکار حکم داده است» استدلال کرده و گفته اند: قرار دادن غرامت «غره» بر عهده عاقله بیانگر این است که جنایت بر جنین نمی تواند عمد بشمار آید زیرا دیه عمد بر عهده عاقله نیست و جنایتکار باید آن را از مال خودش بدهد.

در رد نقد استدلال این گروه از فقها باید گفت که در حدیث جابر هیچ گونه دلالتی درباره بشمار نیابردن جنایت در حق جنین به عنوان قتل عمد وجود ندارد به دلیل این احتمال که جنایت انجام گرفته در دوران پیامبر (ص) عمدی نبوده بلکه از روی خطا یا شبهه عمد بوده باشد. و از این رو، امکان اعتبار جنایت بر جنین از نوع قتل عمد و قرار دادن غرامت «غره» در مال جانی ونه در مال عاقله مادام که جرم گرفته دارای تمام شروط جنایت عمدی باشد وجود دارد.

در مقابل رأی پیشین، مالکیه و ظاهریه و شافعیه بنابر رأی مرجوع گفته اند (الرعینی، بی تا: ج ۶، ۲۵۸) که جنایت بر جنین می تواند عمری یا از روی خطا باشد. اگر جانی به عمد مرتکب عمل شده عمدی است و اگر عمدی در میان نباشد خطا است.

ثمره اختلاف: ثمره اختلاف فقها در باره بشمار آوردن یا نیابردن جنایت انجام گرفته بر جنین به عنوان قتل عمد آ «جا نمایان می گردد که جنین زنده از شکم مادر بیرون بیاید و سپس جنایت بمیرد که در این حال از نظر برخی از فقهای قائل به عمدی بودن جنایت بر جنین جنایتکار مستحق قصاص می باشد.

اما اگر جنین مرده به دنیا بیاید قصاص قصاص جانی منتفی می گردد حتی اگر او عمل مجرمانه را ب طور عمدی مرتکب شده باشد زیرا حیات جنین در هنگام ارتکاب جرم محقق نیست و تنها امر واجب در این حال، خواه عمل عمدی و خواه غیر عمدی بوده باشد به دادن غرامت «غره» است جز اینکه «غره» مذکور از نظر کسانی که جنایت را عمدی بشمار آورده اند از مال جنایتکار و از نظر آن گروه از فقها که جنایت را شبهه عمد یا خطا بشمار می آورند از مال عقب داده می شود.

رأی بر گزیده: خاستگاه اختلاف فقها در باره بشمار آوردن جنایت انجام گرفته در حق جنین به عنوان جنایت عمدی یا خطا به اختلاف آنان در باره انواع قتل و شروط هر کدام از آنها و نوع وسیله ارتکاب جرم مانند وسیله قتل عمد و تحقق آن به مباشرت یا به واسطه و امور دیگری بر می گردد. و با اینکه مقصود از این بحث اثبات یا انکار شبهه عمد نیست (الزیرعلی، بی تا: ج ۶، ۱۴۰) اما می توان چنین

گفت که رأی مالکيه و موافقان آنها در مورد بشمار آوردن جنایت انجام گرفته بر جنین به عنوان جنایت عمدی در صورت تحقق شروط جرم عمدی، راجع و برگزیده می باشد زیرا جنایتکار از روی عمد قصد گرفتن جان آدمی زنده کرده است و روشن است که اگر عمدی در میان نباشد خطا به شمار می آید.

۳-۷-۴-۲- قصاص یا ديه کامل

فقها در مورد اینکه اگر جنایتکار عمداً قصد کشتن جنین در شکم زن را داشته باشد مانند اینکه به قصد کشتن جنین به شکم یا پشت زن ضربه وارد کند و در پی آن، جنین زنده به دنیا بیاید و سپس در اثر جنایت بمیرد آیا قصاص لازم می گردد یا ديه کامل، به شرح زیر اختلاف کرده اند:

حنفیه و جمهور مالکيه و شافعيه بنا بر رأی راجع و حنابله گفته اند (الرهونی، ۱۳۹۷۸: ج ۶، ۳۸۶) که قتل مذکور مستوجب ديه کامل با همان صفت و کیفیت مقرر در مجرم قتل عمد (رأی مالکيه) یا با همان کیفیت مقرر در مجرم در قتل شبه عمد (از نظر دیگری فقهای این گروه) می باشد. از این رو، در مذهب مالکی ديه حال و قوری در مال جانی ثابت می گردد حال آنکه از نظر دیگر فقهای این گروه، مؤجل و بر عهده عاقله می باشد. دیگر آنکه جنس جنین نیز باید لحاظ شود بدین معنا که اگر بچه باشد ديه اش همسان ديه مردان است و اگر دختر باشد ديه اش برابر ديه زنان یعنی نصف ديه مردان می باشد. افزون بر آن، حنابله برای وجوب ديه کامل شرط کرده اند که جنین در شش ماهگی بارداری بوده باشد و از این رو، اگر عمر کمتر از شش ماه باشد ديه واجب نمی گردد زیرا زنده باقی ماندن جنین پیش از شش ماهگی غیر قابل تصور است و در این حالت، فقط دادت غرامت «غره» توسط جانی لازم می گردد: ناگفته نماند که دیگر فقها به شرط مذکور نمی باشند.

اما ابن قاسم از فقهای مالکی (الرعینی، بی تا: ج ۶، ۲۵۸) معتقد است که در این حالت، مادام که جنین زنده به دنیا آمده است قاتل باید قصاص شود مگر آنکه اولیای دم وی را ببخشد. مؤلف (مواهب الجلیل) می گوید: «اگر جنایتکار به طور عمدی به شکم زن ضربه وارد کرده باشد ابن قاسم گفته که از طریق قسامه قصاص واجب می گردد و این هنگامی که جنین در اثر ضربه، آسیب ببیند ضربه وارد سازد اما اگر به سر یا دست یا پای زن ضربه وارد سازد ديه تعلق می گردد».

مذهب ظاهریه: ظاهریه معتقداند که اگر جنایتکار به طور عمد نسبت به جنین تعدی کرده باشد قصاص می گردد حتی اگر جنین مرده به دنیا آمده باشد و بنا بر این، به دنیا آمدن جنین به طور زنده و سپس مردن او شرط نیست مادام که تعدی بر جنین پس از نفخ روح انجام گرفته است. ابن حزم

می گوید: «اگر روح در جنین دمیده نشده باشد پرداخت غرامت «غره» بر عهده مادر است مادام که عمل سقط توسط وی انجام گرفته است و اگر سقط جنین توسط مادر به عمد نبوده است «غره» بر عهده عاقله مادر جنین است اما کفاره بر عهده خود مادر می باشد. اما اگر مادر قصد کشتن جنین را داشته است قصاص می شود یا آنکه دیه در اموال و دارایی اش ثابت می گردد و در تمام حالات، اگر مادر پیش از سقط جنین بمیرد و سپس جنین شود اگر عمل سقط از روی خطا یا عمد اما قبل از نفخ روح انجام گرفته باشد «غره» بر عهده عاقله جنایتکار خواه مادر و خواه شخص دیگر ثابت می گردد اما اگر روح در جنین دمیده شده باشد جنایتکار قصاص می شود مادام که جنایتکار غیر مادر بوده باشد اما اگر جنایتکار خود مادر باشد قصاص یا «غره» یا هر چیز دیگری ثابت نمی گردد زیرا هیچ حکمی را نمی توان بر مرده جاری کرد و دیگر آنکه اموال مادر از آن دیگری گردیده است» (المحلی، بی تا: ج ۱۱، ۳۱)

رأی برگزیده: رأی ظاهریه در باره اینکه جنایت بر جنین اگر پس از نفخ روح صورت گرفته و قصد جنایتکار کشتن جنین بوده و جنین در اثر جنایت پس یا پیش از خارج شدن از شکم مادر، مرده باشد جنایتکار مستحق قصاص می باشد مگر آنکه ولی دم وی را ببخشد، راجح و برگزیده است زیرا جنایتکار قصد کشتن آدمی زنده را کرده که کشتن اش حرام می باشد. دیگر آنکه شارع حکیم در آیات و دلایل بسیاری قتل جان معصوم به طور عمدی را به طور مطلق مستوجب قصاص دانسته و فرموده است (یا ایها الذین ءامنوا کتب علیکم القصاص فی القتل) (بقره، آیه ۱۷۸) یعنی: ای مومنان قصاص در جرم قتل بر شما واجب گردیده است. و در آیه دیگری می فرماید: (ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطنا فلا یسرف فی القتل إنه کان منصور) (اسراء، آیه ۳۳) یعنی: و هرکس به ناحق کشته شود به صاحب خون او این قدرت را داده ایم تا قاتل را مجازات کند ولی نباید اوهم در کشتن اسراف کند. بیگمان صاحب خون یاری شونده است. دیگر آنکه پیامبر (ص) فرموده است:

«هرکس مرتکب قتل عمد شود قصاص می گردد».

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا (سوره اسراء، آیه ۳۱)

و (از آنجا که روزی در دست خدا است) فرزندانان را از تری فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می دهیم (وضامن رزق همگانیم). بی گمان کشتن ایشان گناه بزرگ است. انحراف عقیده و فساد آن آثاری را در واقعیت زندگی اجتماعی پدید می آورد. این انحراف تنها به فساد اعتقاد و آداب و مراسم آئینی محدود نمی شود. درستی عقید نیز آثاری را در صحت احساسات

وسلامت آن، ودر سلامت و استوار ماندن زندگی اجتماعی پدید می‌آورد. مثال زننده به گور کردن دختران مثال برجسته‌ای برای آثار عقیده در واقعیت اجتماعی بشری است. گواهی است بر این که زندگی ممکن نیست از عقیده متأثر نگردد، و عقیده نیز ممکن نیست در گوشه‌ای دور از زندگی برجای بماند و ادامه حیات دهد.

آن گاه در برابر مثالی از ریزه کاریهای شگفت تعبیر قرآنی می‌استیم.

در این مورد رزق و روزی فرزندان بر رزق و روزی پدران مقدم گردانده شده است:
(نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ).

ما به آنان (یعنی فرزندان) و به شما (یعنی پدران) روزی می‌دهیم.

اما در سوره انعام رزق و روزی پدران به رزق و روزی فرزندان مقدم گردانده شده است:
(نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ).

ما به شما (پدران) و به آنان (یعنی فرزندان) روزی می‌دهیم (انعام { ۱۵۱ })

این به خاطر مفهوم مدلول متفاوتی در این دو آیه است. این چنین است:

(وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ).

و (از آنجا که روزی در دست خدا است) فرزندان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان

و شما را روزی می‌دهیم.

آیه دیگر چنین است:

(وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ).

و فرزندان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چراکه) ما به شما و ایشان

روزی می‌دهیم (انعام { ۱۵۱ })

در سوره اسراء کشتن فرزندان از ترس فقر و فاقه‌ای مطرح است که به سبب وجود فرزندان

حاصل می‌آید. این است که رزق و روزی فرزندان مقدم داشته شده است.

ولی در سوره انعام کشتن پدران به سبب فقر و فاقه حاصل از وجودشان در میان است، این

است که رزق و روزی پدران مقدم گردانده شده است. لذا تقدیم و تاخیری که در این دو آیه صورت

گرفته است با توجه به مقتضیات مقاصد و مفاهیم تعبیر در اینجا و آنجا بوده است.

روند قرآنی از نهی از کشتن فرزندان، به نهی از زنا می‌پردازد:

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا».

و (با انجام عوامل انگیزه‌ها زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه

و شیوه است.

میان کشتن اولاد، و میان زنا پیوند و مناسبت وجود دارد. نهی زنا هم به سبب همین پیوند و مناسبت، میان نهی از کشتن فرزندان و میان نهی از کشتن انسان، قرار گرفته است.

در زنا کشتن از زوایای گوناگون وجود دارد. پیش از هر چیز کشتن بشمار است، چون ماده حیات در غیر جای خود ریخته می‌شود. به دنبال آن اغلب علاقه به نجات از آثار و پیامدهای آن قرار می‌گیرد که همچون نجاتی به وسیله کشتن جنین پیش از کامل شدن یا پس از کامل شدن، و پیش از تولد و یا پس از تولد نوزاد، میسر می‌گردد. اگر هم به ترک جنین گفته شود و بگذارند بماند، اغلب همچون فرزندی به دست زندگی بد و ناجوری سپرده می‌شود، یا تحویل زندگی خوار و پلشتی می‌گردد، زندگی‌ای که به شکلی از اشکال، زندگی هدر رفته و تباهی است... این کار هم نوعی کشتن است. دسته و گروهی است که در زنا در میان آنان شائع و پراکنده می‌شود. نسب‌ها به هم می‌آمیزند. خون‌ها به هم می‌ریزند و آمیزه یکدیگر می‌شوند. اعتماد به ناموس و واطمینان به فرزند از میان بر می‌خیزد. دسته‌ها و گروه‌های بشری از یکدیگر گسیخته می‌شوند و روابط آنان از هم می‌گلسد. کار به جایی می‌کشد که انگار زندگی دسته‌ها و گروه‌های آدمزادگان بسان مرگ است.

این هم نوعی کشش دسته‌ها و گروه‌های بشری است. چه انسان بتواند سهل و ساده از راه زنا آتش شهوت خود را خاموش گرداند، زندگی زناشویی را چیز زائدی می‌سازد و ضرورتی برای تشکیل آن در میان نمی‌ماند. خانواده را نیز تبدیل به دوزخ رنج و زحمتی می‌گرداند که انگیزه‌ای برای تشکیل آن نمی‌ماند. خانواده باید پرورشگاه شایسته و بایسته‌ای برای نوزادان باشد، پرورشگاهی که سرشت آن سالم نمی‌ماند و تربیت ایشان به نحو احسن صورت نمی‌گیرد مگر در کانون گرم و پرمهر آن.

هیچ ملتی نیست که زنا در آن پخش و پراکنده گردد مگر این که رو به انحلال می‌گذارد و از هم می‌پاشد. این کار آغاز تاریخ عصر حاضر چنین بوده است و چنین خواهد بود. چه بسا بر خوی گول بخورند و بگویند: اروپا و آمریکا امروزه زمام نیروی و مادی را در دست دارند، با وجود این که زنا در آنجاها پخش و پراکنده است.

آثار همچون گسیختگی و انحلالی در میان ملت‌های قدیمی، از جمله فرانسه پدیدار گردیده است و شکی در آن نیست. اما در میان ملت‌های نوبائی همچون ایالات متحده آمریکا هنوز آثار زنا به سبب نوبائی این ملت و فراوانی در آمد آنان پدیدار و نمودار نگردیده است. درست بسان جوانی که در شهوات اسراف و زیاده روی می‌کند و تاثیر اسراف و زیاده روی در شهوات در پیکر و سیماش پیدا و هییدا نمی‌شود تا وقتی که جوان است. ولی زمانی که گام به گام به سوی پیری می‌رود به سرعت درهم می‌شکند و تاب و توان سن و سال خود را نمی‌آورد آن گونه که همسالان میانه او تاب و توان می‌آورند و زورمند و قدرتمندند.

قرآن مجید حتی از نزدیک شدن به زنا جذر می‌دارد و بیدار باش می‌دهد. نزدیک نشدن به زنا مبالغه در دوری گزیدن و کناره گیری کردن است. زیرا زنا کشش زیادی دارد و شهوت شدیدی انسان را به سوی آن می‌کشاند. دوری گزیدن از نزدیک شدن به زنا از ضمانت آلوده نشدن بیشتری بدین پلشتی بر خوردار است. نزدیکی به اسباب و علل زنا ضمانت پاک ماندن و درامان از این پلشتی را از بین می‌برد.

بدین جهت است که اسلام راه را بر اسباب و علل تحریک آمیز و شهوت انگیز می‌گیرد تا از ارتکاب زنا جلوگیری شود... اسلام اختلاط زن و مرد را بدون ضرورت مکروه زشت می‌شمارد. خلوت زن و مرد را حرام قلمداد می‌کند. از بی حجابی و خودنمایی نهی می‌نماید. تشویق به ازدواج می‌کند کسی را که توان ازدواج را دارد. به روزه گرفتن توصیه می‌نماید کسی را که توان ازدواج را ندارد. چیز هائی را مکروه می‌شمارد که مانع و رادع ازدواج می‌شوند، از قبیل: مهریه زیاد. ترس و هراس از فقیر شدن و تنگدست گردیدن به علت داشتن فرزندان را نفی می‌کند. تشویق و ترغیب می‌کند بر این که کمک کنند یاری دهند کسانی را که می‌خواهند ازدواج کنند تا پاکدامن و پرهیزگار بمانند و خویشتن را بیابند و به گناه زنا نیالیند. اسلام سخت‌ترین کیفر را در برابر زنا اعمال می‌کند هنگامی که روی می‌دهد. تهمت ناموسی به زنان پاکدامن بیخبر زدن را بدون دلیل و برهان به شدیدترین وجه گوشمالی می‌دهد و مجازات می‌کند... و راه‌ها و وسیله‌های دیگری را برای پیشگیری و چاره جوئی به کار می‌برد، تا جمعه اسلامی را از سقوط و فورپاشی حفظ کند.

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷)

همان گونه (که اوهام و خیال بافیهایشان تقسیم بندی ستمگرانه فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در باره بت‌هایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بت‌هایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (ودسته ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته ای دخترانشان را زنده به گور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشبته کنند (ویگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامرزد و راه را از چاه باز نشانند).

۴- مشرکان برخی از چهارپایان را و بعضی از محصولات را بدون استفاده رها می‌کردند و بهره کشی و بهره وری از آنها را قدغن می‌نمودند، به گمان این که اینها مورد استفاده قرار نمی‌گیرند و از آن‌ها خورده نمی‌شود مگر با اجازه و یزه یزدان - این گونه می‌بردند - همچنین سوار شدند بر پشت برخی از حیوانات سواری را منع می‌کردند و قدغن می‌نمودند.

مانع این می‌شدند که به هنگام سوار شدن بر بعضی از حیوانات سواری و یا ذبح کنند! یا در حج بر آنها سوار نمی‌شدند چون یاد خدا در آن نبود و یاد خدا در آن می‌رفت! گمان هم می‌بردند. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

مسلماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد یا دورغ گفتن از زبان خدا بر خویشان حرام می‌کنند. (به سبب چنین دروغ و افترائی و ترحیم ناروا نابجائی) بی‌گمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند. کاملاً زیان می‌بینند. در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. هم وجود خود را دست می‌دهند و هم فرزندانشان را. خردهای خویش را و جانهای خویشان را از دست می‌دهند. بزرگواری و کرامتی را از دست می‌دهند که یزدان جهان با رهاکردن ایشان از پرستش دیگران بدیشان بخشیده است. وجود خویش را وقتی از دست می‌دهند که خود را تسلیم ربوبیت بندگان می‌کنند، بدان هنگام که خود را تسلیم حاکمیت بندگان می‌سازند. پیش از همه این زبانها، با ازدست دادن عقیده، هدایت را می‌بازند و زیان آم را متوجه شخص خود می‌سازند. در این صورت است که واقعاً زیانمند می‌شوند، و دچار گمراهی و سرگردانی می‌گردند که هیچ گونه هدایت و کمترین رهنمودی در آن نیست: (ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ). واقعاً گمراه می‌گردند و اصلاً راهیاب نمی‌شوند.

۳-۷-۵- احکام میراث جنین که در شکم مادر است

اگر حمل زنده به دنیا بیاید هم میراث می‌برد و هم از او میراث برده می‌شود، و چون مرده به دنیا آید میراث نمی‌برد، مگر اینکه به سبب جنایت بر مادرش بچه مرده از مادر متولد شود در این صورت میراث می‌برد و از او میراث برده می‌شود. و اگر بیشتر حمل در حالی که زنده است از مادر خارج شود و فهمیده شود که زنده است و بعد بمیرد میراث می‌برد و بر او نماز جنازه خوانده می‌شود.

برای کودکی که در شکم مادر است از ترکه بیشتر از سهم یک پسر و یا یک دختر نگهداشته می‌شود، و این در صورتی است که حمل با ورثه در ترکه شریک باشد و یا آنان را محجوب نماید، حجب نقصان، و اما اگر ایشان را به حجب حرمان نماید مانند پسر همراه با برادر متوفی، پس همه مال متوقف می‌شود تا اینکه شأن حمل روشن گردد.

در حدیث شریف آمده است که دو زن از طایفه هذیل با هم دعوا کردند و یکی با سنگ به شکم دیگری که حامله بود زد و آن زن بر اثر اصابت سنگ بچه‌اش را سقط نمود، پس آنان برای حکم و داوری دعوی خویش به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رفتند، پیامبر خدا در باره دیه بچه سقط شده به غره [برده و یا کنیزی] دستور داد. ولی و سرپرست آن زنی که باید غرامت بپردازد گفت: ای رسول خدا! چگونه بابت کسی که نه نوشیده و نه خورده و نه حرف زده و نه فریاد کشیده است - یعنی در وقت ولادت فریادی نکشیده - غرامت بپردازم؟ دیه مانند این باطل و هدر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: (این از برادران کاهن است) (بخاری، بی تا: طب ۵۷۵۸). امام مسلم در صحیح خود روایت کرده و در آن آورده است: (و مادر را با کسانی از ورثه طفل سقط شده وارث قرار داده است) (خوزان، ۱۹۷۵: ج ۳، ۱۰۵)

جنین بیان شده است نه تنها اسقاط عمدی جایز، بلکه ضروری است، البته برخی از فقیهان معاصر اهل سنت در همین شرایط فتوا به حرمت اسقاط عمدی جنین داده اند و با همان استدلالی که در نوشته های فقیهان گذشته باز گو گردید، یعنی حرمت قتل نفس محترم، به هیچ روی اسقاط عمدی جنین را جایز نمی دانند (خوزان، ۱۹۷۵: ج ۳، ۱۰۵)

۳-۷-۶- توجیه اسقاط عمدی جنین در صورت تهدید جان مادر از دیدگاه فقیهان معاصر

آنچه در این بحث اهمیت دارد و باید به آن توجه شود معیار و مبنای فقیهان معاصر اول سنت در این باره است و ایت اهمیت بدان روست که اساساً مبنای آنها چیست. آیا فقیهان گذشته توجه به این مبنا داشته اند یا خیر؟ آیا فقیهان معاصر در این باره، به رغم نظر فقیهان پیشین به مخالفت با آنها برخاسته اند و یا اینکه این به معنای واقعی کلمه مخالفت نیست، بلکه مسئله ای است که زمینه های توجه به آن (از جمله زمینه ها، پیشرفت دانش پزشکی و امکان پیش بینی) فراهم نبوده است. از دیگر سو اهمیت این مسئله از آن روست که قلمرو و گسترده معیار جواز اسقاط عمدی تا کجاست؟ آیا شامل دیگر عللی که زمینه ای اسقاط عمدی را فراهم می سازد (مانند اینکه تولد جنین موجب بیماری بهبودناپذیر مادر شود و یا اینکه خود جنین دچار بیماری باشد) می شود یا خیر؟ به طور کلی می توان درباره جواز اسقاط عمدی جنین از دیدگاه فقیهان معاصر اهل سنت سه توجیه به میان آورد:

توجیه اول: پاره ای از نوشته های فقهی معاصر اهل سنت اسقاط عمدی جنین را در صورت تهدید جان مادر جایز می دانند و دلیل های را برای آن یاد کرده اند، از جمله گفته اند: زندگی مادر نسبت به زندگی جنین استغفار یافته و محقق است، در حالی که زندگی جنین این گونه نیست و روشن است

که عقل در شرایط تعارض میان موجودی که زندگی اش استقرار یافته و موجودی که هنوز زندگی اش استقرار نیافته، زندگی موجودی را ترجیح می‌دهد که زندگی اش استقرار یافته است و آن نیست مگر زندگی مادر (الزرقاء، ۱۹۹۳: ۵۷)

استدلال یادشده مورد خرده گیری قرار گرفته که منظور از استقرار زندگی مادر چه هنگام است، آیا اکنون مراد است یا هنگام وضع حمل؟ اگر منظور هنگام کنونی است که زندگی جنین نیز استقرار دارد و تحقق یافته است و تفاوتی بامادر ندارد و اگر منظور هنگام وضع حمل است، بله زندگی جنین در آن هنگام یقینی نیست، همان گونه که زندگی مادر نیز در آن هنگام یقینی نیست. به این پایه، تفاوتی میان زندگی جنین و زندگی مادر وجود ندارد، از این رو نمی‌توان زندگی مادر را بر زندگی جنین برتری داد.

اشکال یادشده درست به نظر می‌رسد، به نظر نگارنده، چنانچه به جای (استقرار) زندگی مادر (استقلال) زندگی مادر جایگزین شود، از خرده گیری یاد شده برکنار خواهد بود، زیرا این یقینی است که زندگی جنین مستقل نیست ولی زندگی مادر استقلال دارد و بسا عقل در تعارض میان حفظ زندگی موجود مستقل و موجود غیر مستقل، حفظ زندگی موجود مستقل را برتری بدهد.

توجیه دوم: گاهی نیز ممکن است باتوجه به برخی احکام فقهی، برای توجیه برتری دادن جان مادر در مقایسه با جان جنین، چنین گفته شود: اول (مادر در مقایسه با جنین اصل است و جنین فرع و طبق فتوایی که از اهل سنت وجود دارد، چنانچه اصل، فرع را به قتل برساند اصل، قصاص نمی‌شود و در استدلال به این فتوا گفته‌اند چون اصل، علت وجود فرع است، پس سطاوار نیست فرع، موجب نیست و اعدام شود (ابن قدامه مقدسی، بی تا: ج ۱، ۳۵۹)

دوم) بیشتر فقیهان اهل سنت به این باوراند که کشتن جنین (اگر چه عمدی) موجب قصاص نمی‌شود، البته در صورتی که جنین میت و بی جان، ساقط شود.

سوم) به نظر برخی مذاهب فقهی اهل سنت، مانند حنفی، نفس جنین برابر وهم سنگ نفس تولد یافته مانند مادر نیست، از این رو در مذهب حنفی جنین هم نفس است و هم نفس نیست، جنین از آن رو که روح در آن دمیده شده نفس نامیده می‌شود ولی از آن رو که وجود مستقل ندارد و جزئی از مادر به شمار می‌آید نفس نامیده نمی‌شود (افندی، بی تا: ج ۱۰، ۲۹۹)

برخلاف وجود مادر که قطعاً نفس نامیده می‌شود و دلیلی وجود ندارد که وی را نفس نخوانند. از ترکیب و تحلیل امور سه گانه یاد شده می‌توان چنین به دست آورد که جان مادر نسبت به جان جنین برتری دارد. زیرا جان مادر اصل است و استقلال نیز دارد ولی جان جنین فرع است و استقلال ندارد، و از دیگر سو چنانچه کسی از روی عمد مادر را بکشد، قصاص می‌شود ولی اگر

کسی از روی عمد جنین را به قتل برساند (پس از دمیده شدن روح) در صورتی که بی جان ساقط شود قصاص نمی‌شود.

به نظر می‌رسد امور یادشده، اموری استحسانی است که برتری تجات چنان مادر را نسبت به جان جنین به ذهن استیناس می‌کند و نمی‌توان از آنها به عنوان دلیل عقلی با شرعی استوار و خرده ناپذیر برای اسقاط عمدی جنین یاد کرد. دست بازیدن به این گونه دست یازیدن به امور ذوقی برای بیان حکم شرع به شمار می‌آید و از نظر این گونه فقیهان به عنوان دلیل حکم شرعی قابل پذیرش نیست (الاشقر، ۱۹۹۹: ج ۲، ۲۴۲) اگر چه ممکن است به عنوان تاییدی حکم مورد توجه قرار گیرد.

توجیه سوم: بیشتر نوشته‌های فقهی معاصر برای برتری دادن جان مادر نسبت به جان جنین به دلیلهایی مانند (اخف الضررین) (شلتوت، ۱۹۷۵: ۲۹) کمترین زیان. دست یازیده‌اند دلیل (اخف الضررین) و تعبیرهایی مانند آن یک دلیل انکار ناپذیر عقلی است، بدین معنا که عقول همه انسانها بی چون و چرا می‌پذیرد که چنانچه انسان بر سر دوراهی پذیرش یکی از دو زیان قرار گرفت عقل حکم می‌کند که راهی را برگزیند که زیان کمتری را در پی می‌آورد و در این باره هیچ گونه خرده‌گیری وجود ندارد. بتا برین دلیل یاد شده یک امر فطری است، بدین معنی که در سرشت همه انسانها وجود دارد و نیازی به دلیل و برهان ندارد بر پایه آنچه گفته شد به نظر این گروه از فقیهان اهل سنت در تعارض میان نجات جان مادر و جان جنین، به رغم تساوی ارزش انسانی هر دو، از آنجا که به ناچار مرگ یکی از مادر و جنین گریز ناپذیر است عقل با توجه به پیامدهای عاطفی و اجتماعی ای که مرگ مادربه دنبال دارد ف نجات جان وی را ترجیح می‌دهد. نکته قابل توجه در استدلال یاد شده تعبیر ضررین (دو ضرر) یا شیرین (دوشر) است؛ زیرا این تعبیرها می‌فهماند دانشمندانی که نجات جان مادر را ترجیح می‌دهند، در عین حال، نابودی جنین را نیز زشت می‌شمارند و اسقاط او را زیان به جامعه انسانی می‌پندارند، از این رو تعبیر به «ضررین» یا «شیرین» می‌کنند ولی چه بایستی کرد؟ هر دو عمل نکوهیده است و قبح اخلاقی دارد، و هیچ گاه بهانه نجات جان مادر قبح ذاتی جنین عملی را پاک نمی‌کند ولی در این شرایط که تنها می‌توان یکی را نجات داد، به حکم عقل، آن یک نفر مادر است زیرا زیان کمتری را به همراه می‌آورد.

با توجه به اصل عقل یاد شده می‌توان امور سه گانه ای را که در توجه دوم از آنها به عنوان امور ذوقی یاد گردید، به این دلیل ضمیمه ساخت و به مبنای نظریه اسقاط عمدی جنین قوت بیشتری بخشید.

حل ممکن این پرسش پیش آید که آیا جنین در این شرایط نفس محترم و مؤمن نیست و مشمول آیه هاید زیر قرار نمی‌گیرد؟ «نکشید نفسی را که خداوند قتل آنرا حرام کرده است، مگر به

حق» (اسراء، ۳۳)، و «وهرکس انسان مؤمنی را از روی عمد بکشد، پاداش او دوزخ است و همیشه آنجا خواهد بود و خشم و لعنت خدا بر او باد و خداوند برای وی عذاب بزرگ فرا هم ساخته است» (نساء، ۹۳). باتوجه به دلیلی که ازسوی دانشمندان معاصر اهل سنت برای اسقاط عمدی جنین یاد گردید اگر چه هر دو آیه شریفه قرآن شامل جنین نیز می شوند، با این همه، نظر به موردی دارند که کسی ابتدا وبدون وجود شرایط تعارض واز سر کینه و خود خاهی وانگیزه های غیر انسانی، دیگری را به قتل برساند خواه جنین باشد یا غیر جنین، به ویژه آیه دوم که در پایان آ«وعده های عذاب سنگینی نیز داده شده است. به دیگر سخن، شاید نتوان گفت که آیه یاد شده شامل موردی نیز می شود که تعارض میان حفظ جان دونفر پیش آمده وناگزیر، چه بخواهیم یا نخواهیم، مرگ یکی در پیش خواهد بود و هیچ گونه انگیزه ای جنایتکارانه ای در میان نیست در اینجا عقل سلیم حکم می کند، به رغم بد شمردن نابودی جنین، اراده ای بشری دخالت کند و دست کم، جان یکی از انها را که امتیازات بیشتر و زیان کمتری در میان دارد، نجات دهد.

اکنون این پرسش به میان می آید که آیا جواز اسقاط عمدی جنین شامل مورد نیز می شود که پزشکان تشخیص قطعی می دهند تولد جنین مادر را دچار بیماری بهبود ناپذیری می کند، به گونه ای که از اداره ای زندگی خود و خانواده و تربیت فرزندان باز می ماند؟ آیا در این باره نیز می توان به استناد نجات مادر سلامت مادر (نه جان مادر) به زندگی جنین خاتمه بخشید؟ باتوجه به ظاهر سخنان پیشین اهل سنت، پاسخ پرسش یاد شده منفی است. زیرا در این هنگام چون جنین دارای روح است به آن نفس محترم گفته می شود، مشمول آیه های حرمت قتل نفس می گردد و ملاک حفظ نسل نیز آن را دربر می گیرد. از دیدگاهی فقیهان معاصر اهل سنت نیز، با توجه به اینکه آنان در دوران پس از چهار ماه، تنها در فرض تهدید جان مادر، اسقاط را جایز می شمارند، همان گونه که برخی نیز به آن تصریح کرده اند پاسخ منفی است اما با چشم پوشی سخنان فقیهان معاصر به این امر، مبنای اخف الضررین { که مجوز اسقاط عمدی جنین در صورت تهدید جان است، چه اقتضاء می کند؟ آیا در این باره نیز اسقاط عمدی جنین کمترین زیان و آسانترین شراست؟ پاسخ به این پرسش آسان نیست، زیرا اسقاط جنین در دوران پس از چهار ماه اتلاف نفس است و زیان بار واز دیگر سو، وجود انسانی با بیماری بهبود ناپذیری می توان جلو آن را گرفت نیز زیان بار است. آیا عقل اجازه می دهد برای اینکه انسانی در سلامت و آسایش باشد، جان انسان دیگری گرفته شود؟ آیا حفظ سلامت مادر در مقام مدیر خانواده و مری و کسی که چه بسا دیگر فرزندان چشم به او دوخته اند تا بدان اندازه است که جان انسان دیگری گرفته شود

۳-۸- اسقاط عمدی جنین پیش از دمیدن روح

در این گفتار نخست نظریه‌های چهار مذهب فقهی دانشمندان گذشته‌ای اهل سنت یاد می‌گردد. به تحلیل دیدگاهها و پاسخ یابی مسئله مورد بحث می‌پردازیم.

۳-۸-۱- مذهب حنفی

در مذهب حنفی درباره اسقاط عمدی جنین پیش از دمیدن روح سه نظریه وجود دارد: (ابن عابدین، ۲۰۰۰، ج ۲، ۳۰۴)

۱: جواز اسقاط عمدی جنین. این سخن در مذهب حنفی رجحان دارد و در استدلال آن نیز گفته می‌شود جنین در این هنگام، انسان نیست و یا به سخن دیگر، نفس محترم شمرده نمی‌شود، از این رو، عنوان قتل بر آن صدق نمی‌کند زیرا همان گونه که گفته شد قتل یعنی ازاله ای روح و جنین در این مرحله فاقد روح است از این رو، مشمول آیه‌ای شریفه قرآن که می‌فرماید: «لا تقتلوا النفس الّتی حرم الله الا به الحق» نمی‌گردد زیرا ملاک حرام بودن قتل، نفس محترم است و جنین در این مرحله نفس محترم نیست، شمول و گسترده گی سخنان آنان در این باره اقتضاء می‌کند که اسقاط جنین خواه با عذر باشد یا بدون عذر، به هر روی مجاز است (ابن عابدین، ۲۰۰۰، ج ۸، ۵۸۶)

۲: جواز اسقاط عمدی جنین ولی مکروه بودن از نظر شرعی. زیرا منی پس از واقع شدن در رحم سر انجام انسان خواهد شد، از این روی اتلاف آن جایز نیست.

۳: حرمت اسقاط عمدی جنین. زیرا همان گونه که اگر محرم (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۱۷)

در ایام حج تخم صید را بشکنند ضامن است چرا که اصل و اساس صید محسوب می‌شود، این جا نیز جنین اصل انسان قلمداد می‌گردد، از این رو اسقاط آن جایز نیست؛ ناگفته نماند از دیدگاه این گروه، در صورت وجود عذر اسقاط جایز خواهد بود مانند این که در صورت ادامه‌ای بارداری مادر، شیر وی برای کودک که در حال حاضر شیرخوار است قطع شود و پدر توانای اجاره‌ای دایه برای وی را نداشته باشد (ابن عابدین، ۲۰۰۰، ج ۸، ۵۸۶)

۳-۸-۲- مذهب مالکی

نظریه‌های مذهب فقهی مالکی در این باره به سه دسته، تقسیم می‌شود:

۱. جمهور فقیهان مذهب مالکی بر این باورند که پس از استقرار منی در رحم زن، اسقاط جایز نیست، اگر چه پیش از چهل روز (مرحله نطفه) باشد. (علیش، ۱۹۷۸، ۳۹۹)

۲. پاره‌ای دیگر از فقیهان مالکی بر این باورند که اسقاط جنین پیش از دمیدن روح مانعی ندارد، البته در صورتی که جنین از زنا باشد و به ویژه این احتمال وجود داشته باشد که با ظهور بارداری زن، وی به قتل برسد. (علیش، ۱۹۷۸: ۳۹۹)

۳. برخی دیگر، مانند لخمی، اسقاط جنین را پیش از دمیدن روح، پیش از چهل روز، مجاز می‌دانند ولی پس از آن را مجاز نمی‌دانند. (الرهونی، ۱۹۷۸: ج ۲، ۲۶۴)

۳-۸-۳- مذهب حنبلی

در مذهب حنبلی نیز در این باره سه نظر وجود دارد:

۱. آنچه که در مذهب فقهی رجحان دارد، جواز اسقاط پیش از چهل روز است ولی پس از آن جایز نیست و بدین رو برخی از آنان تصریح کرده‌اند که خوردن دارو برای اسقاط جنین پیش از چهل روز مانعی ندارد. (المرداوی، ۱۹۷۸: ج ۱، ۳۸۶)
۲. ابن جوزی از دانشمندان مذهب حنبلی بر این باور است که اسقاط عمدی پیش از دمیدن روح به طور کلی حرام است.
۳. برخی از دانشمندان این مذهب فقهی مانند ابن عقیل به طور کلی اسقاط جنین پیش از دمیده شدن روح را جایز می‌دانند.

۳-۸-۴- مذهب شافعی

در مذهب یاد شده نیز سه نظریه دیده می‌شود:

۱. نظریه که در مذهب شافعی رجحان دارد، جواز اسقاط عمدی، پیش از دمیده شدن روح است. (المحلی، ۱۹۹۳: ۵۷۷)
۲. برخی دیگر مانند غزالی به طور کلی اسقاط عمدی پیش از چهار ماه را حرام می‌دانند غزالی در باره دلیل این نظریه می‌گوید: زیرا اسقاط، جنایت بر موجود است که تحقق یافته است. (غزالی، ۱۴۱۴: ۸۶)
۳. جواز اسقاط پیش از دمیده شدن روح در صورتیکه، حمل نتیجه زنا باشد، زیرا در این صورت، جنین محترم نیست. (الرملی، ۱۹۹۳: ۴۴۳)

۳-۹- تحلیل آرای یاد شده

۱. مرحله نطفه (چهل روز اول؛ بیشتر از فقیهان مذهب حنفی و شافعی حنبلی و همین طور بعضی از فقیهان مالکی اسقاط در این مرحله را بدون شک جایز می دانند و از دیگر سو، بیشتر فقیهان مالکی و برخی حنفی ها غزالی از شافعی و ابن جوزی از حنبلی آن را حرام می دانند.
 ۲. مرحله علقه (چهل روز دوم)؛ بیشتر فقیهان حنفی و شافعی و همین طور ابن عقیل از فقیهان حنبلی اسقاط در این مرحله را مباح می دانند ولی از دیدگاه همه فقیهان مالکی و برخی فقیهان حنفی و شافعی، حرام تلقی می شود.
 ۳. هیچ یک از فقیهان مذاهب چهار گانه، اسقاط جنین پیش از چهار ماه را قتل نفس نمی دانند؛ از این رو، ابن قدامه بر این باور است که جنین پیش از دمیده شدن روح همچون جمادات است، بدین سبب، در صورت اسقاط پیش از چهار ماه نه غسل نیاز دارد و نه نماز به آن واجب است، چرا که از هاق روح نشده و میت نیست (ابن قدامه، بی تا: ج ۲، ۳۹۸)
- ابن حزم از فقیهان ظاهریه نیز تصریح می کند که اسقاط جنین پیش از چهار ماه، از هاق روح به شمار نمی آید و تنها یک جنین اسقاط گردیده است و بس، نه اینکه انسانی به قتل رسیده باشد. (ابن حزم، ۱۹۹۸: ج ۸، ۳۰)
- بر پایه آنچه تا اکنون از مذاهب فقهی مذکور یاد گردید، اسقاط عمدی جنین پیش از چهار ماه و در صورت تهدید جان مادر، جایز است (اگر گفته نشود واجب است). بنا بر مذاهبی چون رأی غالب حنفیها و همین طور فقیهانی چون ابن عقیل که اسقاط پیش از چهار ماه را به طور کلی جایز می دانند، دلیل مسئله روشن است. اما بنا بر مذاهبی چون مالکی یا کسانی چون غزالی که اسقاط پیش از چهار ماه را حرام می دانند، نیز می توان چنین حکمی را به آنها استناد داد؛ زیرا بنا بر هر چهار مذهب فقهی، اسقاط جنین در این مرحله قتل نفس قلمداد نمی شود و از این رو مشمول آیه های قرآن مانند «لا تقتلوا النفس الّتی حرم الله الا به الحق» نیست؛ بنا به راین همان گونه که پیش از این از ابن قدامه بازگو کردیم، جنین در این مرحله، تکه ای خون است (البته رشد دارد) و از این رو اسقاط آن چیزی جز اتلاف «شیء» نخواهد بود بدین رو، چنانچه پزشکان تشخیص دهند نه تنها جایز، بلکه واجب است؛ زیرا در این صورت اهمیت جنین موجودی که روح ندارد و نفس قلمداد نمی شود با اهمیت وجود مادر که دارای روح است و افزون بر آن بقا و سلامت وجود خانواده ضروری است، برابر نخواهد بود. برخی فقیهان تحریم کننده، اسقاط را از خاطر زنا به ویژه اگر خوف قتل مادر وجود داشته باشد جایز می دانند؛ برخی دیگر تصریح کرده اند که چنانچه ادامه بارداری مادر موجب قطع شیر برای کودک

شیرخوار شود و پدرتوانایی اجاره کردن کسی را برای وی نداشته باشد اسقاط جایز است.

اکنون این پرسش مطرح است که چنانچه امور دیگری زمینه های اسقاط عمدی جنین را فراهم سازد مانند ادامه بارداری یا تولد جنین مادر دچار بیماری بهبود ناپذیر سازد حکم چیست آیا از دیدگاه فقیهان گذشته در این صورت نیز اسقاط جایز است

همان طور که اشاره شد بنابر نظریه فقهی مذاهبی که اسقاط پیش از چهار ماه را جایز می دانند، دست کم، اسقاط مباح است اگر گفته نشود که واجب است همین طور بنابر نظریه کسانی که اسقاط را در صورت وجود عذرهایی مانند بارداری از زنا یا خوف قطع شدن شیر مادر جایز می دانند (زیرا عذر تهدید سلامت جسمانی کمتر از عذرهای مانند به اداری از زنا یا خوف قطع شیر نیست). همچنین از دیدگاه نظریه‌هایی که اسقاط عمدی جنین را پیش از چهارماه حرام می‌دانند، از آنجای که جنین در این مرحله «شیئی» است (همان گونه که از کسانی چون ابن حزم و ابن قدامه نقل گردید) و چیزی بیش از آن نیست به نظر می‌رسد، اسقاط و اتلاف جنین در صورت وجود عذرعقلایی، جایز باشد؛ چنان که درباره‌ای هر شیئی دیگری نیز در صورت وجود عذرعقلایی و قابل پذیرش، اتلاف آن جایز خواهد بود. روشن است که عذرعقلایی و قابل پذیرش هنگامی وجود خواهد داشت که اهمیت آن امری که قرار است حفظ شود، بیشتر از اهمیت آن می‌باشد که قرار است از میان برود، و به نظر می‌رسد اهمیت نجات سلامتی مادر بیشتر از اهمیت تکه‌ای خون باشد و چه عذری قابل پذیرش از نجات سلامتی مادر؟

ولی درباره‌ای دیگر عذرها، مانند ملاحظات پزشکی، که مربوط به خود جنین است یا ملاحظات غیر پزشکی غیرجنایی، مانند اسقاط جنین به خاطری تجاوز به عنف، دیدگاه فقیها چیست؟ به نظر می‌رسد دیدگاه فقیهان که اسقاط پیش از چهارماه را جایز می‌دانند، در این موارد روشن است و جایی برای منع وجود ندارد. ولی فقیهانی که اسقاط را حرام می‌دانند بایستی از یک سو به مبنای آنان جنین را شیئی می‌دانند توجه شود از دیگر سو اهمیت عذر پیش آمده با اهمیت حفظ جنین، مورد ارزیابی قرار گیرد و براساس نتیجه‌ای که از این ارزیابی به دست می‌آید عمل شود. به دیگر سخن می‌توان گفت که از دیدگاه این گروه از فقیهان اصل حرمت است مگر اینکه اسقاط جنین از اهمیت بیشتری برخوردار باشد.

۳-۱۰- مواع ارث

در آخر لازم است که مواع ارث را بیان داریم و آن چیزی است که به سبب آن استحقاق شخص از میراث به خاطر منعی که در آن بعد از قیام سبب نفی می‌گردد، و وی محروم نامیده می‌شود، و آنچه به سبب دیگری منتفی می‌گردد از این حکم خارج است چنانکه در حجب خواندیم. و مواع ارث چهار چیز است:

۳-۱۰-۱- رق

یعنی برده، زیرا برده مالک چیزی نیست، بلکه خودش و آنچه در دست دارد ملک سید و آقای او است.

۳-۱۰-۲- قتل

قتلی که موجب قصاص و یا كفاره است، و آن قتل عمد و شبه عمد و خطاء است، پس کسی که به عجله چیزی را پیش از وقت آن بخواهد به حرمان آن عذاب می‌شود. قتل به سبب مانع از ارث نمی‌شود، پس اگر شخص محجور در راه گذاشته شود و به قتل برسد از وی ارث برده می‌شود، و قتل کودک و دیوانه مانع از ارث بردن نیست چون آنها قصاص نمی‌شوند و كفاره‌ای بر آنان نمی‌باشد.

اگر شوهر زن خود و یا ذات رحم از محارم خود را به خاطر تحقق زنا به قتل برساند نه به مجرد تهمت، وی از او در نزد ما ارث می‌برد، و اما در نزد امام شافعی رحمت الله علیه ارث نمی‌برد. اگر قصاص و كفاره از قاتل فرزند به خاطر حرمت پدر بودن ساقط شود ولی از آن فرزندش ارث نمی‌برد، و حکم در باره كفاره مستحب نیز همین است، پس اگر کسی زن خود را بزند و زنش سقط جنین نماید، در آن غره [دیه] و كفاره مستحب می‌باشد، با اینکه او را از میراث محروم می‌سازد (ابن عابدین، ۲۰۰۰: ج ۵، ۳۸۹).

اگر قاتل پیش از مقتول فوت کند مثل اینکه یک نفر کسی را زخمی می‌نماید و شخص مضروب زمینگیر و بستری می‌شود و ضارب قبل از وی فوت می‌کند، به اجماع مقتول از وی ارث می‌برد.

مرد در اسلام می‌تواند آب منی‌اش را از همسرش باز دارد و آب منی خود را با اجازه همسرش از رسیدن به رحم او باز دارد، و برای زن نیز چنین اجازه‌ای هست - چنانکه فقها تذکر داده‌اند زن

می تواند با اجازه شوهرش دهان رحم خود را ببندد و از رسیدن آب منی شوهرش به رحم خود جلوگیری نماید، در این صورت هیچ گناهی برای زن نیست. به این مسئله گفته پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دلالت دارد که در جواب برخی از صحابی که در این مورد سؤال کردند آن حضرت فرمودند: (اگر این کار را بکنید بر شما گناهی نیست، آنچه خداوند از آفرینش آن تا روز قیامت مقرر کرده حتماً پدید و به وجود می آید). (ابن عابدین، ۲۰۰۰: ۸۷)

فقها تذکر می دهند که اجازه گرفتن شوهر از زن در عمل به این امر در صورتی که شوهر از فساد فرزندش به خاطر خرابی زمانه بترسد، و یا شوهر در سفر و دور از خانواده باشد، و یا در سر زمینی باشد که کفر بر آن غالب است، و یا زن بد اخلاق است و می خواهد طلاق بگیرد و مرد از بارداری او می ترسد ساقط می شود.

ساقط کردن حمل به سبب عذر پیش از دمیدن روح در آن مباح است، از جمله عذرهای یکی ترس زن شیر دهنده از این است که شیر وی به سبب حمل جدید قطع شود، و یا بیماری داشته باشد که حامله شدن وی آن مریضی را زیاد می نماید و او را در معرض خطر قرار می دهد، پس در این صورتها ساقط کردن حمل قبل از گذشتن چهار ماه، یعنی پیش از اینکه نفخ روح گردد جایز است، اما بعد از آن به هیچ وجه جایز نیست، چون خلقت تمام شده و جنین زنده گردیده، پس همچون انسان زنده محترم و دارای حقوق انسانی است، لذا قتل و سقط آن جایز نمی باشد.

خلف بن خلیفه از هشام روایت کرده که زنی به نزد عمر بن الخطاب آورده شد که شوهر نداشت ولی حامله شده بود، عمر رضی الله عنه از وی در این مورد سؤال کرد، زن گفت: من زنی هستم که خوابم سنگین است، در وقتی که خواب بودم مردی به من تجاوز کرده است، وقتی بیدار شدم که وی از کار خود فارغ شده و رفته بود، پس عمر رضی الله عنه حد را از او دفع نمود. این را سعید بن منصور روایت کرده است چنانکه در مغنی آمده است. و این حدیث مرسل و صحیح است.

ابن عبدالبر از طریق شعبه از عبدالملک بن میسره از غزال بن سیره آورده که گفته است: من با عمر رضی الله عنه در منی بودم، در آنجا زنی باردار درشت اندام را دیدیم که گریه می کرد، پس عمر رضی الله عنه از وی پرسید برای چه گریه می کنی؟ زن گفت: من زنی هستم که خوابم سنگین است، در شب نماز خواندم و خوابیدم، وقتی بیدار شدم که در حالت خواب مردی به من تجاوز کرده و رفته بود، و من نفهمیدم او چه کسی بود؟ عمر رضی الله عنه حد را از او دفع کرد. در فتح الباری نیز همچنین آمده است. و این دارای سند صحیح است.

موفق گفته است: و بر ما است که آنها را به وطئ اکراه یا شبهه حمل نمائیم، و حد به شبهات ساقط می گردد. و نیز گفته شده است: زنی به غیر وطئ حامله می شود، یعنی به داخل شدن آب منی

مردی به فرجش چه به عمل خودش و چه به عمل دیگران، و لهذا باردار شدن دختر بکر ممکن است، این مسئله رخ داده، و در باره این مسئله دکتری که در امور امراض زنان متخصص بود از سرورم شیخ محمد حامد در باره زنی که شکمش بالا آمده بوده و برای معاینه به او رجوع کرده بود و بعد از معاینه دکتر متوجه شده بود که با وجود بکر بودن حامله است سؤال کرده بود، شیخ رحمه الله علیه از ترس اینکه آن زن رسوا شود و یا کشته شود به سقط جنین وی فتوا داده بود.

۳-۱۱- احکام دیه جنین

جنین همان فرزند است که در رحم مادر می باشد البته اگر بعضی از اعضای وی مشخص شده باشد مانند ناخن و موی و سقط کند غره بر او لازم می شود و فرقی نمی کند که پسر باشد یا دختر.

۳-۱۱-۱- غره

شریعت اسلام حیات جنین را محترم می داند و از حقوق وی حفاظت می نماید، پس تعدی به او را حرام قرار داده است، بنابر این اگر کسی ضربه ای چه به شکم و چه به پشت و چه به پهلو زنی حامله بزند و او جنین خود را مرده سقط نماید در آن دیه - غره - بر عاقله ضارب واجب می شود اگر چه آن زن همسر وی باشد. و اندازه دیه جنین یک دهم دیه شخص است فرق نمی کند که جنین پسر باشد و یا دختر، و همچنین به پانصد درهم نیز معین شده است که بر عاقله ضارب واجب است در یکسال پردازند. امام شافعی گفته است: آن را مانند دیه در مدت سه سال پردازند، و امام مالک رحمه الله علیه گفته است: در مال جانی واجب می گردد. در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در باره دیه جنین زنی از بنی لحيان به برده یا کنیزی حکم نمودند. اگر زنی که برای او به غره حکم صادر شده بمیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حکم کردند که میراث وی به فرزندان و شوهرش می رسد، و همانا دیه بر عصبه او است.

در روایت دومی از وی - ابوهریره - روایت شده است که گفته: دو زن از طایفه هزیل با هم دعوا کردند پس یکی با سنگی به دیگری زد و او را و آنچه را که در شکم داشت به قتل رساند، این مخاصمه را به حضور نبی صلی الله علیه و آله وسلم آوردند، آن حضرت حکم به دیه جنین آن زن " غره " برده یا کنیزی نمودند و دیه زن را بر عاقله او فیصله کردند (بخاری، بی تا: ۶۹۱۰).

از مغیره بن شعبه از عمر رضی الله عنه روایت شده که وی در باره جنین شکم زن مشوره نمودند، مغیره گفت: نبی صلی الله علیه و آله وسلم به غره یعنی دادن برده یا کنیر حکم کردند

(بخاری، بی تا: ۶۹۰۵).

مراد از قول وی: "املاص المرأة" یعنی زنی که به شکم او ضربه می خورد و جنین وی به قتل می رسد. بخاری حدیث را در مکان دیگری در اعتصام از مغیره کرده است که: عمر ابن الخطاب در باره زنی که به شکم او ضربه می خورد و جنین وی به قتل می رسد سؤال کردند.

غره در اصل: سفیدی پیشانی اسب است، و برای آدمی در حدیث در فضل وضو استعمال شده و آمده است: (همانا امت من در روز قیامت درحالی که پیشانی آنان می درخشد خوانده می شوند) همچنین به هر چیز نفیس چه آدمی باشد یا غیر آن، مرد باشد یا زن غره اطلاق می گردد، و گفته شده: از این جهت به آدمی غره می گویند که وی اشرف مخلوقات است، چرا که محل غره و درخشیدن صورت است و صورت اشرف اعضاء می باشد و دلیل بر قیمت غره به پانصد درهم این است که امام احمد بن حنبل گفته است: عبدالرزاق از معمر برای ما حدیث نمود که گفته: غره پنجاه دینار است.

همچنین از امام احمد به سند خودش از شعبی روایت کرده که گفته: غره پانصد درهم است. و از زید بن اسلم روایت است که عمر بن الخطاب قیمت غره را پنجاه دینار تعیین نمودند.

از این آثار فهمیده می شود که قیمت غره از طلا پنجاه دینار و از نقره پانصد درهم است.

قابل به ذکر است که غره واجب است اگر چه زن کتابی یا مجوسی باشد.

اگر زن بچه شکم خود را زنده سقط نماید در آن دیه کامل واجب می گردد، و اگر مرده سقط کند و مادر بمیرد، در باره مادر دیه و در باره جنین غره واجب می شود چون با هم در حدیث شریف دیدیم چون مقرر است که فعل به تعدد اثر متعدد می گردد.

زنده بودن طفلی که از مادر به دنیا می آید به هر آنچه که دلالت به زندگی نماید مانند فریاد کشیدن و شیر خوردن و نفس کشیدن و عطسه کردن و غیره ثابت می شود، و اما اگر عضوی از وی تکان بخورد زندگی وی ثابت نمی شود چرا که ممکن است آن از کشش و یا خروج از محل تنگ به وجود آید (ابن عابدین، ۲۰۰۰: ج ۵، ۳۷۷).

اگر مادر بمیرد و بچه را سقط نماید فقط دیه واجب می گردد چرا که ظاهراً مرگ مادر سبب موت جنین شده است، چرا که حیات جنین به حیات مادر و تنفس وی به تنفس مادر بستگی دارد پس مرگ او به مرگ مادر تحقق می یابد، و اگر اول زنده سقط نماید بعد بمیرد دو دیه برای هر دو واجب می شود.

آنچه که در باره جنین از غره و دیه واجب می شود وی از مادر ارث می برد و مادر از او ارث می برد، و ضارب او از آن زن و از غیر آن زن میراث نمی برد چون وی قاتل است، پس اگر کسی زن خود را بزند و همسرش پسری مرده سقط کند بر عاقله پدر غره است و پدر از او ارث نمی برد چون

وی قاتل است.

و در نزد ما - احناف - در جنین اگر مرده سقط شود کفاره واجب نیست بلکه مستحب است، و اگر زنده به دنیا بیاید و سپس بمیرد در آن برای وجوب دیه در این هنگام کفاره نیز واجب می‌گردد. اگر بعضی از اندام‌های وی مانند ناخن و موی ظاهر و پیدا شده باشد در احکام مانند آنچه که ذکر شد می‌باشد، و در عده و نفاس چنانکه با هم در تفصیل احکام حیض و نفاس در موضوع طهارت دیدیم می‌باشد.

هرگاه مادر بدون عذری جنین را سقط نماید گناهکار نمی‌شود، ولیکن چیزی از مواخذه به وی تعلق می‌گیرد مانند محرم که هرگاه تخم شکار را بشکند چرا که آن اصل صید است، و پوشیده نیست که اگر بعد از ظاهر شدن بعضی از اعضای جنین مادر او را سقط نماید و به فعل مادر بمیرد به سبب قتل جنین گناهکاری گردد چنانکه در تفصیل احکام سقط در طهارت با هم دیدیم، هر آینه ظاهر احادیث شریفی که امام مسلم در صحیح خود در فصل کیفیت خلق آدمی در شکم مادرش ذکر نموده دلالت بر آن دارد که تقریباً بعد از چهل روز بعد از باردار شدن خلقت او شروع می‌شود. از این احادیثی که مسلم در صحیح خود از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده که وی شنیده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمودند: (چون چهل و دو شب بر نطفه بگذرد خداوند به سوی او دو فرشته می‌فرستد که صورت او را می‌کشند و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوان ... او را پدید می‌آورند).

برای زن حامله هرگاه جنین خود را عمداً با خوردن دارو یا عملی مانند زدن به شکم یا برداشتن بار سنگینی به قصد سقط با اجازه شوهرش مرده سقط کند غراهی نیست، و اگر زنی به زنی امر به سقط کند و او این کار را بنماید زن مأمور ضامن نیست (ابن عابدین، ۲۰۰۰: ج ۵، ۳۷۹).

۳-۱۱-۲- قصاص

اگر کسی شکم زنش را با شمشیر پاره کند و یکی از فرزندان زن که در شکم او است زنده و دیگری مرده به دنیا بیاید و در او اثر شمشیر باشد و سپس مادر بمیرد، به جرم زنش قصاص می‌شود چرا که وی قتل عمد نموده است، و بر عاقله وی دیه ولد زنده نیز می‌باشد اگر بمیرد، و غره فرزند مرده واجب می‌شود

۳-۱۲- مراحل دیه جنین

- ۱- دیه نطفه‌ای که در رحم مستقر شده باشد، بیست دینار می‌باشد.
- ۲- دیه جنین در مرحله علقه که به صورت خون بسته باشد، چهل دینار، یعنی این مرحله جنین به خون جامد و غلیظ تبدیل می‌شود.
- ۳- دیه جنین در مرحله مضقه که به صورت گوشت در آمده باشد، شصت دینار می‌باشد.
- ۴- دیه جنین در مرحله عظم که به صورت استخوان درآمده و هنوز گوشت نروئیده، هشتاد دینار می‌باشد.
- ۵- دیه جنین که و استخوان بندی آن تمام شده و هنوز روح در آن پیدا نشده، یکصد دینار می‌باشد. در مراحل پنجگانه مزبور هیچ فرقی بین دختر و پسر نمی‌باشد.
- ۶- پس از حلول روح در جنین، در موردی که جنین پسر باشد دیه آن هزار دینار و در صورتیکه دختر باشد دیه آن پنجمصد دینار می‌باشد.

۳-۱۳- وقف، هبه برای حمل، اداره اموال و جبران خسارت جنین

حمل از حقوق مدنی که در ماده ۳۶ قانون مدنی افغانستان پیش بینی کرده است، برخوردار می‌شود مانند وقف، هبه، اداره اموال و خسارت بر اموال جنین و از جمله مباحثی است که در این مبحث، بحث می‌شود. که آن را در چهار گفتار مورد بحث قرار می‌دهیم.

۳-۱۳-۱- دوره کودک کشی

این دوره از زمان‌های بسیار قدیم می‌باشد، و با کودکان بسیار سخت و خشونت بار رفتار می‌شد. این دوره تا قرن چهارم میلادی ادامه داشت. نویسنده کتاب تاریخ کودکی معتقد است که علت چنین طرز فکری، مسئله کفایت و سودمندی اجتماعی افراد بزرگ سال و نبودن چنین امری در وجود افراد خوردسال بوده است. سقط جنین و سر بریدن کودکان یکی از راه‌های حفظ و بقای جامعه بود. و فرزندان اموال و دارایی شخص محسوب می‌شد، هرگونه تصرف مالکانه در آن جایز می‌دانستند. همانند روم قدیم، در آن قدرت، پدران حاکم بود. به پدر خانواده حق می‌داد زندگی فرزندان را همانند بردگان در اختیار خود بگیرد: پدر خانواده به آنان زندگی داده بوده و می‌توانست آن را پس بگیرد؛ در نتیجه کشتن فرزندان خود را بر اساس قاعده مذکور توجیه می‌کرده‌اند. همچنان ارسطو، فرزندان را تا زمانی که به سن بزرگ سالی برسد، در زمره اموال و دارایی پدر می‌دانست. و افلاطون،

زنان بالای چهل سال و مردانی که بیش از پنجاه و پنج سال سن داشتند، حق نداشتن بچه دار شوند. و او حکومت را موظف کرده بود که اگر کسی خلاف این دستور عمل کرد، یا جنین باید قبل از تولد سقط شود و یا کودک بعد از تولد سربریده شود.

۳-۱۳-۲- دوران تحقیر

این دوره از قرن چهارم تا قرن چهاردهم میلادی دوام کرد، در این دوره مردم و جامعه توان درک و حقیقت و ماهیت کودک را نداشتن، بر این باور و عقیده نادرست اصرار می‌ورزیدند که کودک موجودی ناپاک و خبیث بوده و تنها راه مقابله چنین مسئله‌ای به کاربردن تنبیه‌های بدنی شدید است. پدران از کودکان انتظار کارهایی داشتند که از توانایی و تحمل آنان بالا بود و از هر گونه اذیت و آزار و شکنجه در برابر کودکان دریغ نمی‌کردند. و کودکان بسیار شرایط سخت و خشونت بار را تحمل می‌کردند.

۳-۱۳-۳- دوره انتقال

این دوره که از قرن چهاردهم شروع شد و تا قرن هفدهم ادامه داشت، این دوره، دوره ظهور نظریات بود که با تفکراتی قبل از قرن چهاردهم متضاد بود؛ البته این نظریات بر نحوه و میزان تنبیه‌های شدید و خشونت بار تأثیر چندانی نگذاشت؛ زیرا مجازات شدید کودکان تا سال‌های متمادی ادامه پیدا کرد. و کودکان هنوز قربانی تفکرات انتقام جویانه و مجازات‌های سنگین مثال اعدام بودند. مثلاً بر اساس ماده ۲۲۴ قانون حمورابی که به دستور حمورابی، ششمین پادشاه بابل، در سال ۱۶۸۳ تا ۱۷۳۰ ق.م تدوین شده است:

هرگاه معماری برای شخصی خانه‌ای بنا می‌کرد و آن خانه به علت عدم استحکام، ویران و پسر صاحب خانه کشته می‌شد، برای انتقام، پسر معمار را می‌کشتند و همچنان اگر مردی زنی را مضروب می‌کرد و آن زن در اثر جراحات وارده فوت می‌نمود، دختر قاتل را می‌کشتند. اجرای عدالت بدین نحو همواره توأم با شکنجه و زجر بوده است. و از طرف دیگر مجازات کودکان و بزرگ سالان متفاوت بود. طور مثال، طبق الواح دوازده گانه، اگر بزرگ سالان مرتکب جرم سرقت می‌شد، به فجیع‌ترین وضع مجازات می‌شدند؛ ولی اگر چنین جرم را کودکان مرتکب می‌شد، به جبران خسارت و پرداخت تاوان یا تنبیه بدنی محکوم می‌گردیدند.

در اسناد بین المللی مربوطه به حقوق کودک، صراحتاً به این مسئله پرداخته نه شده است. همان طور که در بخش‌های قلبی اشاره شد، ماده (۱) «نظربه مقاصد این کنوانسیون، طفل هر فرد

انسانی است که پائین تر از هیجده سال قرار داشته باشد مگر این که تحت قانون منطبق به اطفال، اکثریت زودتر به بلوغ برسند». ماده (۶) دربند (۱) «دول طرف کنوانسیون حق فطری طفل به زندگی را به رسمیت می‌شناسند. دول طرف کنوانسیون باید تا آخرین سرحد ممکن بقا و رشد طفل را تضمین کنند». در کنوانسیون حقوق کودک، حقوق کودک به گونه‌ای تنظیم شده است که از زمان شروع کودکی سخنی به میان نمی‌آورد در کتاب راهنمای اجرای کنوانسیون کودک آمده است. کسانی که پیش نویس ماده یک را تهیه نموده‌اند، تمایلی به موضع‌گیری درباره سقط جنین و سایر مسائل مربوطه به قبل از تولد که ممکن است مانع از تأیید جهانی کنوانسیون شود، نداشته‌اند. کنوانسیون با اجتناب از تعیین دقیق آغاز کودکی زمان تولد یا از لحظه بار داری و انعقاد نطفه در رحم، حامی راه حلی منعطف است و قوانین داخلی و ملی را آزاد می‌گذارد که خودشان زمان شروع دوران کودکی را انتخاب کنند. قانون مدنی دولت آرژانتین زمان شروع کودکی را از زمان انعقاد نطفه به رسمیت می‌شناسد: «هستی و زندگی انسان از زمان انعقاد نطفه در رحم زن آغاز می‌شود و هر فرد می‌تواند از حقوق معینی قبل از تولد چنان که گویی زنده متولد شده است، برخوردار شود».

۳-۱۴- حق برخورداری از سلامت رشد

از جمله حقوق اساسی و مهم جنین، مراقبت و حفاظت از اوست. این حفاظت تأثیر فراوانی بر رشد و سلامت جنین دارد. عوامل بسیاری موجب می‌شوند که جنین در دوران بارداری از رشد مناسب و سلامت کامل برخوردار باشد. این عوامل قرار آتی می‌باشد:

۳-۱۴-۱- توجه به تغذیه و سلامتی مادر

باتوجه به اینکه وضعیت جسمانی مادر و نوع تغذیه او بر جنین تأثیر مستقیم می‌گذارد، باید به نوع تغذیه و سلامت و توانایی جسمی مادر توجه ویژه کرد. اگر چه در ابتدا انعقاد نطفه، زن و مرد هر دو دخیل است هستند، بعد از انعقاد نطفه، سهم اصلی و مؤثر در ساختمان کودک متعلق به مادر است و جنین یکی از اعضای مادر محسوب می‌شود. هر چه برجسم و جان مادر مؤثر باشد، بر جنین نیز مؤثر است. بدین دلیل، اسلام توصیه‌های فراوانی درباره نوع تغذیه مادر در دوران بارداری کرده است تا کودکانی سالم و زیبا و کامل پا به عرصه وجود بگذارند از نظر علمی نیز این مسئله به اثبات رسیده است که برخی نواقض و بیماری‌های کودکان، به دلیل سوء تغذیه مادر در دوران بارداری است. گرچه پدر و مادر هر دو در به وجود آوردن فرزند سهیم هستند، سهم مادر در رشد و نمو کودک

بیشتر است: جنین از مادر تغذیه می‌کند و تمام مواد لازم برای رشد خود را از مادر می‌گیرد؛ به همین دلیل سلامت، تغذیه مناسب، رفتارها و روحیات مادر در جنین اثر مستقیم دارد.

در زمینه شروع دوران کودکی کشورها به سه دسته تقسیم می‌شود.

گروه اول: گروه اول شامل کشورهای هستند که شروع دوران کودکی را از زمان انعقاد نطفه می‌دانند؛ مانند کشورهای امریکا لاتین، ایرلند و واتیکان. این موضوع در زمان تدوین پیش نویس کنوانسیون حقوق کودک، در میان تهیه کنندگان کنوانسیون مطرح شده بود. این کشورها به این تاکید می‌کنند که کودک قبل از تولد نیز دارای حیات است و لازم است از نظر قانون گذاری حمایت شود. به عنوان مثال کشور آرژانتین که در باره ماده یک کنوانسیون حقوق کودک گفته است: «مفهوم کودک، هر انسان را از لحظه انعقاد نطفه تا هیجده سالگی در بر می‌گیرد». این دیدگاه بر گرفته از قانون مدنی آرژانتین است که مقرر می‌دارد:

هستی و موجودیت انسان از لحظه انعقاد نطفه در رحم آغاز می‌شود و هر فرد می‌تواند از حقوق مشخص و معینی قبل از تولد، چنان که گویی متولد شده است، برخوردار شود. اگر جنینی که در رحم است، زنده متولد شود، حقوق مذکور برای او همیشگی و برگشت ناپذیر خواهد شد؛ اگر چه زمان تولد از مادرش جدا شود.

گروه دوم: این موضوع را ایالات محده امریکا در زمان تدوین کنوانسیون حقوق کودک مطرح کرد. براساس نظر دیوان عالی کشور امریکا، شروع دوران کودکی از زمانی آغاز می‌شود که مشخص شود طفل، پس از تولد قابلیت و استعداد بقا و دوام را دارد. این دیدگاه نه تولد را شروع کودکی می‌داند و نه زمان انعقاد نطفه را؛ بلکه مطابق آن، شروع دوران کودکی را از زمانی که قابلیت طفل برای بقا احراز شود، شروع و کودک از همان لحظه از حقوقی برخوردار می‌شود.

در حقوق امریکا، قابلیت بقا برای حمل از زمانی تحقق می‌یابد که جنین بتواند بیرون از رحم مادر نیز زندگی کند و کارشناسان طبی بر این نظر اند که این حالت در هفتمین ماه دوران حاملگی به وجود می‌آید. گروه سوم، گروه سوم شامل اکثرکشور های غربی می‌شود، که شروع دوران کودکی را از لحظه تولد می‌دانند. در طرحی که لهستان برای پیش نویس کنوانسیون حقوق ارائه کرده بود، تصریح شده بود: «شروع کودکی به عنوان انسان، از لحظه تولد است» پس براساس همین مبنای سقط جنین، به‌ویژه در اوایل حاملگی، در کشورهای اروپایی شرقی رواج داشت.

در حقوق روم و فرانسه، برای اینکه جنین از حقوق برخوردار شود، دو شرط وجود دارد:

شرط اول، زنده متولد، و شرط دوم قابلیت بقا نیز داشته باشد، همچنان در حقوق روم و فرانسه، زنده به دنیا آمدن جنین برای دارا شدن شخصیت حق کافی نیست؛ بلکه باید قابل زنده ماندن

(viable) نیز باشد. یعنی اگر جنین زنده به دنیا آید، ولی به علتی قابل زنده ماندن نباشد و به فاصله کمی بمیرد، نمی‌تواند حقوقی داشته باشد.

کشورهای آلمان و سوئیس به این باور هستند که طفل با زنده تولد شدن دارای شخصیت حقوقی می‌شود؛ اگرچه ناقص الخلقه یا نارس به دنیا بیاید. و در کشور اسپانیا جنین زمانی از حقوق برخوردار می‌شود، که دارای سه شرط باشد، اول طفل زنده تولد شود، دوم طفل قابلیت بقا را داشته باشد و سوم طفل باید بعد از تولد بیست و چهار ساعت زنده بماند. پس از مطالعات فوق چنین نتیجه می‌گیریم که حمل از زمان انعقاد نطفه دارای حقوقی بوده است. به عبارت دیگر، جنین نیز دارای شخصیت حقیقی و حقوقی است؛ که به صورت متزلزل و غیر مستقر می‌باشد. این تزلزل، با تولد یا قابلیت بقا بعد از تولد از بین می‌رود و مستقیماً می‌شود. به دلیل به رسمیت شناختن حق حیات، حق ارث، حق وصیت، حق وقف، هبه و حق جبران خساره وارده، برای جنین از زمان انعقاد نطفه شده است، پس می‌توان گفت، که جنین دارای شخصیت حقیقی و حقوقی است. و تولد فقط به عنوان کاشف مطرح می‌شود. پس نباید به این حقوق جنین که از حقوق اساسی است، تعرض شود؛ مگر در مواقع استثنائی مجاز است.

فصل چهارم

نتیجه گیری

۴-۱- نتیجه گیری

منابع

۱- قرآن

الف: منابع عربی

- ۲- ابن براج، قاضی. (۱۴۰۶ ق). **المذهب**، تهران: نشر دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳- ابن رشد، محمد بن احمد. (۱۹۹۵). **بدایه المجتهد و نهایه المقتصد**، بیروت- لبنان: دارالفکر.
- ۴- ابن عابدین، محمد امین. (۲۰۰۰). **رد المختار علی الدر المختار**، بی جا، بی نا.
- ۵- ابن قدامه مقدسی، عبدالرحمن بن محمد. (بی تا). **الشرح الكبير**، بیروت: دارالکتب العربی.
- ۶- ابن منذر، محمد بن ابراهیم. (۱۴۱۴ ق). **الإشراف علی مذاهب أهل العلم**، ج ۳، بیروت- لبنان: نشر دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
- ۷- ابن منظور. (۱۹۹۰). **لسان العرب**، الطبعة الأولى، بیروت: نشر دارالفکر.
- ۸- احمد علیش، محمد. (۱۹۷۸). **فتح العلی المالك**، مصر: بی نا.
- ۹- الاشقر، عمر سلیمان. (۱۹۹۹). **نظرات فی اصول الفقه الطبعة الأولى**، ج ۲، اردن: نشر دارالفنائس.
- ۱۰- افندی، قاضی زاده. (بی تا). **نتائج الافکار فی کشف الرموز و الافکار**، ج ۱۰، بیروت: دارالفکر.
- ۱۱- بخاری، محمد بن اسماعیل. (بی تا). **صحیح البخاری**، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۱۲- بخاری، محمد بن اسماعیل ابو عبدالله. (بی تا). **صحیح البخاری**، بیروت- لبنان: دارالکتب یمامه.
- ۱۳- بن اثیر، عزالدین. (۱۳۷۰). **الکامل فی التاریخ**، ج ۱۳، ۱۵ و ۱۶، ترجمه سید محمد حسین روحانی، تهران: نشر اساطیر.
- ۱۴- تبریزی، ولی الدین محمد بن عبدالله. (۱۳۹۵) **ترجمه و شرح مشکوٰۃ المصابیح**، ج ۳. مترجم: فیض محمد بلوچ. تهران: خواجه عبدالله انصاری.
- ۱۵- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی محمد بن سوده. (بی تا). **سنن ترمذی**، لبنان: نشر دارالفکر یمامه.
- ۱۶- جصاص، ابی بکر رازی. (بی تا). **احکام القرآن**، ج ۲، بی جا، بی نا.
- ۱۷- الحنفی، الإمام علاء الدین ابی بکر بن مسعود الکاسانی. (بی تا). **بدائع الصنائع**، بیروت- لبنان: دارالکتب العلمیه.
- ۱۸- الدردیر، احمد بن محمد. (۱۲۰۱). **الشرح الكبير در دیر**، ج ۴، بیروت: احیاء الکتب العربیه.
- ۱۹- دسوقی، محمد عرفه. (بی تا). **حاشیه الدسوقی علی الشرح الكبير**، چاپ عیسی الحلبي.
- ۲۰- دسوقی، محمد. (۱۳۸۰). **الدسوقی و الشرح الكبير**، ج ۴، مصر: نشر دار احیاء الکتب العربیه.
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه دهخدا**، تهران: نشر موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، روزنه.
- ۲۲- الرعینی. الخطاب. (بی تا). **مواهب الجلیل فی شرح مختصر خلیل**، ج ۶، بی جا، بی نا.
- ۲۳- الرهونی، الامام. (۱۹۷۸). **الرهونی علی شرح زرقانی**، الطبعة الأولى، ج ۲، بیروت: نشر دارالفکر.
- ۲۴- الزحیلی، وهبه. (بی تا) **الفقه اسلامی وادلته**، کوئته، مکتب رشیدی، ج هشتم.
- ۲۵- زحیلی، وهبه. (۱۳۸۲). **فقه اسلامی وادلته**، مترجم: کلانتری، غلام الدین، تهران: احسان.
- ۲۶- الزحیلی، وهبه. (۱۹۹۷). **الفقه الاسلامی و ادلته**، دمشق: نشر دارالفکر.

- ۲۷- الزرقاء مصطفى. (۱۹۹۳). **الفتاوى**، وزراء الاوقاف و الشؤون الاسلاميه.
- ۲۸- زيدان، دكتور عبدالكريم، ۱۳۹۰، الوجيز في اصول فقه، دكتور فرزاد پارسا، سندج، انتشارات كردستان.
- ۲۹- زيدان، عبدالكريم. (۱۹۹۴). **المفصل في احكام الماء و البيت المسلم في الشريعه الاسلاميه**، ج ۳، بيروت: موسسه الرساله.
- ۳۰- الزيعلى، فخر الدين. (بى تا). **تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق و حاشيه الشلبى**، ج ۶، بى جا، بى نا.
- ۳۱- الساييس، محمد على، ۲۰۰۲ م، تفسير آيات الحكام، ب جا، مكتبه العصريه.
- ۳۲- الشاطى، ابراهيم بن موسى. (۱۹۹۴). **الموافقات في اصول الشريعه**، ج ۱، بيروت: نشر دارالمعرفه.
- ۳۳- شلتوت، محمود. (۱۹۷۵). **الفتاوى**، القاهره: نشر دارالشروق.
- ۳۴- صالح خوزان، شيخ محمد بن ابراهيم. (۱۹۷۵). **الفتاوى الجامعه للمرأه المسلمه**، ج ۳، الرياض: الطبعه الاولى.
- ۳۵- الصغير، شمس الدين محمد بن ابى العباس احمد بن حمزه ابن شهاب الدين الرملى المنوفى المصرى الانصارى الشهير بالشافعى. (۱۹۸۴). **نهايه المحتاج الى شرح المنهاج في الفقه على مذهب الامام الشافعى رضى الله عنه**، القاهره، تهران: نشر كتابخانه مركزى و مركز اطلاع رسانى دانشگاه شاهد.
- ۳۶- طوسى، شيخ. (۱۳۸۷). **المبسوط**، به تصحيح محمد باقر بهبودى، ج ۲۶، تهران: ناشر المكتبه المترضويه.
- ۳۷- عبدالواحد، كمال الدين محمد. (بى تا). **شرح فتح القدير للعاجز الفقير**، ج ۲، بيروت: نشر دارالكتب العلميه.
- ۳۸- علاء الدين، أبو بكر بن مسعود الكاسانى الحنفى الملقب «بملك العلماء». (۱۳۲۸). **بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع**، مطبعه شركه المطبوعات العلميه بمصر.
- ۳۹- عوده، عبدالقادر (۱۳۲۴) حقوقى جزاى اسلامى وقوانين عرفى مترجم دكتور حسن فرهودى نيا
- ۴۰- غزالى، محمد بن محمد. (۱۴۱۴). **المصباح المنير**، قم-يران: نشر موسسه دارالهجره.
- ۴۱- فرضاوى، يوسف. (۱۳۸۴). **ديدگاههاى فقهى معاصر**، مترجم: احمد نعمتى، تهران، احسان.
- ۴۲- قرائتى، محسن. (۱۳۷۴). **التفسير نور**، تهران: نشر موسسه در راه حق.
- ۴۳- القرضاوى، يوسف. (۱۳۹۷). **الحلال و الحرام في الاسلام**، دمشق: المكتب الاسلامى.
- ۴۴- قرطبى، عبدالله محمد بن احمد انصارى. (۱۳۶۴). **تفسير القرطبى**، تهران: نشر ناصر خسرو.
- ۴۵- كاتب، غير محدد. (۲۰۱۲). **عصمه الدم و المال في الفقه الإسلامى**، بيروت: نشر العربيه.
- ۴۶- مالك، بن أنس. (بى تا). **المدونه**، ج ۱۶، بيروت: بى نا.
- ۴۷- المحلى، جلال الدين. (بى تا). **قليونى و عميره على شرح العلامه**، على المنهاج الطالبيين، ج ۴، القاهره: داراحياء الكتب العربى.
- ۴۸- محمد رحيم، الدكتور ابراهيم بن محمد قاسم. (۱۴۰۹ ق). **احكام الاجهاض في الفقه الاسلامى**، بيروت: نشر الحكمه.
- ۴۹- مخلص، عبدالرؤف. (۱۳۸۸). **تفسير انوار القرآن**، تهران: احمد جام.
- ۵۰- المرادوى، على بن سليمان. (۱۹۷۸). **الانصاف**، الطبعة الثانية، ج ۱، بيروت: نشر دارالحياه تراس العربى.

- ۵۱- مرکز تحقیقات شورای نگبان. (۱۳۹۱). **مبانی فقهی آرای فقهای شورای نگهبان پیرامون «لایحه [حدود و قصاص و مقررات آن ۱۳۶۱]»**، تهران: نشر معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری.
- ۵۲- مفتی خدا نظر. (۱۳۹۵). **محمودالفتاوی مترجم: حضرت الشیخ الاسلام مولانا عبدالحمی، تهران: دارالعلوم زاهدان.**
- ۵۳- نسائی، احمد بن علی. (بی تا). **سنن النسائی - القسامه**، ج ۸، بی جا، بی نا.
- ۵۴- النسفی، الشیخ الامام ابی البرکات عبدالله بن احمد بن محمود المعروف بحافظ الدین. (بی تا). **کنز الدقائق**، ج ۲، بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیه.
- ب: منابع فارسی**
- ۵۵- راغب اصفهانی. (۱۴۲۴ ق). **الفاظ قرآن**، الطبعة الثالثة، دمشق: نشر دارالقلم.
- ۵۶- شومان، دکتر عباس. (۱۳۸۹). **احکام سقط جنین در فقه اسلامی**، تهران: نشر آراس.
- ۵۷- صابونی، محمد علی، ۱۹۸۰ م **روئع البیان فی تفسیر آیات الاحکام**، دمش، مکتبه الغزالی.
- ۵۸- صابونی، محمد علی، ۱۹۸۹، **تفسیر آیات الاحکام**، فرزاد پارسا، سنندج، انتشارات کردستان.
- ۵۹- عثمانی، مفتی محمد شفیع، ۱۳۸۸، **تفسیر معارف القرآن**، مولانا محمد یوسف حسین پور، ایران، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام.
- ۶۰- محمد، محمد عزیز. (۱۳۹۷). **احکام فقهی چهار مذهب اهل سنت**، تهران، کردستان.
- ۶۱- همانجا والزییدی، مرتضی. (۱۹۹۴). **تاج العروس**، بیروت: نشر دارالفکر.
- ۶۲- وزیری، مجید. (بی تا). **حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام**، تهران: نشر پویان.

Abstract

Now that the examination of the opinion of the jurists of the Sunni sects on the rulings on infanticide and abortion and the rulings related to them is over, it seems necessary here that the most important results and achievements of this research are the importance and danger of violating the fetus. Whatever the reason and intention may be, keep in mind and the Muslim family should beware of the consequences of the deception of the imported thought. The theory is rejected because God Almighty says in the Quran: "Get married if you are poor and needy, God will make you rich and needy out of His grace and forgiveness ". And also, he took upon himself the sustenance and provision of the children and said: (Do not destroy your children for fear of poverty and scarcity, for we will provide for you and them) The mother is against the deliberate killing of the child. This issue has been discussed in detail by the jurists of the Sunni schools. The majority of Sunni schools of thought (Hanafiyyah, Shafi'i, and Hanbali) are of the opinion that the parent should not be retaliated against because of the deliberate killing of the child, and the most important reason for this ruling according to this group of jurists of the Sunni school of thought is that the parent does not have a relationship with the child. The second view; Malikiyyah, according to Rajeh, insists on retribution for parents against the intentional killing of children. The arguments of this group of jurists of the Ahl al-Sunnah sects are arguments to the general public of the evidence of retribution.



**Islamic Azad University
Rasht Branch**

**Faculty of Humanities
Department of Law**

Presented in partial fulfillment of the requirements for (M.A.) degree

Title:

**The Bases of Differences between Sunni Religions
Regarding the Rulings on Killing a Child)**

Supervisor:

Dr. Mehdi Haghighat Jo

By:

Mohammad Yaqub Ebrahimi

June, 2023